

برنامه اقدام کارگری



صفحه ۵

اعتصاب عمومی در یونان و درس هایی برای طبقه کارگر ایران- بخش اول

صفحه ۲۰

اول ماه مه و بین الملل، تروتسکی

صفحه ۲۶

تاریخچه اول ماه مه، بخش نخست

صفحه ۲۸

گزارشی از برگزاری مراسم ۱ مه در سنج

صفحه ۳۲

نامه ای کوتاه در مورد فضای جنبش کارگری ترکیه

صفحه ۳۴

اول ماه مه در ونزویلا

صفحه ۳۵

اول ماه مه در کوبا

صفحه ۳۷

ایران، یک "ماهی کوچولو" را به دار می کشد

صفحه ۳۸

انقلابات قرقیزستان و سیاست های قدرت

صفحه ۳۹

ننولیرال های وطنی و اسطوره "رقابت کامل"

صفحه ۴۱

مطالب ارسالی

صفحه ۴۴

ضمیمه نشریه (دو مقاله)

صفحه ۴۶

Militant

خرداد ۱۳۸۹ سال چهارم- دوره دوم- شماره ۳۱

مدرایش مارکسیستهای انقلابی ایران



سرمقاله

درس های اول ماه مه امسال

مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر امسال (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹)، اگرچه آن طور که باید برگزار نگردد و تجمع بزرگی نیز شکل نگرفت، اما مسلماً دستاورد های مهمی به همراه خود داشت و در تحلیل نهایی، گامی بود به پیش.

در واقع بارزترین ویژگی مراسم امسال، کشیده شدن آن به سطح خیابان ها بود. اقدامی که مراسم روز کارگر را، به عنوان مراسمی که سنتاً تنها از سوی فعالین کارگری و کارگران دنبال می شد، به کانون توجه سایر نیروهای معترض (به خصوص از انتخابات خرداد ماه ۸۸ به این سو) تبدیل کرد و عملاً به این مراسم، بُرد بیش تری داد.

صفحه ۲

پیش به سوی تدارک برای اعتصاب عمومی!



درس های اول ماه مه امسال

نگاهی گذرا به وقایع امسال، برای کسب درس هایی از سازماندهی این روز، ضروری است.

از ساعاتی پیش از زمان اعلام شده در فراخوان های تظاهرات روز اول ماه مه، نیروهای لباس شخصی و گارد ویژه همانند سال پیش، در خیابان ها حاضر شده بودند. در مسیر چهار راه ولیعصر به سمت میدان انقلاب حضور نیروها آغاز و با گذشتن از هر خیابان شدید تر می شد. در خیابان ابوریحان و در نزدیکی ساختمان "خانه کارگر" تعداد زیادی موتورهای ضد شورش در کنار خیابان ایستاده بودند. در تقاطع خیابان ابوریحان و خیابان انقلاب، چندین ون و ماشین پلیس توقف کرده بود و نیروهای لباس شخصی و نیروی انتظامی رفت و آمد را تحت نظر داشتند. برای اولین بار "ابتکار" نوینی برای برخورد با تظاهرکنندگان مشاهده شد. این بار سرکوب گران رژیم، زندان های سیاری را با خود به خیابان آورده بودند که بزرگ تر از ون های همیشگی پلیس و یا فولکس استیشن پلیس بود؛ چنین اقدامی مسلماً نه فقط برای ایجاد جو رعب و وحشت (به زعم نیروهای امنیتی)، که برای دستگیری های بیش تر و انتقال سریع و راحت تر بازداشت شدگان بود. در مقابل دانشگاه تهران هم نیروهای ضد شورش و لباس شخصی حضور داشتند. میدان انقلاب اما فضایی متفاوت داشت. تمامی اطراف خیابان پر از ون های سبزرنگ پلیس و موتورهای نیروی ضد شورش بود که در کنار هم در ضلع های مختلف میدان توقف کرده بودند. حضور لباس شخصی ها در اطراف میدان کاملاً مشهود بود.

در روز اول ماه مه ترافیک جمعیتی به نسبت روزهای دیگر بسیار شدید تر بود. مشخص بود که تعداد زیادی به قصد شرکت در این تظاهرات در خیابان حاضر بودند. اما فضای شدید امنیتی اجازه نمی داد که به راحتی جمعی شکل بگیرد. اکثر افراد مجبور بودند تنها این مسیر را بدون این که مورد توجه مأمورین قرار بگیرند، طی کنند و منتظر فرصت مناسب برای دخالت باشند. اما حمله به عابرین و افراد حاضر در خیابان به این جا محدود نمی شد. اگر کسی در پیاده روهای خیابان آزادی



مازیار رازی

مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر امسال (۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹)، اگرچه آن طور که باید برگزار نگردید و تجمع بزرگی نیز شکل نگرفت، اما مسلماً دستاورد های مهمی به همراه خود داشت و در تحلیل نهایی، گامی بود به پیش.

در واقع بارزترین ویژگی مراسم امسال، کشیده شدن آن به سطح خیابان ها بود. اقدامی که مراسم روز کارگر را، به عنوان مراسمی که سنتاً تنها از سوی فعالین کارگری و کارگران دنبال می شد، به کانون توجه سایر نیروهای معترض (به خصوص از انتخابات خرداد ماه ۸۸ به این سو) تبدیل کرد و عملاً به این مراسم، بُرد بیش تری داد.

در مقایسه با مراسم روز کارگر سال پیش در پارک لاله، مراسم امسال دستاورد های بهتر، و هزینه های کمتری داشت. اکثر مردم در اتوبوس هایی که از خیابان آزادی و میدان انقلاب می گذشتند، علت حضور پلیس و نیروهای ضد شورش در خیابان ها را جویا می شده اند. عده ای که از مراسم آن روز با خبر بوده اند، برای دیگران توضیح می دادند. چنین فضایی، که تنها بخشی است از آن چه که در مقیاس بزرگ تری وجود داشته است، نشان دهنده افزایش آگاهی است.



کارگران در چنین روزی تمام اقدامات مخرب رژیم را می‌تواند خنثی کند و به تقویت روحیه بسیاری از مردم عادی منجر شود. درگیر کردن کارگران شدنی نیست، مگر این که کمیته‌های موجود از ماه‌ها پیش میان کارگران برای این اقدام تدارک دیده و برنامه ریزی کرده باشند. کارگران را نمی‌توان به طور خلق الساعه (آن هم در جامعه اختناق آمیز کنونی) آماده شرکت در مراسمی کرد (حتی اگر این مراسم خود کارگران، یعنی اول ماه مه، باشد).

بدیهی است که برای تدارکات و سازماندهی کارگران، این نهادهای کارگری باید به شکل دراز مدت میان کارگران بوده و در کنار آن‌ها به مبارزه پرداخته باشند. برای این اقدام دراز مدت، نهادهای کارگری موجود در وهله اول باید دارای تجمع مستقل و دمکراتیک باشند. مستقل از دولت سرمایه داری، احزاب سیاسی قیم مآب غیر کارگری و هم چنین مستقل از بوروکراسی کارگری.

استقلال از دولت سرمایه داری و احزاب خرده بورژوازی موجود برای بسیاری از فعالین کارگری، امری است شفاف و روشن که ظاهراً نیاز به توضیح مکرر ندارد؛ اما استقلال از «بوروکراسی کارگری» در درون این تجمعات امری است مخفی و ناروشن. تجمعی کارگری که «دموکراسی کارگری» در آن حاکم نباشد و تصمیمات سیاسی و عملی بر اساس توافقات غیر شفاف و زدوبند، بده بستان، باند بازی و روابط خصوصی صورت گیرد، فاقد خصلت تشکل مستقل رزمنده کارگری می‌باشد. نبود دموکراسی کارگری میان کارگران پیشرو، نقش تعیین کننده آنان را در دخالت، رهبری و بسیج کارگران برای تجمعاتی مانند مراسم اول ماه مه، تضعیف و یا حتی نابود می‌کند.

برای سازماندهی توده کارگری، نهادهای کارگری باید واقعاً درگیر مسایل جنبش کارگری باشد و رابطه تنازگی با مسایل روزمره کارگران و رهبران عملی کارگری داشته باشند. آن نهاد کارگری، که عقب تر از خود جنبش کارگری باشد، تشکل کارگری رزمنده -

توقف می‌کرد، ممکن بود مورد حمله نیروهای لباس شخصی قرار بگیرد. لباس شخصی‌ها در خیابان‌های فرعی هم رفت و آمد داشتند تا کسی نتواند در آن خیابان‌ها توقف کند و منتظر فرصت مناسب باشد.

بدیهی است که جو سنگین امنیتی و تهاجمات پلیس و لباس شخصی‌ها به متفرق شدن تظاهرکنندگان منجر شد. اما جنبش کارگری نیازمند اخذ درس‌های مثبت و منفی اول ماه مه است تا خود را برای برگزاری اول ماه مه سال دیگر از هم اکنون آماده کند. در این تجربه، نکات زیر را می‌توان برجسته کرد:

تقویت اتحاد عمل کارگری

اتحاد عمل اکثر نهادهای کارگری برای برگزاری مشترک اول ماه مه و فراخوان‌های مشترک به دنبال اتحاد عمل سال پیش، بسیار مؤثر بود. این بار دومی است که کمیته‌ها و محافل کارگری موجود متحداً یک عمل مشترک را سازمان داده اند. همین اقدام بسیار ساده، نه تنها وحدت عمل فعالان کارگری را در مقابل دولت سرمایه داری زمینه ریزی می‌کند، بلکه اقدامی است بی‌پروا علیه گرایش‌های فرقه‌گرا در درون جنبش کارگری. گرایشاتی که با دست یافتن به چند شعار "رادیکال"، خود را در محور جنبش کارگری می‌پندارند و هر گونه اتحاد عملی را، مگر این که منطبق با خواست‌های خودشان باشد، مردود اعلام می‌کنند. این روش از اتحاد عمل‌ها تنها می‌تواند به سود جمیع کارگران باشد. چنان چه اتحاد عمل‌ها پایدار و دائمی باشد، محققاً منجر به عقب راندن دولت و تغییر تناسب قوای طبقاتی به نفع کارگران می‌گردد. از این رو باید به این اقدام ارج نهاد و آن را گامی مثبت در راستای متحد کردن کل کارگران ارزیابی کرد.

درگیر کردن کارگران

گرچه اتحاد عمل اقدام مثبتی است، اما باید توجه داشت که تنها راه توفیق در اتحاد عمل (به ویژه در مراسم اول ماه مه) درگیر کردن خود کارگران (به شکل توده ای) است. بدیهی است که شرکت صد ها هزارها تن از



حاکم به صورت «غیر رسمی» استخدام شده اند، تا هر گونه حرکت مستقل کارگری را در نطفه خفه کنند. بنا بر شواهد عینی همه آن ها مسلح به سلاح های گرم و بی سیم بوده و دستورات خود را از «مرکز» عملیات خود دریافت می کرده اند؛ و همان چهره های شناخته شده در تمام تظاهرات ظاهر می شوند.

واقعیت اینست که هیچ فرد، دسته، حزب و دولتی حق جلوگیری از هیچ تجمعی به ویژه مراسم اول ماه مه را ندارد. اما این حق کارگران را مزدوران دولت سرمایه داری به کارگران اعطا نخواهند کرد. این حق، یعنی حق تجمع نیز همانند هر حق دیگری باید از آنان با سازمان دهی و قدرت کارگری، گرفته شود.

کارگران پیشرو برای مقابله با «لباس شخصی ها» تنها یک روش در مقابلشان باقی مانده است: سازماندهی کمیته های مخفی دفاع از خود. آن ها بایستی کمیته های مخفی خود را ایجاد کنند. این اوباش و اراذل بایستی توسط کمیته های مخفی کارگری شناسایی شوند و به هر شکلی که خود کمیته ها صلاح می دانند، عملیات مخرب آنها متوقف گردد. بدیهی است که این اقدامی نیست که امروز و بدون تدارکات پیشین بتوان عملی کرد. اما مقدمات و تدارکات چنین اقداماتی باید از همین امروز در محافل کارگری به بحث گذاشته شود.

اردیبهشت ۱۳۸۹



یعنی آن تشکلی که به عنوان پیشتاز جنبش کارگری شناخته شده است و در سازماندهی حرکت های کارگری نقش محوری ایفا می کند- نیست. کمیته های کارگری که نقش رهبری کننده را نداشته باشند، به سرعت دچار بحران شده و کارشان به انشقاق و افتراق می کشد.

کمیسیون های مخفی کارگری

تجربه اول ماه امسال بار دیگر به ما می آموزد که رهبران عملی کارگران باید به ساختن کمیسیون های مخفی کارگری در تجمع های خود به ویژه در کارخانه ها مبادرات ورزند.

این اشتباه محض خواهد بود که رهبران عملی کارگران شناسایی شوند و متعاقباً هر لحظه بنا بر تصمیم مزدوران دولت سرمایه داری دستگیر شده و مورد آزار قرار گیرند. زیرا شناخته شدن و دستگیری این فعالان به تداوم مبارزات لطمه می زند. این کمیته های مخفی می توانند با افرادی که از قبل شناسایی شده اند و مورد اعتماد هستند، کمیته های دائمی ایجاد کنند، چه هنگامی که در سطح کارخانه ها فعالیت دارند و چه هنگامی که برای اعتراضات یا مراسم سازماندهی می کنند. چنانچه کارگران شناخته شده نقش سازماندهی مخفی را ایفا و هزاران کارگر برای چنین روزی شرکت می کردند، مراسم اول ماه مه امسال به گونه فعلی صورت نمی پذیرفت. دولت سرمایه داری با وجود قدرت نمایی هایش در قیاس با قدرت کارگران ایران یک دولت توخالی و ضعیف است. اگر سازماندهی کارگری با برنامه و تدارکات و سازمان یافته صورت گیرد، نه تنها هزینه های کمتری پرداخت می شود، بلکه دولت در وضعیت به مراتب ضعیف تری قرار خواهد گرفت.

تشکیل کمیته دفاع از خود

در مراسم اول ماه چند صد نفر «لباس شخصی» و نیروهایی انتظامی دولت سرمایه داری شرکت کنندگان را متفرق و ارباب کردند. ماهیت «لباس شخصی ها» به ویژه پس از سرکوب های پس از ۲۲ خرداد، بر کسی پوشیده نیست. این ها مزدورانی هستند که از سوی هیئت



برنامه اقدام کارگری

جامعه: کارگران؛ زحمت کشان؛ ملیت های تحت ستم؛ جوانان مبارزو زنان مبارز؛ می توانند برنامه عملی تدوین کنند که آنان را زیر یک پرچم واحد ضد سرمایه داری و برای مبارزات روزمره ی ضد سرمایه داری گردآورده و متحد کند. مفاد این برنامه می تواند متکی بر مطالباتی باشد که از آگاهی کنونی قشرهای تحت ستم آغاز شده و آنان را برای مقابله ی روزمره با سرمایه داری تا سرحد کسب حکومت کارگری؛ رهنمود دهد.

کارگران و زحمت کشان می توانند پیرامون مفاد این برنامه؛ به خود سازمان دهی مبادرت کرده و در هر حوزه ی مبارزاتی با معرفی نمایندگان واقعی خود، وارد صحنه ی عمل گردند.

سازمان یابی کارگری

کارگران ایران تنها با اتکاء به نیروی خود و از طریق مبارزات، سیاست و برنامه ی مستقل خود قادر به دست یابی به حقوق خود خواهند شد. کارگران می باید تحت هر وضعیتی خود را سازمان داده و با ابزار مبارزاتی خود علیه رژیم سرمایه داری مقاومت کنند. قدرت تصمیم گیری در مورد سرنوشت کارگران هیچ گاه نباید به رهبران و سیاستمداران دولتی واگذار شود.

پیروزی نهایی هر حرکت اجتماعی تنها با مبارزه مستقل توده ها و سازمان دهی مستقل این اقدام تضمین خواهد شد. شکل های نهادهای کارگری که توسط پیشروی کارگری سازمان یابد، در تحلیل نهایی پاسخ گوی نیازهای آنان خواهد بود. نهادهایی که می تواند توده ها و یا پیشروی آنان را به طور دموکراتیک و جدا از هرگونه افتراق حول مبارزات مشخص و عملی علیه دولت سرمایه داری بسیج کند.

محافل مخفی کارگری

پس از انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، با افزایش فشارها علیه کارگران و زحمت کشان و تغییر تناسب قوا به ضرر کارگران، تشکل های مشخصی بر اساس نیاز مبارزاتی کارگران پیشرو در مراکز صنعتی توسط محافل



«گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»

برنامه و سیاست های دولت سرمایه داری ایران، برنامه ای برای مهار کردن کارگران است. هدف دولت حراست و حفاظت از نظام سرمایه داری و احیاء روابط نزدیک با سرمایه داری جهانی است. نقشه ی آنان اعمال استثمار مضاعف بر طبقه ی کارگر و زحمت کشان ایران است. قصد آنان اخذ ارزش افزوده و انباشت ثروت از طریق خرید نیروی کار زحمت کشان به بهایی ارزان تر از ارزش واقعی آن است.

در تقابل با برنامه ی آشکار و پنهان سرمایه داران برای استثمار کارگران، ضروری است که کارگران یک برنامه ی عمل داشته باشند. برنامه ای که آنان را برای مقابله ی روزمره با دولت سرمایه داری آماده کرده و شرایط را برای استقرار حکومت کارگری آماده کند. اکنون با پیوند آشکار نظام سرمایه داری جهانی با دولت سرمایه داری ایران؛ کلیه ی قشرهای استثمارشونده ی



کارگری مبارز شکل گرفت. این شکل از تشکل مستقل کارگری، محافل مخفی کارگران پیشرو بوده است.

محافل مخفی کارگری که متناسب با تجربیات مبارزات شورائی دوره ی قبل از قیام و در تداوم آن شکل گرفت و توسط پیشروی کارگری (مبارزینی که به اتکای تجربه ی انباشت شده ی گذشته به درک تکالیف روزمره و مسائل سازمان دهی مبارزه دست یافته و در اکثر اوقاف جدا از گروه ها و سازمان های مدافع طبقه ی کارگر و روشن فکران) سازمان یافته اند.

گسترش و هم آهنگ کردن فعالیت های این محافل و کمیته های عمل در درون یک تشکیلات سیاسی، ابتدا در سطح ملی و سپس در سطح سراسری ضامن پیروزی نهائی طبقه ی کارگر علیه سرمایه داری است. وظایف این کمیته ها سازمان دهی کلیه ی جوانب فعالیت های کارگری است (سازمان دهی اعتصاب، تحریم نهادهای دولتی، مبارزات اقتصادی و صنفی و غیره).

شوراهای کارگری

در وضعیت اعتلای جنبش کارگری، شوراهای در هر شهر و هر روستا می توانند؛ از طریق انتخابات نمایندگان کارگران و زحمت کشان؛ ایجاد گردند و بر کلیه ی امور منطقه خود نظارت کنند. وحدت کمیته های کارخانه، محلات، سربازان، بیکاران، روستائیان و کلیه ی زحمت کشان پایه های اصلی شوراهای را بنیاد می گذارند. این نهاد اولیه برای تشکیل حکومت کارگران و زحمت کشان است. شوراهای محدود به برنامه ی خاص یک حزب و یا یک گروه نمی باشند. درهای شوراهای بر روی کلیه ی استثمارشدگان و یا نمایندگان منتخب آنان باز است. تمام گرایش های سیاسی قادر به شرکت در شوراهای هستند.

گرچه پس از تهاجم به دست آوردهای جنبش کارگری، چشم انداز شکل گیری سازمان های دائمی توده ای طبقه ی کارگر غیرمحمتمل گشته است، اما در شرایط اعتلای مجدد جنبش کارگری، سازمان های دموکراتیک توده ای

می توانند سریعاً احیاء گردند. کارگران مبارز خود را برای تشکیل چنین وضعیتی از هم اکنون آماده می کنند.

اعتصابات دوره ی قیام به وضوح نشان داد که چرخ های جامعه را خود کارگران می چرخانند. کارگران و زحمت کشان، خود قادر به تعیین سرنوشت خویش هستند.

در مقابل قدرت متمرکز سرمایه داران، لازم است که توده ی محروم و ستم دیده جامعه قدرت متشکل خود را سازمان دهد و مبارزات خود را هم آهنگ کرده و مستقلاً تصمیمات مربوط به امور خود را به گیرد. چنین عملی صرفاً از طریق اتحاد وسیع زحمت کشان در سازمان های مستقل توده ای، یعنی شوراهای، امکان پذیر است.

اتحادیه های مستقل کارگری

همانند شوراهای، اتحادیه های کارگری نیز در دوره اعتلای انقلابی شکل واقعی به خود می گیرند. اتحادیه های مستقل کارگری یکی از ابزار دائمی جنبش توده ای است. اتحادیه های مستقل کارگری چه در دوره استیلائی دولت سرمایه داری و چه در دوره ی استیلائی قدرت کارگری ضرورت خود را حفظ می کنند. اما، ایجاد اتحادیه های کارگری الزاماً یک مرحله ی اجتناب ناپذیر در رشد جنبش کارگری نیست. در شرایطی شوراهای می توانند پیش از اتحادیه ها ساخته شوند.

کارگران پیشرو در تشکیل اتحادیه های مستقل کارگری پیش قدم شده و تشکیل آنان را تسریع می کنند. اما اتحادیه های کارگری نیز همانند شوراهای کارگری نیز یک نهاد سیاسی- صنفی هستند نه صرفاً صنفی (انحراف سندیکالیستی).

اتحادیه های کارگری بدون در نظر گرفتن عقاید سیاسی و مذهبی، ملیت، نژاد و جنس، کلیه ی کارگران را برای مبارزه ی متحد در دفاع از منافع و خواست های خود زحمت کشان سازمان می دهد. اتحادیه های مستقل کارگری تنها از بطن مبارزه و توسط خود زحمت کشان شکل می گیرند.



حزب پیشتاز کارگری

سندیکاهای کارگری غیر مستقل در جوامع سرمایه داری توسط نهادهای متشکل مانند احزاب سرمایه داری سازمان یابی می گردند. در ایران نیز احزابی وجود دارند که به مثابه ستون فقرات انجمن های اسلامی، شوراهای اسلامی و خانه ی کارگر بوده اند. در آینده نیز احزاب سرمایه داری دیگری در مقام ستون فقرات سندیکاهایی که با هم کاری سازمان بین المللی کار در شرف سازمان دهی هستند؛ قرار خواهد گرفت.

مطالبه ی تأسیس یک تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری؛ اگر قرار باشد از سطح تبلیغاتی خارج شده و جنبه ی عملی به خود گیرد، باید با تشکیل یک ستون فقرات مرتبط به آن، پیوند خورد. این ستون فقرات «حزب پیشتاز کارگری» است. به سخن دیگر کارگران ضد سرمایه داری نیز، همانند سرمایه داران، باید مجهز به حزب خود باشند و این نهاد ستون فقرات تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری را شکل می دهد. چنان چه این ستون فقرات وجود نداشته باشد؛ یا تشکل مستقل ضد سرمایه داری شکل نمی گیرد و تنها در حد یک شعار غیر عملی باقی می ماند؛ یا چنان چه شکل گیرد، پس از دوره ی کوتاهی زیر فشار نیروهای متخاصم به انحراف می رود.

مبارزه علیه تورم و بیکاری

نظام سرمایه داری ایران دچار بحران اقتصادی دائمی است. واحد اطلاعات اقتصادی اکونومیست در گزارش ماه جولای ۲۰۰۸ وضعیت بازار کار ایران تا سال ۱۳۹۱ را مورد بررسی قرار داده و پیش بینی کرده است که نیروی کار کشور از ۲۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در سال گذشته به ۲۴ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر در سال جاری خواهد رسید که افزایش ۲.۸ درصدی این میزان را در سال آینده به ۲۵ میلیون نفر خواهد رساند. این واحد انتظار دارد که در سال جاری نرخ بیکاری ایران از ۱۲ به ۱۲.۵ درصد و در سال آینده به ۱۲.۹ درصد افزایش یابد. طی سال ۸۹ شمار افراد شاغل در ایران

معادل ۲۵ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر و نرخ بیکاری برابر با ۱۳.۲ درصد خواهد بود که این شاخصها در سال ۱۳۹۰ به ترتیب به ۲۶ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر و ۱۴.۱ درصد خواهد رسید. سال ۱۳۹۱ سالی است که نیروی کار ۲۷ میلیون نفری برای کشور به ثبت خواهد رسید. همچنین در این سال نرخ بیکاری ۱۵ درصدی گریبانگیر دولت خواهد بود.

گزارش بانک مرکزی ۱۳۸۷ نشان می دهد در پنجمین ماه سال خورشیدی، سیر صعودی قیمت کالاها هم چنان ادامه یافته و برنامه های دولت و بانک مرکزی برای جلوگیری از رشد قیمت ها مؤثر واقع نشده است. نرخ تورم در ایران با محاسبه ی قیمت ۳۵۹ قلم کالا و خدمات مصرفی تعیین می شود و میانگین قیمت کالاها در مرداد ماه حاکی از ادامه افزایش نرخ تورم در ایران است. بانک مرکزی ایران نرخ تورم را هر ماه محاسبه می کند اما نرخ رسمی تورم معمولاً بر اساس تغییرات یک سال گذشته تعیین می شود. بر اساس گزارش جدید بانک مرکزی، در دوازده ماه گذشته تا پایان مرداد میانگین نرخ تورم به ۲۲/۳ درصد رسیده است (آمار غیررسمی بیش از این است). این گزارش نشان می دهد که نرخ تورم یک سال و نیم اخیر حدود ده درصد افزایش یافته است.

کارشناسان معتقدند دولت در سه سال اخیر به دلیل تبدیل دلارهای نفتی به ریال و تخریب آن به بازار موجب افزایش شدید تورم شده و اکنون نیز برای مقابله با تورم و گرانی کالاها و خنثی کردن اثرات آن به واردات روی آورده است. گزارش بانک مرکزی نشان می دهد که افزایش قیمت کالاها هم چنان ادامه دارد و برنامه های مقابله با گرانی و کنترل تورم مانع افزایش قیمت نشده است.

در ماه های اخیر بازار کالاهای مصرفی به شدت دستخوش تغییر شده و قیمت کالاهای مصرفی روز به روز در حال افزایش است. افزایش نقدینگی مهم ترین علت رشد نرخ تورم به حساب می آید که بر اساس گزارش ها از مرز ۱۶۰ هزار میلیارد تومان فراتر رفته



نتیجه عده ی زیادتری بیکار شده و قدرت مصرف جامعه پایین می آید. بحران اقتصادی شدت می یابد. این بحران به صورت بحران اضافه تولید نمایان می شود. یعنی این که جامعه قدرت خرید آن چه را که تولید می شود، ندارد. در این شرایط تورم هم به سرعت ازدیاد می یابد زیرا که ورشکستگی بالا می گیرد. کارخانه ها یکی پس از دیگری یا تعطیل می شوند و یا از ظرفیت تولید خود می کاهند. پائین آوردن ظرفیت تولید به معنای بالا رفتن مخارج تولید است. در نهایت تولید اضافی خود را، به صورت پائین آوردن سطح تولید و بالا بردن قیمت ها نشان می دهد.

حداقل دستمزد برای سال آینده که ۳۰۳ هزار و چهل و هشت تومان در ماه اعلام شده، تحمیل فقر مطلق بر ما کارگران و خانواده هایمان است. حداقل دستمزد ۳۰۳ هزار تومان برای سال آینده در حالی تعیین شده است که مرکز آمار ایران، هزینه زندگی یک خانواده ۴ نفری در تهران را برای سال آینده در حدود ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان اعلام کرده است، یعنی هر خانواده ۴ نفره باید بیش از ۱ میلیون تومان درآمد داشته باشد، تا از خطر فقر فاصله بگیرد. نرخ تورم در حال افزایش است و بسیار بالاتر از مرز ۲۵ درصد اعلام شده است. بنابراین، دستمزدها باید فوراً افزایش یابد و حداقل دستمزدها متناسب با سطح تورم و جوابگوی نیازهای معیشتی کارگران باشد. تنها مرجع صلاحیت دار برای تعیین حداقل دستمزدها نمایندگان واقعی کارگرانند.

در چنین شرایطی نخستین سؤالی که برای کارگران مطرح می شود، این ست که چه کسی مسئول و مسبب اصلی این بحران هاست؟ پاسخ دولت روشن است: کارگران و زحمت کشان. اما، طبقه ی کارگر پاسخ خود را دارد و در جهت تحقق آن مبارزه می کند. بدیهی است که نظام پوسیده ی سرمایه داری مسئول اصلی چنین مصیبت هایی در جامعه است. و رؤس برنامه عمل کارگران برای مقابله با تورم و بیکاری در چنین جامعه ای از قرار زیر است:

است. گزارش ها نشان می دهد که در سه سال گذشته بخش عمده ای از درآمدهای نفتی به ریال تبدیل شده و نقدینگی از حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان به بیش از ۱۶۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. بخش عمده ی این پول هنگفت به سمت بازار مسکن سرازیر شده و قیمت مسکن را تا چند برابر افزایش داده است. درآمدهای ارزی ایران در سه سال اخیر حدود ۲۵۰ میلیارد دلار برآورد شده که به عقیده ی کارشناسان اقتصادی، دولت با تبدیل آن به ریال و تزریق آن به اقتصاد، باعث افزایش شدید تورم شده است. بخشی از این درآمدها در بخش های غیرمولد و تأمین هزینه های جاری دولت صرف شده است که به گفته ی تحلیل گران اقتصادی، به افزایش نقدینگی و رشد تورم منجر شده است.

اما شیوه ی همیشگی گرداندن دولت این ست که کلیه ی مشکلات و فلاکت ها را بر دوش کارگران بیندازد. امروز بیش از هر زمان دیگری، بخش اعظم کارگران در خطر پیوستن به تهیدستان شهری قرار دارند. صدها هزار تن از کارگران فعال و شاعل کشور به علت سیاست های دولت، بیکار و بی خانمان شده اند. بهای مواد اولیه هر روز در حال افزایش است و کوچک ترین اقدام اساسی برای مهار کردن آن انجام نمی گیرد. سیاست های سرمایه داران، کارگران را در معرض نابودی مالی قرار داده است. میلیون ها کارگر به نان شب خود و خانواده ی خود محتاج اند. آنان نیز که هنوز بیکار نشده اند، با افزایش قیمت ها به خیل فقرزدگان می پیوندند. طبق آمار دولتی ۱۴ میلیون زیر خط فقر هستند (در آمدی کمتر از ۳۰۰۰۰۰ - ۴۰۰۰۰۰ تومان در ماه).

تورم و بیکاری جزء لاینفک نظام سرمایه داری هستند. برای افزایش سود، سرمایه داران مجبورند دست مزدها را پایین بیاورند و قیمت ها را بالا به برند. اما، این کار باعث کم شدن قدرت خرید مردم و در نتیجه فروش نرفتن بخشی از محصولات تولید شده می شود. برای رفع این مشکل سرمایه داران وارد رقابت شدیدتر با یک دیگر می شوند و عده ای را از میدان به در می کنند. در



۶- باید برای کلیه ی کارگران حداقل دست مزد متناسب با مخارج تعیین گردد. حداقل دست مزد کارگران مشمول قانون کار کفاف معیشت اولیه را نمی دهند. این رقم در شرایطی که طبق آمار خود دولت هزینه متوسط یک خانواده شهری بیش از این رقم در روز می باشد، ناکافی است.

۷- کلیه ی کارگران باید از پرداخت مالیات معاف گردند. مالیات غیرمستقیم که از مواد اولیه غذایی اخذ می گردد، باید فوراً لغو گردد. باید نظام مالیاتی درجه بندی شده ای که با افزایش درآمد به صورت تصاعدی افزایش می یابد، اعمال گردد.

لغو اسرار معاملاتی و استقرار کنترل کارگری

در مقابل خواست های به حق کارگران و زحمت کشان برای رفع مشکلات زندگی خود، وزیران و مدیران دولتی صرفاً وعده و وعید می دهند. به کارگران می گویند که "در نتیجه تحریم اقتصادی اوضاع نابسامان است و درآمد دولت کفاف مطالبات کارگران را نمی دهد". می گویند که باید "صبر انقلابی" داشت و فداکاری کرد. می گویند "کارخانه ها باید «بازسازی» و «نوسازی» شوند و نیاز به میلیون ها دلار ارز دارند. می گویند "کارخانه ها سودآور نیست و در آن ها باید بسته شود و کارگران بازنشسته شوند".

پاسخ کارگران و زحمت کشان به نمایندگان سرمایه داران بسیار ساده است: "اگر اوضاع وخیم است به گذارید حساب دخل و خرج را ما نیز به بینیم! اگر می خواهید ما فداکاری کنیم، دفترها را باز کنید! چرا حساب و کتاب ها باید جزء اسرار باشند؟ دول غربی که از آن ها با خبر است، چرا ما نباشیم؟"

وضعیت کارگران و زحمت کشان شهر و روستا برای همه روشن است: آنان حتی قادر به یک زندگی عادی انسانی نیستند (کرایه مسکن گزاف، گرانی مواد غذایی و وضع وخیم بهداشت و فساد و رشوه گیری در تمام سطوح دولتی... امکان زندگی متوسط را به کارگران غیروابسته دولتی نمی دهد). اما، سرمایه داران بازار،

۱- در جامعه ی سرمایه داری حق کار، ابتدائی ترین حق کارگران است. دولت سرمایه داری موظف است که برای کلیه ی کسانی که نیاز به کار کردن دارند کار با شرایط زندگی متوسط ایجاد کند. سلب کار و یا اخراج بی رویه کارگران، حتی در چارچوب نظام سرمایه داری عملی است غیرقانونی. اما، در "قانون کار" رژیم، دست مدیران برای سلب کار از کارگران باز گذاشته شده است.

۲- اگر نظام سرمایه داری قادر به تأمین کار برای کسانی که خواهان کار کردن هستند، نمی باشد، وظیفه ی دولت تأمین زندگی آنان است. به جای اعطای وام به سرمایه داران، دولت باید به کلیه ی بیکاران بیمه بیکاری پرداخت کند.

۳- حداکثر ۳۸ ساعت کار در هفته و دو روز تعطیل هفتگی و یک ماه مرخصی در سال با حقوق، باید برای کلیه ی کارگران توسط دولت تضمین گردد.

۴- تحت هیچ شرایطی کارگران نباید اخراج گردند. اگر رژیم سرمایه داری قادر به نگه داری کلیه ی نیروی کار نیست، باید به جای اخراج، کار موجود را بدون کسری حقوق، میان کارگران تقسیم کند.

کاهش متناسب ساعات کار، هم راه با پرداخت حقوق کامل به کارگران، تنها راه اساسی مقابله با بیکاری اجباری است.

۵- تبلیغات دولت مبنی بر کمبود کار نادرست است. کار به اندازه ی کافی در جامعه موجود است. اما کاری که جیب سرمایه داران را پُرتر کند، کم است. زحمت کشان ایران نیاز مبرم به خدمات، مسکن، پارک برای تفریح، کتاب خانه، بیمارستان، مدرسه، دانشگاه و مهدکودک... دارند. دولت باید بلافاصله با اتخاذ مالیات های تصاعدی از شرکت های بزرگ و تجار پولدار و به کار انداختن معقول منابع عظیم نفت، دست به اجرای وسیع برنامه های عمرانی و خدمات اجتماعی به زند. از این طریق هم نیازهای جامعه برآورده می شود و هم کار برای مدتی طولانی ایجاد می شود.



هایی برای بازرسی دفاتر، نظارت بر تولید، سرمایه گذاری های جدید، استخدام و یا اخراج کارگران و سازمان دهی کار در کارخانه و کلیه امور مربوط به کارگران، تشکیل گردد. تنها از طریق چنین کاری است که استقرار کنترل کارگری معنای واقعی پیدا می کند.

مبارزه علیه خصوصی سازی و دیگر «اصلاحات نئو لیبرالی»

به دلیل ضعف تاریخی بورژوازی در ایران، دولت سرمایه داری همواره نقشی کلیدی در اقتصاد داشته است. حتی در زمان شاه ۷۰ درصد صنایع دولتی بودند، و اکنون هم، پس از نزدیک به سی سال تحولات و تغییرات متعدد در سیاست های اقتصادی رژیم فعلی، هنوز بیش از ۸۰ درصد صنایع در دست دولت می باشند. به عبارتی می شود گفت که هنوز دولت بزرگترین سرمایه دار کشور می باشد.

اکنون، حکومتی که قرار بود درآمد کلان نفت را به سفره ی مردم بیاورد، در واقع حکومتی می باشد که از هر زمان در تاریخ ایران سیاست های اقتصادی ای مانند خصوصی سازی، کاهش یارانه ها، لغو قوانینی که جلوی فعالیت «بازار آزاد» را می گیرند و سیاست های مشابه، را با شتاب و شدت بیشتری دنبال می کند. منطق وارونه ی پشت این سیاست ها این می باشد که سرمایه داران به طور انفرادی می توانند از دولت سرمایه داری بهتر عمل کنند، صنایع را راه بیندازند، برای کارگران شغل ایجاد کنند، و البته، سودی هم به جیب سهامداران بریزند.

با وجود اینکه بسیاری از ایدئولوگ ها و عوامفریبان سرمایه داری این افسانه را باور می کنند، واقعیات و فاکت ها در سراسر جهان در چهل سال اخیر خلاف این را نشان می دهند. این افراد وانمود می کنند که دولت جلوی ابتکار عمل سرمایه داران را می گیرد و به نحوی «ضد سرمایه داری» می باشد؛ در حالی که، دولت سرمایه داری بهترین محافظ سرمایه می باشد، همانطور

دلایان و رشوه گیران دولتی، طی سال های گذشته پولدارتر و پولدارتر شده اند. اینان اموال انباشت کرده و در ادامه روش دولت شاهنشاهی، برای روز میاداد، دلار در بانک های خارجی می گذارند. این استثمارگران که حیات اقتصادی جامعه را تحت کنترل خود دارند، هرگز اسرار معاملاتی خود را برملا نمی کنند. چگونگی خرید و فروش ارز، ارتباط با دلایان غربی و زدوبندهای مالی و غیره همیشه پشت پرده باقی می ماند. بدیهی است که این چنین شیوه ای برای زحمت کشان قابل پذیرش نیست و نباید ادامه یابد. در این مورد مطالبات کارگران از قرار زیرند:

برای رفع بحران اقتصادی و مشکلات روزمره کارگران و زحمت کشان، دولت می باید فوراً حساب دخل و خرج کلیه ی سرمایه داران بازاری و غیربازاری و ارتباط مالی با دیگر دولت های غربی را علناً در مطبوعات اعلام کند. باید تمامی دفترهای حساب و کتاب و اسرار معاملاتی ثروتمندان ایران و «بنیاد»ها باز شوند. باید کل جامعه به داند که مسئله بر سر چیست. اگر درست است که اوضاع اقتصادی نابسامان است چه ترسی از علنی کردن اسرار معاملاتی وجود دارد؟

۱- اگر قرار است که سرمایه داران و سهام داران که اقلیتی در جامعه هستند، اسرار معاملاتی جامعه را به داند، چرا، اکثریت جامعه، یعنی تولیدکنندگان، گردانندگان اصلی تولید، از آن اسرار آگاه نباشند؟

کارگران باید با تمام اجزاء این دستگاه آشنایی کامل داشته باشند، زیرا تنها آنان می توانند در باره ی نحوه ی کارکرد آن قضاوت کنند. کارگران قابلیت بیشتری برای کنترل صنایع، بانک ها و تجارت دارند، تا سرمایه داران و مدیران نالایق.

۲- بدون استقرار کنترل کارگری و لغو کلیه ی اسرار معاملاتی، اجرای هرگونه اقدام در جهت بهبود اوضاع اقتصادی غیرممکن خواهد بود.

باید در سطح هر کارخانه، توسط نمایندگان منتخب کارگران، و نه نهادهای اسلامی وابسته به دولت، کمیته



گذاشته شوند، بی تردید به ضرر کارگران و به نفع سرمایه داران می باشند. و کارگران ایران خوب می دانند که هیچ بخشی از این رژیم صادقانه و عادلانه عمل نمی کند (به خصوص که کارخانه را به کمتر از قیمت زمینش می فروشند!). به اضافه ی این، امروز کل جهان خوب شاهد بن بست این سیاست ها در آمریکا و دیگر کشورها می باشد. عاقبت «رها» کردن «بازار آزاد» دارد منجر به فروپاشی ی کل نظام مالی می شود. و دولت برای کاهش صدمات به کل نظام سرمایه داری دست به «ملی» کردن بانک ها، شرکت های بیمه و دیگر نهادهای مالی زده است. و این از سوی حکومت هایی که وارثین ریگان و امسالشان می باشند، صورت می گیرد! زمانی که این شرکت ها سود می داند، شرکت های خصوصی بودند؛ و اکنون که زیان می دهند، مال «ملت» می باشند و از طریق منابع دولت (در اصل مالیاتی که از کارگران گرفته شده است) برای خریداری و نجات آنها استفاده می شود.

مبارزه بر علیه خصوصی سازی و دیگر سیاست های اقتصادی ی «نئو لیبرالی» صرفاً به بخشی از مبارزات روزمره ی کارگران تبدیل شده است. تا به حال تنها بازدارنده ی خصوصی سازی، زیان دهی شرکت ها (مانند شرکت هواپیمایی جمهوری اسلامی) و یا مقاومت بخشی از پایه های رژیم بوده است. ولی طبقه ی کارگر، به مثابه ی قدرتمند ترین نیروی جامعه و تنها طبقه ای که می تواند از اجرای برنامه های سرمایه داران و دولتشان جلوگیری کند، می تواند کل این برنامه ها را داغان کند.

۱- مبارزات کارگران علیه تورم و بیکاری با مبارزات علیه خصوصی سازی و دیگر سیاست های «نئو لیبرالی» همگام می باشند. در بسیاری موارد اینها نقداً جوانب متفاوت یک مبارزه می باشند.

۲- در بسیاری موارد مبارزات علیه خصوصی سازی کنترل کارگری را در دستور روز قرار خواهد داد.

که در شرایط بحرانی مانند جنگ، بورژوازی کنترل صنایع مهم و حیاتی را به آن منتقل می کند.

این سیاست های اقتصادی در وحله ی نخست در تاریخ از سوی عناصر راست رادیکال بکار گرفته شدند، و بعداً به سیاست های اقتصادی ی «نئو لیبرالی» موسوم شده اند. سیاست های «نئو لیبرالی» اولین بار در زمان دیکتاتوری ی پینوشه در شیلی - و با استفاده از آن کشور به عنوان «آزمایشگاه» ی - بکار گرفته شدند. این سیاست ها سپس در زمان حکومت های دسته راستی ی تاجر در بریتانیا و ریگان در آمریکا، بکار گرفته شدند. سپس این سیاست ها به عنوان اساس فعالیت «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» در مداخلات شان در اقتصاد کشورهای بحرانی قرار گرفتند. از آفریقا، تا آسیا تا آمریکای لاتین این سیاست ها نه فقط که وضعیت کارگران و قشرهای فقیر را داغان کردند، بلکه بخش قابل توجه ای از طبقه ی متوسط نیز بر این اساس به زانو در آمده اند. و زمانی که دول بوروکراتیک در شوروی، اروپای شرقی و مرکزی فروپاشیدند، «نوش دارو» ای که این نهادهای بین المللی به خرد این کشورها دادند، همین سیاست های «نئو لیبرالی» بودند. در ۱۵-۱۰ سال اخیر این سیاست ها حتی از سوی سوسیال دموکرات ها و «سوسیالیست» ها هم بکار گرفته شده اند. این سیاست ها از این قرار می باشند:

۱- خصوصی سازی ی صنایع و شرکت های دولتی. ۲- کاهش یارانه های اجتماعی. ۳- لغو (یا کاهش) قوانینی که جلوی فعالیت «بازار آزاد» را می گیرند. ۴- کاهش مالیات (در اصل برای سرمایه داران). ۵- کنترل و کاهش بودجه ی کشور. ۶- «آزاد» سازی واردات. ۷- «آزاد» سازی سرمایه گذاری شرکت های خارجی. ۸- حفظ حقوق مالکیت خصوصی. ۹- تعیین نرخ بهره از سوی «بازار آزاد». ۱۰- تعیین نرخ ارز از سوی «بازار آزاد».

کارگران ایران نقداً فشارهای بعضی از این سیاست ها لمس کرده اند. خصوصی سازی و دیگر سیاست ها، حتی اگر به صورت «صادقانه» و «عادلانه» به کار



یابد و سرمایه داران به توانند نیروی کار را با قیمت ارزان تری خریداری کنند، یعنی دست مزد کمتری برای مخارج ضروری زندگی کارگر به پردازند.

در تمام جوامع سرمایه داری، زنان خانه دار بخش اعظم ارتش ذخیره کار (بیکاران) را تشکیل می دهند. سرمایه داری هرگز قادر نیست برای کلیه ی افراد جامعه، کار ایجاد کند، و مضمون «خانه داری»، پرده استتار خوبی برای پنهان کردن خیل عظیم زنان بیکار، و پراکنده کردن اعتراضات علیه بیکاری است.

از سوی دیگر، کارفرمایان از این موقعیت ویژه و ضعیف زنان استفاده کرده و به زنان شاغل دست مزد و مزایایی کمتر از ارزش واقعی نیروی کار آن ها می دهند. تبعیض علیه زنان کارگر و شاغل، در صورتی که مورد قبول مردان کارگر قرار گیرد. باعث تفرقه و رقابت در طبقه ی کارگر شده و اتحاد طبقاتی علیه سرمایه داران را تضعیف می کند. به این ترتیب می بینیم که طبقه ی سرمایه دار از طریق ستم بر زن، با یک تیر چند نشانه می زند.

در ایران نیز چنین وضعیتی علیه زنان حاکم است. تغییرات اخیر در «قانون کار» و حذف کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، نیز در پیوند تنگاتنگ با سیاست های سرمایه داری جهانی (سازمان بین المللی کار) و دولت؛ در تهاجم عمدتاً علیه حقوق زنان کارگراست. برای راه اندازی «صنایع» مورد نیاز امپریالیزم، جامعه ی ایران به «نیروی کار» کافی احتیاج دارد. تنها منبع عظیم نیروی کار در کارگاه های کوچک (که شامل زنان است) نهفته است.

طبق آمار رسمی دولتی، شاغلین در کارخانه های بیش از ۱۰ نفر به مراتب نازل تر از کارگاه های (زیر ۱۰ نفر) است. ۱۶ هزار و ۱۸ کارگاه ۱۰ نفر به بالا موجود است. بر مبنی سرشماری ۱۳۷۵ تعداد کارگاه های بزرگ به ۸۴۶ هزار نفر رسیده است و شمار واحدهای صنعتی ۱۳۳۷۱ واحد است. در صورتی که شاغلان، تنها در بخش صنعت و معدن روستایی شاغلین بخش

۳- برای توجیه این سیاست ها دولت و سرمایه داران از آمار و ارقام خود ساخته و پرداخته ای استفاده خواهند کرد. نظارت و بازرسی ی نمایندگان کارگران بر تمامی ی امور آمارگیری یک امر کلیدی در مبارزات علیه این سیاست ها خواهند بود.

۴- از آنجایی که این سیاست ها وضعیت اقتصادی بخش عظیمی از جامعه را داغان می کنند، و حتی پایه های دولت سرمایه داری را نیز بیزار می کنند، مبارزه ی کارگران در کنار دیگر قشرهای تحت استثمار، تهیدست و فقیر، با حفظ برنامه، سیاست ها، شعارها، و تشکلات مستقل، بلا مانع می باشد. این امر به خصوص در مواردی که سرمایه داران و شرکت های خارجی درگیر تحقق این سیاست می باشند، بسیار مهم خواهد بود. با وجود دشمنی مشترک، کارگران می بایست که صفوف مستقل تشکیلاتی خود را در برابر این عناصر حفظ کنند و به هیچ وجه از برنامه، سیاست ها و شعارهای ملی گرایان (ناسیونالیست ها)، پشتیبانی نکنند.

مبارزه برای آزادی زنان

آزادی در هر جامعه ای با میزان آزادی زنان در آن جامعه سنجیده می شود. اما، مشخصه جامعه ایران، قبل از هر چیز، همان بی حقوقی کامل زنان آن است.

تبعیض و نابرابری اجتماعی دو جنس (زن و مرد)، در دوره خاصی از رشد جوامع بشری پدیدار شد. با تغییرات در نظام های اجتماعی دچار تغییر و تحول شد و در آینده می تواند جای خود را به روابط برابر و آزاد افراد به دهد. اما امروزه، هنوز در تمام جوامع سرمایه داری، زنان تحت ستم و تبعیض قرار دارند و این ستم یکی از وسائلی است که به حفظ سلطه طبقه ی سرمایه دار کمک می رساند.

در تمام جوامع سرمایه داری، زنان مؤظف به انجام وظائف شوهرداری، خانه داری و بچه داری اند. این کار مجانی زنان، در چهاردیواری خانه، یا به عبارتی این بردگی خانگی، باعث می شود که مخارج باز تولید روزانه نیروی کار و مخارج پرورش نسل جدید کاهش



حقوق زنان و آزادی آن‌ها از قیدوبند قرون وسطی ای؛ راه را برای آزادی کل جامعه هموار می‌کند.

مطالبات اصلی در مقابل دولت سرمایه داری، در دفاع از زنان از قرار زیرند:

۱- حق زنان در ایجاد تشکلات ویژه و مستقل، برای دفاع از منافع خود باید به رسمیت شناخته شود. باید کوشش شود که زنان به نسبت تعدادشان به تمام نهادها، به ویژه نهادهای قانون گذاری و قضاوت راه یابند.

۲- تساوی کامل حقوقی، اجتماعی و سیاسی زنان باید تأمین گردد. تمام قوانینی که به شکلی بر علیه زنان تبعیض قائل می‌شوند، باید فوراً لغو شوند. هرگونه تبعیض علیه زنان، چه تحت عنوان مذهب، چه به اتکاء قانون و یا آداب و رسوم باید صریحاً غیرقانونی اعلام گردند. زنان باید از حقوق کامل فردی برخوردار باشند. هیچ کس حق ندارد، در حقوق زنان برای انتخاب پوشش، انتخاب رشته تحصیلی و حرفه و شغل، انتخاب محل سکونت... و حق سفر آنان محدودیتی اتخاذ کند.

۳- تمامی قوانین مربوط به ازدواج و خانواده که مبین نقض علیه زنان هستند، باید لغو گردند. ازدواج امری است داوطلبانه که می‌تواند توسط یک قانون مدنی به ثبت برسد. کلیه ی ازدواج های اجباری و خرید و فروش زنان (تحت عنوان ازدواج) باید خاتمه یابند. هرگونه آزار جسمانی و قتل همسران، دختران و خواهران (تحت لوای «هتک ناموس») باید پایان یابد. حق طلاق، بدون قید و شرط، به طور مساوی باید برای زن و مرد وجود داشته باشد. در امر حفاظت فرزندان، هیچ تبعیضی علیه مادران نباید اعمال گردد. «چند زنی» الغاء و واژه «فرزند نامشروع» باید ممنوع گردد. تبعیض علیه مادران ازدواج نکرده باید خاتمه یابد و امکانات رفاهی لازم در اختیار آنان قرار گیرد.

۴- استقلال کامل اقتصادی زنان باید تأمین گردد. کلیه ی زنانی که مایل به کار هستند، اما قادر به یافتن کار نیستند، باید بیمه بیکاری دریافت دارند. تبعیضات علیه زنان در هر صنف، حرفه و شغلی باید متوقف شوند.

صنعت ۱ میلیون و ۷۱ هزار و ۳۸۳ نفر افزایش یافته است. هم چنین در حدود ۱ میلیون نفر در کارگاه های کوچک روستایی به کار اشتغال دارند (۹۲ درصد آن ها کارگاه های خانگی هستند). اضافه بر این ها، در شهرها نیز در صنایع کوچک تعداد کارگران به ۱ میلیون ۲۵۸ هزار نفر می رسد. اشتغال در کشاورزی ۱۹.۵٪، در صنعت ۳۲.۳٪ و در خدمات ۴۸.۲٪ می باشد.

در نتیجه همان طور که مشاهده می شود نیروی کار متشکل در کارگاه های کوچک، به چند برابر نیروی کار شاغل در کارگاه های بزرگ می رسد. بدیهی است که «آزاد سازی» نیروی کار بایستی از کارگاه های کوچک سازمان یابد. حذف کارگاه های کمتر از ۵ نفر از شمول قانون کار در دوره ی پنجم مجلس شورای اسلامی (۱۳۷۵) و در پی آن طرح اخیر شورای عالی کار مبنی بر حذف کارگاه های کمتر از ۱۰ نفر از شمول قانون کار، بخشی از سیاست آزاد سازی نیروی کار است؛ و لبه ی تیز حمله ی آزادسازی ها نیز متوجه زنان کارگر است.

اما علاوه بر تمام این ها، قوانین مذهبی، عشیره ای و قبیله ای- نظیر قصاص و نیز در ایران توسط دولت سرمایه داری؛ بر زنان تحمیل شده، و وضع بی سابقه و غیرقابل تحملی را برای زنان ایران ایجاد کرده است.

دولت سرمایه داری حاکم بر ایران، سرکوب زنان و حمله هر روزه و بی وقفه به حقوق آنان را به یکی از ارکان اصلی حاکمیت خود تبدیل کرده است و از این طریق تمام اقشار و طبقات پائینی را مرعوب می کند. لذا آزادی کل جامعه ی ایران از ستم و استثمار، بیش از هر زمان دیگری به امر آزادی زنان پیوند خورده است.

دفاع از کلیه ی مبارزات زنان برای کسب تساوی کامل و رفع هرگونه تبعیض با دفاع از منافع تمام زحمت کشان ادغام شده است. کارگران و زحمت کشان ایران در دفاع پیگیرانه و بدون قید و شرط از مبارزات زنان برای کسب حقوق اولیه شان ذی نفع هستند. دفاع از



از ستم دیده ترین بخش های جامعه شده اند و به طور دائم در تخاصم با دولت مرکزی قرار می گیرند و به طور پیگیر توسط قوای دولت مرکزی سرکوب و قتل عام می شوند.

سرکوب کلیه ی حقوق ملی ملیت های غیرفارس، همواره یکی از ارکان اصلی ادامه حیات دولت های سرمایه داری در ایران بوده است. دولت های مرکزی از طریق سرکوب ملت های تحت ستم وفاداری خود را به امپریالیزم نشان می دهند. همان طور که مشاهده شد، چه در دوره نظامی شاهنشاهی و چه در دوره کنونی محور اصلی اقدام دولت ها، علیه زحمت کشان آذری، کرد، ترکمن، عرب و غیره بوده است. این ستم در مواردی که این ملیت ها همچنین اقلیت مذهبی نیز می باشند - به خصوص بلوچ ها و کُرد ها - بسیار شدیدتر بوده است.

به علاوه، این مردم تحت ستم و محروم، در اغلب شرایط انسجام ملی و ارضی خود را از دست داده اند. امپریالیزم بنابر اهداف خود مردم منطقه را منشعب کرده است. مرزبندی های کاذب به وجود آورده است. مردمی که در حوالی این مرزها زندگی می کردند به طور مصنوعی تجزیه شدند. برای مثال آذربایجانی ها بین روسیه ی تزاری و ایران؛ کردها بین ایران، عراق، ترکیه، سوریه و روسیه؛ و بلوچ ها بین ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شدند. این ملیت ها توسط دولت های مرکزی تحت شدیدترین سرکوب ملی و استثمار قرار گرفته اند.

در نتیجه ابتدائی ترین و اولین گام در راه رهایی مردم تحت ستم منطقه از میان برداشتن سلطه ی امپریالیزم و دولت های مستبد سرمایه داری مرکزی وابسته به آن است. زیرا که این دولت ها همواره در مقابل خواست های به حق این ملیت ها از هیچ شیوه ای ابا نداشته اند. مناطق زندگی این ملل به صورت مناطق اشغال شده در آمده و ارتش دولت مرکزی هرگونه حرکتی را به طور وحشیانه سرکوب می کنند.

زنان باید در مقابل کار مساوی، دست مزد مساوی مردان دریافت دارند. در دوره بارداری و پس از زایمان (به مدت یک سال) باید حقوق کامل با حفظ شغل و سابقه کار به آنان تعلق گیرد.

۵- حق کنترل زنان بر بدن خود باید به رسمیت شناخته شود. حق تصمیم گیری در مورد بچه دار شدن یا نشدن زنان، به خود آنان مربوط است. کلیه ی قوانینی که علیه سقط جنین یا جلوگیری از حاملگی وجود دارد باید ملغی شوند. امکانات مجانی و در حد تقاضا در این موارد باید در دسترس زنان قرار گیرد. مراکز آموزش شیوه های صحیح و بی خطر جلوگیری از بارداری باید در محلات، مدارس، کارخانه ها، بیمارستان ها و روستاها دایر شوند. برای زنانی که تصمیم به بچه دار شدن می گیرند نیز باید تمامی امکانات لازم تامین گردد.

۶- بردگی خانگی زنان باید پایان یابد و جامعه به مسئولیت خود در قبال پرورش و آموزش کودکان عمل کند. در تمام محلات باید مهد کودک ها و مراکز نگه داری اطفال به طور رایگان در خدمت تمامی کودکان صرف نظر از موقعیت شغلی مادران، موقعیت زناشویی والدین و درآمد آنان قرار گیرد. اداره ی این اماکن باید تحت نظارت و بازرسی کامل والدین باشد. امکانات خدمات خانگی ارزان نظیر رستوران، لباس شوئی و ... باید فراهم آیند تا فشار کار خانگی از دوش زنان برداشته شود.

مبارزه برای رهایی ملیت های تحت ستم

در ایران چندین ملیت وجود دارد. اکثریت جامعه از ملیت های غیرفارس تشکیل شده است. امپریالیزم با ایجاد دولت های قوی وابسته به خود و با تکیه بر بزرگ ترین ملیت ایران، یعنی فارس ها، سایر ملیت را سرکوب و آنان را از کلیه ی مزایای اولیه ی زندگی محروم کرده است. امپریالیزم سلطه ی خود را از طریق ایجاد ابزار سرکوب در دست دولت مرکزی علیه هر جنبش ملی، استوار کرده و تاکنون به حیات و حضور خود در منطقه ادامه داده است. در نتیجه، این ملیت ها



فقیر؛ که مبدل به کارگران روستایی شده و شامل حداقل نیمی از دهقانان می شوند، حمایت کرده و برنامه ی اقدام کارگران باید پاسخ گوی نیازهای توده های وسیع دهقانان فقیر نیز باشد.

درخواست های عمومی کارگران در مورد مسئله دهقانان از قرار زیرند:

۱- زمین های کلیه ی مالکین و زمین داران بزرگ باید بدون پرداخت غرامت به تصرف دهقانان در آیند. اداره این زمین ها باید به شوراهای نمایندگان منتخب دهقانان واگذار شود.

۲- کلیه ی بدهی های دهقانان به دولت، نزول خوران و زمین داران بزرگ باید فوراً لغو گردد. دولت باید امکانات سهل اعطای اعتبارات و قرض های بدون بهره به دهقانان را فراهم سازد. دهقانان باید قادر به تشکیل تعاونی های تولیدی تحت کنترل شوراهای دهقانی باشد.

۳- کلیه ی شرکت های بزرگ کشت و صنعت باید ملی شوند و تحت کنترل کارگران کشاورز قرار گیرند.

۴- اداره امور کلیه ی شرکت های تعاونی روستائی و سهامی زارعی باید به خود دهقانان واگذار شوند. در این شرکت ها افراد نباید براساس مقدار زمین امتیاز ویژه ای دارا باشند.

۵- زمین های کشاورزان خرده پا نباید به اجبار از آنان پس گرفته شوند.

۶- دولت باید برنامه ی توسعه ی آبیاری مصنوعی و توسعه ی شبکه ی برق سراسری، هم راه با برنامه ی تأمین بهداشت و تحصیل رایگان را اجرا کند. کلیه ی دهقانان باید همانند سایر شهروندان از مزایای اولیه زندگی برخوردار باشند. تکنیک های پیش رفته ی تولیدی و ماشین آلات لازم کشاورزی باید از طریق مؤسسات غیرانتفاعی با شرایط سهل در دسترس کشاورزان قرار گیرد.

کارگران و زحمت کشان فارس نباید تحت تاثیر عوام فریبی های دولت مبنی بر ایجاد افتراق بین آنان و ملیت های ستم دیده، قرار گیرند. زحمت کشان سراسر ایران باید از آزادی کامل و حق تعیین سرنوشت ملیت ها، دفاع راسخ کنند.

تنها از این طریق است که کارگران فارس قادرند ستمی را که به نام آنان توسط دولت مرکزی، بر متحدان خود روا داشته شده است، جبران کنند. ملیت های ترک، کرد، بلوچ، عرب و ترکمن؛ ارامنه و افغانی با ملت فارس تضادی ندارند. دشمن کلیه ی زحمت کشان دولت سرمایه داری است.

کارگران مبارز ضد سرمایه داری و پیشرو خواهان مطالبات زیر هستند:

۱- غیرقانونی اعلام کردن تحمیل هرگونه ستم براساس زبان، فرهنگ و نژاد. دولت مرکزی باید بلافاصله ارتش خود را از مناطق زندگی ملیت های تحت ستم خارج کند. و برنامه وسیع عمرانی برای احیاء مناطق ویران شده به اجرا به گذارد.

۲- به رسمیت شناخته شدن حق کلیه ی ملیت های تحت ستم ایران در تعیین سرنوشت خود تا سرحد ایجاد دولت ملی. ملیت ها باید به توانند از طریق تشکیل مجلس های مؤسسان ملی خود، به طور دموکراتیک سرنوشت خویش را تعیین کنند.

۳- ایجاد همبستگی با سایر ملل تحت ستم در کشورهای همسایه و کمک رسانی و گسترش مبارزات آزادی بخش این ملیت ها در جهت مقابله با اجحافات دول سرمایه داری.

اتحاد کارگران و دهقانان

دهقانان حدود ۳۰٪ جمعیت شاغل ایران را تشکیل می دهند. رهایی کلیه ی زحمت کشان ایران از یوغ سرمایه داران و امپریالیزم بستگی به وحدت کارگران و دهقانان دارد. کارگران باید از مبارزات دهقانان غیرمرفه و



۷- اسکان دادن اجباری ایل نشینان باید متوقف گردد. کنترل مناطق ایل نشینان باید به خود آنان واگذار شود.

نبرد برای دموکراسی

دولت سرمایه داری همواره خواهان سرکوب حقوق دموکراتیک کارگران و کلیه ی قشرهای تحت ستم در جامعه است. دولت با هرگونه آزادی هر چند محدود مخالفت می ورزد. آزادی بیان، تجمع و اعتصاب، کل نظام سرمایه داری را مورد سؤال قرار می دهد. زیرا که امروز صرفاً عده ای سرمایه دار صاحب کلیه ی ابزار تولید، بانک ها و زمین ها و کارخانه ها هستند و هرگونه اعتراضی به این منابع، کل حیات آنان را به مخاطره می اندازد.

دولت سرمایه داری حافظ منافع این سرمایه داران است و به این علت به محض وقوع اعتراضات توده ای پاسداران، بسیجی ها و «لباس شخصی ها»، پلیس و ژاندارم را به جان مردم می اندازد و هر اعتراضی را سرکوب می کند. کشتار کارگران خاتون آباد؛ جامکو؛ شادان پور و اسلام شهر نمایانگر اقدامات دولت در حفاظت از سرمایه داران است.

مطالبات کارگران و زحمت کشان ایران در نبرد برای دموکراسی از قرار زیرند:

۱- آزادی های دموکراتیک- تأمین آزادی های سیاسی و مدنی. لغو کامل سانسور، آزادی بدون قید و شرط بیان، تشکلات سیاسی، اندیشه، آزادی تظاهرات و تجمع های صنفی و سیاسی، آزادی کلیه ی احزاب و گروه های سیاسی، آزادی و حقوق مساوی برای زن و مرد و کلیه ی مذاهب جامعه و آزادی سندیکاها و اتحادیه های مستقل کارگری و دهقانان و ملیت ها از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک مردم ایران هستند.

۲- جدایی مذهب از دولت- بدون جدایی مذهب از دولت استقرار یک جمهوری نمایندگان منتخب کارگری امکان پذیر نیست. مذهب امری کاملاً خصوصی است. مسلماً آزادی کامل و بدون قید و شرط مذهب و عقاید باید برای

کلیه ی اعضای جامعه تأمین گردد. بنابراین، کلیه ی ادیان و مذاهب باید از لحاظ شکل سازمانی، مالی و قانونی کاملاً از دولت جدا باشند. قوانین یک جامعه نمی تواند بر قواعد و قوانین یک مذهب مشخص متکی باشد (حتی اگر آن مذهب اکثریت باشد). بخشی و یا کل بودجه یک کشور نمی تواند صرف مخارج یک مذهب خاص گردد. جامعه نمی تواند برای سلسله مراتب یک مذهب خاص حقوق سیاسی و اجتماعی ویژه قائل شود.

۳- انتخابات آزاد- کلیه ی مناصب و مشاغل دولتی باید انتخابی باشند. دولت کلیه ی مناصب را از بالا تعیین کرده و تمام آن ها انتصابی اند. کارگران و زحمت کشان هیچ کنترلی بر انتخاب ندارند. در انتخابات مجلس اگر تقلب صورت نگیرد؛ تمام نمایندگان نظرات یک عده معدودی را در مجلس نمایندگی می کنند. مردم باید به توانند، در انتخاب تمام مأموران حکومتی مستقیماً شرکت کنند و بر آن ها نظارت کامل داشته باشند. هیچ کدام از مأموران نباید حقوقی بیشتر از حقوق متوسط کارگران داشته باشند. انتخاب کنندگان باید هر لحظه به توانند انتخاب شدگان را برکنار کنند.

۴- نهادهای سرکوب- کلیه ی دستگاه های اختناق و سرکوب باید منحل گردند. تنها راه ادامه ی حیات دولت ابزار سرکوب و اختناق است. پلیس مخفی (لباس شخصی ها)، پلیس و کمیته ها از ارکان و پایه های دولت سرمایه داری به شمار می آیند. کارگران و دهقانان مسلح تحت کنترل شوراهای شهری و روستائی خود قادر به حفظ نظم در شهرها و دهات هستند. کلیه ی نهادهای سرکوب باید منحل گردند و نظارت بر امور روزمره شهرها به خود مردم واگذار شود.

سنت کمیته های محلات دوران قبل از قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ باید احیاء شود. کلیه ی دادگاه های نظامی و مذهبی که هزاران جوان را بدون محاکمات واقعی، هر چند صباح یا به جوخه اعدام می سپارند، باید از بین به روند. برای محاکمه همه ی جرایم باید هیأت منصفه متشکل از مردم عادی حضور داشته باشد. قضات باید منتخب مردم باشند. مجازات حکم اعدام باید لغو گردد.



مبارزه با امپریالیزم

در چنین وضعیتی، خطر این تهاجمات سیاسی هر چه بیشتر محسوس است و عناصر آگاه و مبارز و کارگران پیشرو ضرورت حفظ و استحکام دست آوردهای کنونی خود (هر چند ناچیز) و مبارزه ی قاطعانه برای ریشه کن ساختن نفوذ امپریالیزم و ایادی داخلی آن از ایران را هر چه بیشتر در می یابند. کارگران؛ زحمت کشان و ستم دیدگان ایران دریافته اند که یا باید به سلطه ی امپریالیزم برای همیشه پایان دهند و یا بار دیگر، چون گذشته، با شکست مواجه گردند.

اما نخستین نکته ای که باید برای همه کارگران، ستم دیدگان و زحمت کشان روشن باشد این است که برای پیشبرد مبارزه با امپریالیزم نمی توان و نمی باید به سیاستمداران صاحبان ثروت و دولت آنان چشم دوخت.

دولت ایران با احیاء وابستگی اقتصادی ایران به امپریالیزم باعث از هم پاشیدگی بخش اعظم تولیدات داخلی خواهد شد. امپریالیزم جهانی قراردادهایی به مراتب بیشتر و قیمت هایی به مراتب غیر عادلانه تر از گذشته را به ایران تحمیل خواهد کرد.

از دولتی که به دوش قیام محرومین و ستم دیدگان ایران به قدرت رسیده است اما از همان روز اول دست به بازسازی نظام ظلم و استبداد سرمایه داری زده است چه توقعی بیش از این می توان داشت؟ کارگران و زحمت کشان ایران باید با ارائه راه حل مستقل خود و سازمان دهی مبارزات مستقل خود مبارزه علیه امپریالیزم و ایادی داخلی آن را به پیش به برند.

صاحبان ثروت که خود بخشی از سلطه ی امپریالیزم هستند، قادر به اجرای چنین مبارزه ای نیستند. آن ها فقط می توانند راه را برای سلطه ی جدید امپریالیزم فراهم سازند. آن ها با مردم فریبی های به اصطلاح "ضدامپریالیستی" هدفی جز منحرف ساختن زحمت کشان از مبارزه ی واقعی برای زدودن کثافات امپریالیزم و ریشه کن کردن واقعی سلطه آن ندارند. پرسیدنی است که «مبارزه با شیطان بزرگ» این دولتمداران به کجا انجامید؟

کشور ایران مانند بسیاری دیگر از کشورهای «عقب نگه داشته»ی دنیا؛ سال های سال تحت سلطه ی امپریالیزم قرار داشته است. فقر و فلاکت و عقب افتادگی جامعه ی ما ناشی از این سلطه بوده است. بنابر این هرگونه تلاشی برای بهبود وضع محرومین جامعه و از میان برداشتن نابرابری های عمیق اجتماعی در ایران بدون مبارزه ای جدی علیه سلطه ی امپریالیزم بی معنی و بی فایده خواهد بود. اشغال عراق و افغانستان توسط نیروهای امپریالیستی به سرکردگی دولت آمریکا؛ نشان دهنده ی روش قلدرمنشانه و تهدیدآمیز این دول در برخورد به مسایل مردم ستم دیده ی منطقه است. از این رو یکی از مرکزی ترین تکالیف انقلاب ایران و منطقه؛ و یکی از ملموس ترین اهداف مبارزات زحمت کشان و ستم دیدگان رهایی از زیر یوغ امپریالیزم جهانی است. طبقه ی کارگر و ستم دیدگان ایران از همان ابتدا با این وظیفه ی مرکزی مقابله با امپریالیزم رو به رو بوده و همواره در سطوح مختلف اجتماعی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ضرورت مبارزه با آن را احساس کرده اند.

توده های کارگر؛ زحمت کش و ستم دیده همواره خطر تهاجم امپریالیزم به خود را جدی تلقی کرده اند و به تجربه دریافته اند که با هر قدمی که در راه پیش برد انقلاب بر می دارند خطر این تهاجم جدی تر می گردد. اینک دولت سرمایه داری (هر دو جناح) در جهت تدارک دعوت سرمایه داران جهانی برای «سرمایه گذاری» (استثمار کارگران) اقدام علنی به عمل آورده است. از سوی دیگر سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. اهداف سرمایه داری جهانی در راستای ایجاد زمینه ی ضروری برای سرمایه گذاری و استثمار مضاعف کارگران ایران در شرف تحقق است. ایجاد شعبه ی سازمان بین المللی کار و تشکیل سندیکای کارگری در ایران در آینده نیز در همین راستا است.



مقابله با تهاجم نظامی

تدارک جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیزم (گرچه در شرایط کنونی غیرمحمتمل است) از اهمیت ویژه ای برخوردار است. حضور نیروهای نظامی امپریالیزم در عراق؛ افغانستان؛ پاکستان؛ اقیانوس هند و خلیج، تهدید مستقیمی است علیه زحمت کشان ایران و منطقه. عملیات کماندویی امپریالیزم در افغانستان و عراق خطر تهاجم نظامی امپریالیزم را در عمل نشان می دهد. امپریالیزم صرفاً برای "تأدیب صدام" به منطقه ی خاورمیانه نیامد، بلکه برای سرکوب کلیه ی زحمت کشان منطقه خاور میانه و باز گذاشتن دست های دولت اسرائیل؛ لشکرکشی کرده است. جهت مقابله با تهاجم احتمالی نظامی امپریالیزم نمی توان به ارتش دول سرمایه داری منطقه اتکا کرد. این دول همه شان با امپریالیزم آمریکا وارد سازش می شوند. برای نمونه در سال های اخیر نقش دولت های «ضد امپریالیستی» سوریه؛ لیبی را می توان مشاهده کرد. دولت قذافی و اسد هر دو در پیش به ظاهر شعارهای به مراتب رادیکال تر از احمدی نژاد علیه آمریکا و اسرائیل می دادند. اما امروز هر دو در خدمت امپریالیزم قرار گرفته و به دولت احمدی نژاد هم توصیه می کنند که چنین کند. سرنوشت دولت جمهوری اسلامی نیز در همین مسیر خواهد بود.

کارگران و زحمت کشان جهت حفظ دست آوردهای مبارزات خودشان در مقابل تهاجم نظامی امپریالیزم نمی توانند به ارتش و دیگر دستگاه های دولت سرمایه داران تکیه کنند. آن ها به سازمان های مستقل خودشان نیاز دارند. جنبش ضدامپریالیستی توده های زحمت کش راه مبارزه با خطر تهاجم نظامی امپریالیزم را در تشکیل ارتش ستم دیدگان و زحمت کشان پیدا خواهد کرد. تنها شورای کارگران و دیگر زحمت کشان هستند که می توانند توده های وسیع مردم را در چنین ارتشی متشکل کنند. طبقات دارا چشم دیدن توده های مسلح را خارج از کنترل خودشان ندارند. آن ها در کردستان به دهقانان و زحمت کشان مسلح که به مبارزه با زمین داران بزرگ و دیگر کثافات باقی مانده از سلطه ی امپریالیزم دست

آن ها می خواهند چنین وانمود سازند که مبارزات دهقانان فقیر برای کسب حق خویش بر زمین، مبارزات کارگران برای استقرار کنترل کارگران بر تولید، مبارزات ملیت های ستم دیده برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش، مبارزات زنان برای رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، مبارزات مردم برای استقرار رژیم دموکراتیک و کسب حقوق ابتدائی آزادی بیان و تشکل، و به طور خلاصه کلیه ی مبارزاتی که واقعاً دست امپریالیزم و ایادی داخلی آن را از ایران کوتاه خواهد کرد، دولت سرمایه داری را از «سازندگی» منحرف می سازد!

برنامه ریزی اقتصادی برای بازسازی اقتصاد کشور

برخلاف ادعاهای سیاستمداران دولت، امپریالیزم به "توطئه های آمریکا" علیه انقلاب ایران خلاصه نمی شود. امپریالیزم سیاست توطئه گرانه دولت های سرمایه داری اروپایی و آمریکایی و ژاپنی نیست. امپریالیزم نظامی جهانی سرمایه داری است. امپریالیزم صرفاً از طریق توطئه و مهره های دست نشانده ای نظیر شاه سابق سلطه خود را بر کشورهای محروم جهان حفظ نمی کند، بلکه به وسیله ی استقرار نظام سرمایه داری در این کشورها به هزار و یک طریق سلطه ی خود را ریشه دار و مستحکم می سازد.

نظام سرمایه داری در ایران و انگیزه ی سود به عنوان تنها محرک فعالیت های اقتصادی است که امپریالیزم برای جامعه ی محروم ما به ارمغان آورده است. فقر و بدبختی اکثریت عظیم مردم ما، فساد اقلیت قلیل طبقات دارا، از هم پاشیدگی کشاورزی و ناتوانی مملکت در اجرای یک برنامه ی صحیح صنعتی کردن، همگی ناشی از سلطه امپریالیزم و نفوذ سرمایه داری در ایران است. برای از میان برداشتن آثار تخریب این سلطه باید ریشه ی این تسلط یعنی نظام سودجویی سرمایه داری را از میان برداریم. باید به جای هرج و مرج اقتصاد بازار، اقتصادی با برنامه که در جهت منافع مردم محروم ما سازمان داده شود، مستقر گردد.



بانکی تعلق گیرد تا تولید و توزیع کارخانه ها را خود به دست گیرند.

۲- هم راه با ملی کردن بانک ها باید تمام صنایع عمده، شرکت های بیمه و بخش های عمده تجارت خارجی ملی و تحت نظارت منتخبین مردم اعلام شوند. تا به توان در جهت رفع نیازهای جامعه اقدامات جدی به عمل آورد. این اقدام به مفهوم مصادره ی اموال روستائیان و واحدهای تجاری کوچک و پیشه وران نیست.

۳- ارقام صادرات و واردات و اسامی تجار داخلی و خارجی باید به طور علنی در رسانه های گروهی اعلام گردند تا مردم از وضعیت بازرگانی با اطلاع باشند و از حیف و میل ها جلوگیری کنند.

۴- کلیه ی دارایی سرمایه داران و ثروتمندان بازار که از قبل زحمت کشان و کارگران، سرمایه انباشت کرده اند، سرمایه آنان که به بانک های خارجی پول ارسال کرده اند و شرکت های امپریالیستی، باید بدون پرداخت غرامت مصادره گردند.

از برنامه عمل گرایش مارکسیست های انقلابی ایران



ISNA/PHOTO:AMIR KHOLOOSI

زده بودند، حمله کردند. دستور خلع سلاح عمومی پس از پیروزی قیام بهمن ماه در ایران هنوز فراموش نشده است.

وظیفه ی تدارک مقابله با خطر هجوم نظامی امپریالیزم برعهده ی شوراهای کارگران و دیگر زحمت کشان است. آموزش نظامی کارگران در ساعات کار مهم ترین قدمی است که شوراهای کارگری جهت مسلح کردن کارگران می توانند بردارند. شوراهای کارگران و دیگر زحمت کشان و سایر سازمان های مستقل توده ای باید جهت مقابله با هجوم نظامی امپریالیزم خود آموزش نظامی دیده و در صورت لزوم مسلح شوند. این آموزش می بایست که شامل تمرین های عملی و کامل در استفاده از سلاح های سنگین، و یا هر سلاحی که کارگران برای دفاع از کارخانه ها، محل ها، مدارس و دیگر زیرساخت هایی که برای کار و زندگی ی خود و خانواده هایشان لازم می بینند، باشد.

سلب مالکیت از امپریالیزم و سرمایه داران

با جهت گیری علنی رژیم حاکم بر ایران به سمت امپریالیزم، واضح است که قدرت اصلی اقتصاد در دوره ی آتی هر چه بیشتر در دست امپریالیزم و سرمایه داران بزرگ باقی خواهد ماند. بهبود وضعیت عمومی زحمت کشان و کارگران جامعه ایران به سلب مالکیت از امپریالیزم و سرمایه داران بستگی دارد.

در این مورد درخواست های کارگران از قرار زیرند:

۱- کلیه ی بانک ها باید ملی اعلام گردند. نیازهای مالی جامعه باید از طریق برنامه ریزی مرکزی توسط بانک ها تأمین گردند. سلب مالکیت از بانک داران بزرگ وابسته به امپریالیزم و متمرکز کردن کلیه ی نظام اعتباری در یک بانک واحد ملی تحت کنترل منتخبین مردم تنها راه حل بحران اقتصادی است. بانک ملی باید با ایجاد شرایط سهل و مناسب اعتبار در اختیار کشاورزان و کسبه قرار دهد. به کارگران کارخانه هایی که تعطیل شده و یا رو به تعطیلی هستند؛ باید وام های



رشد اقتصادی به تفکیک منطقه (%)

| کشور | ۲۰۰۷ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۹ |
|--------------|------|------|------|
| کشورهای OECD | ۲.۵ | ۰.۳ | -۳.۳ |
| منطقه یورو | ۲.۷ | ۰.۵ | -۳.۹ |

World Bank, World Economic Prospects 2010

نرخ بیکاری (%)

| کشور | ۲۰۰۷ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۹ | ژانویه ۲۰۱۰ |
|---------------|------|------|------|-------------|
| کشورهای OECD | ۵.۸ | ۶.۱ | ۸.۳ | ۸.۷ |
| اتحادیه اروپا | ۷.۱ | ۷ | ۸.۹ | ۹.۵ |
| منطقه یورو | ۷.۵ | ۷.۶ | ۹.۴ | ۹.۹ |

OECD, OECD Harmonised Unemployment Rates News Release: January 2010

به موازات این مشکلات، تقلا برای حمایت از نظام مالی و غلبه بر رکود جهانی، منجر به گسترش شدید کسری بودجه دولت ها در سرتاسر جهان شد. سازمان همکاری و توسعه اقتصادی تخمین می زند که مجموع بدهی های ۳۰ کشور عضو سازمان، از ۱.۳ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۷ به ۸.۲٪ در سال ۲۰۰۹ رسید (یعنی بیش از ۶ برابر افزایش یافت) و در این بین، بدهی ناخالص آن ها از ۷۳ درصد تولید ناخالص داخلی، به ۹۰٪ افزایش یافت. این افزایش در بدهی ها به خصوص در ایالات متحده، انگلستان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی (به ویژه ایسلند) بسیار تند بود.

طبق تخمین های کمیسیون اروپا در گزارش جدید خود با عنوان "پیش بینی اقتصادی اروپا، بهار ۲۰۱۰"، در سال ۲۰۰۹، میزان کسری اتحادیه اروپا به ۶.۸٪ و کسری منطقه یورو به ۶.۳٪ از تولید ناخالص داخلی رسید و نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی نیز در اتحادیه اروپا و منطقه یورو هر یک به ترتیب به ۷۳.۶ و ۷۸.۷ درصد افزایش یافت.

یونان به عنوان اقتصاد کوچکی که اصولاً نقش مهمی در بازارهای مالی بین المللی ایفا نمی کند و تکیه اصلی آن بر دو بخش توریسم و ترابری است، از اثرات بحران

اعتصاب عمومی در یونان و درس های آن برای طبقه کارگر ایران - بخش اول



آرمان پویان

تمامی آن چه که تاکنون تحت عناوین پرطمطراقی هم چون "چشم انداز بهبود اقتصادی" و "خروج از بحران" در انواع و اقسام نشریات بورژوازی جهان، تبلیغ و پس مانده های آن با کمی اغراق از بلندگوهای تبلیغاتی نئولیبرال های وطنی ما در ایران خارج می شد، با بحران اقتصادی یونان و البته سایر کشورهای اروپا به یک باره رنگ باخت. نگاهی گذارا به شاخص های مهم اقتصادی کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی و منطقه یورو (متشکل از ۱۶ کشور به عنوان بخشی از اتحادیه اروپا) نشان دهنده عمق بحران، و نه پایان آن، است.

از اواخر سال ۲۰۰۷ تا پایان ۲۰۰۹، یعنی دوره شروع و تشدید بحران جهانی سرمایه داری، نرخ بیکاری دو منطقه مذکور به طور مداوم رو به افزایش بود، به طوری که در ژانویه ۲۰۱۰، نرخ بیکاری منطقه یورو در کل به ۹.۹٪ رسید. در ماه ژانویه، کسری تراز بازرگانی کشورهای منطقه یورو و اتحادیه اروپا، هر یک به ترتیب به جمعاً ۸.۹ و ۲۲.۵ میلیارد یورو رسید.



دولت یونان، در تاریخ ۱۴ ژانویه ۲۰۱۰، از "برنامه ثبات و رشد" به منظور کاهش کسری به ۲.۸٪ تا سال ۲۰۱۲ خبر داد که این برنامه با حمایت از سوی کمیسیون اروپا رو به رو شد. در دوم فوریه، تثبیت دستمزد کارکنان بخش عمومی به کسانی که ماهانه کم تر از ۲۰۰۰ یورو درآمد داشتند، بسط داده شد. به دنبال این اقدامات، در تاریخ ۲۴ فوریه، یک اعتصاب عمومی یک روزه علیه سیاست های مذکور در بخش خدمات عمومی و حمل و نقل رخ داد. دو میلیون کارگر از جمعیت ۱۱ میلیونی کشور در این تظاهرات شرکت کرد. نسبتی که با اعتصابات مه-ژوئن ۱۹۶۸ در فرانسه قابل مقایسه است.

با این حال دولت سرمایه داری یونان توانست تا با تصویب یک بسته اقتصادی در تاریخ ۵ مارس، بخش عمده "فشار از بالا" (به خصوص از سوی اتحادیه اروپا) را به طبقه کارگر یونان تحمیل کند. بر مبنای این بسته، دولت دستمزدهای بخش عمومی را به میزان ۱۰ درصد کاهش داد، حقوق مستمري را متوقف نمود و نرخ مالیات کاهنده بر سوخت، الکل و سیگار را افزایش داد تا از این طریق بتواند حجم کسری خود را به میزان ۴.۸ میلیارد یورو (تقریباً معادل ۶.۶ میلیارد دلار) پایین بیاورد.

کم تر از یک هفته بعد (در تاریخ ۱۱ مارس) اعتصاب کارگران بخش عمومی و خصوصی آغاز شد. نهایتاً پاپاندرو در ۱۸ مارس، "هشدار" داد که چنان چه هزینه های قرض گرفتن هم چنان بالا باقی بماند، یونان قادر به کاهش کسری خود نخواهد بود و "بالاچار" به سراغ صندوق بین المللی پول (IMF) خواهد رفت. فردای همان روز نیز خوزه مانوئل باروسو، رئیس کمیسیون اروپا، اعضای اتحادیه اروپا را به توافق بر سر یک بسته کمک اضطراری برای یونان تشویق کرد.

روز اول ماه مه، روز جهانی کارگر، پاپاندرو از دور چهارم سیاست های ریاضتی دولت پرده برداشت. در همین روز راهپیمایی های اعتراضی زیادی در آتن و

جهانی بی بهره نمانده. نرخ بیکاری جوانان (یعنی افراد رده سنی ۱۵ تا ۲۴ سال) از ۲۰.۶٪ در سال ۲۰۰۸، به ۲۵.۳٪ در سپتامبر ۲۰۰۹ رسید و این احتمال وجود دارد که تا پایان سال جاری (۲۰۱۰) به ۲۸٪ برسد. ضمناً رشد اقتصادی یونان از ۲٪ در سال ۲۰۰۸ به منفی ۲ درصد در ۲۰۰۹ سقوط کرد، و تخمین زده می شود که در سال ۲۰۱۰ به منفی سه درصد برسد. در سال گذشته، میزان صادرات و واردات یونان به ترتیب ۱۸.۱ و ۱۴.۱ درصد سقوط داشت. اما این ها تمام داستان نیست؛ مسأله کسری و بدهی های دولت، حالتی نگران کننده و بحرانی به خود گرفته است. حتی پیش از آن که یونان به منطقه یورو بپیوندد، نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی کشور در حدود ۱۰۰٪ بود. میزان بدهی دولت از ۹۹.۲ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۸ (بر طبق تخمین جدید کمیسیون اروپا) به ۱۱۵.۱٪ در سال گذشته رسید و پیش بینی می شود که این رقم تا پایان سال جاری به ۱۲۴.۹٪ برسد؛ در این بین، کسری تراز مالی عمومی دولت، طی سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹، از ۷.۷ به ۱۳.۶ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. به علاوه، در سه سال گذشته، حساب جاری در تراز پرداخت ها هم منفی بوده است. کسری در حساب جاری، یونان را به شدت آسیب پذیر کرده است، چرا که این کشور برای تأمین مالی کسری بخش عمومی، ناگزیر به سرمایه خارجی تکیه کرده است.

| شاخص های اصلی کشور یونان | درصد تغییرات سالانه | | | |
|--------------------------|---------------------|-------|-------|-------|
| | ۲۰۱۰ | ۲۰۰۹ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۷ |
| تولید ناخالص داخلی | ۳- | ۲- | ۲.۰ | ۴.۵ |
| تراز حساب جاری (*) | -۱۰.۳ | -۱۳.۱ | -۱۳.۸ | -۱۴.۷ |
| تراز عمومی دولت (*) | -۹.۳ | -۱۳.۶ | -۷.۷ | -۵.۱ |
| بدهی ناخالص دولت (*) | ۱۲۴.۹ | ۱۱۵.۱ | ۹۹.۲ | ۹۵.۷ |

(*) به عنوان درصدی از GDP

European Commission, Economic and Financial Affairs, "European Economic Forecast-Spring 2010"



اختیار یونان قرار می‌گیرد و ۴۵ میلیارد یورو از این مبلغ، به سال جاری اختصاص دارد.

بر مبنای همین گزارش، اعضای منطقه یورو نیز به پرداخت وام‌های دوجانبه به ارزش کلاً ۸۰ میلیارد یورو (تقریباً ۱۰۵ میلیارد دلار) برای حمایت از "تلاش‌های" یونان در راستای بهبود وضعیت اقتصادی خود، تعهد نمودند.

ضمناً سهم آلمان از این بسته "کمکی"، ۲۲ میلیارد یورو است که ۸.۴ میلیارد یورو از آن به سال ۲۰۱۰ اختصاص دارد.

روز دوشنبه (۴ مه)، نخستین اعتصابات علیه سیاست‌های جدید فوق‌شکل گرفت. در این روز، کارگران بخش خدمات عمومی به مدت ۴۸ ساعت دست به اعتصاب زدند.

سه‌شنبه (۵ مه)، یونان وارد مرحله جدیدی از مبارزات خود شد. مدارس، برخی از بیمارستان‌ها و بسیاری از مشاغل خصوصی تعطیل شدند. حمل و نقل عمومی متوقف شد و فرودگاه‌ها نیز به حالت تعطیل درآمدند. به علت اعتصاب کارکنان فرودگاه‌ها، حریم هوایی یونان از نیمه شب سه‌شنبه چهارم مه، به روی تمام هواپیماها بسته شد. به دنبال پیوستن روزنامه‌نگاران و کارکنان رسانه‌ها به اعتصاب عمومی، فعالیت‌های عادی رادیو و تلویزیون نیز دچار اختلال شد. بالغ بر ۱۵۰.۰۰۰ نفر از کارگران در اعتصاب آتن شرکت کردند. تظاهرات عظیمی در ۶۸ شهر رخ داد که در بین آن‌ها، تظاهرات تسالونیک، پاتراس و هراکلیون جزو عظیم‌ترین تظاهرات بودند. خشم تظاهرکنندگانی که از سوی GSEE-ADEDY و PAME (شاخه حزب کمونیست در اتحادیه‌های کارگری) سازماندهی شده بودند، در قالب شعارهایی هم چون "پاسوک-دموکراسی نو: ریاضت، بیکاری، تروریسم" کاملاً مشهود بود.

اعتصاب سراسری روز چهارشنبه پنجم مه، شبکه ترابری یونان را فلج کرد. پروازها به یونان و از یونان

تسالونیک از سوی اتحادیه‌ها، گروه‌های چپ، آنارشیست‌ها و طرفداران حزب کمونیست صورت گرفت که پس از رسیدن نیروهای پلیس برای کنترل معترضین، به درگیری‌های خشونت‌بار کشیده شد. روز یکشنبه، دوم ماه مه، پاپاندرو پس از رسیدن به وحدت نظر با اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول گفت که مردم یونان بایستی "از خودگذشتگی بزرگی" نشان دهند و "بسته پس‌انداز" بزرگی را به حجم ۳۰ میلیارد یورو تحمل نمایند. وزیر دارایی وی، "گیورگوس پاپاکسنتینو"، اجزای این بسته را چنین تشریح کرد:

مالیات بر ارزش افزوده که در ماه مارس سال جاری افزایش یافته بود، بار دیگر ۲ درصد اضافه خواهد شد و به ۲۳ درصد خواهد رسید. حقوق ماه ۱۳ و ۱۴ کارمندان دولتی هر کدام به ۵۰۰ یورو تقلیل و حقوق کارمندان شرکت‌های دولتی مانند شرکت‌های آب و برق و تلفن ۳ درصد کاهش خواهد یافت. عیدی (کریسمس و عید پاک) و همین‌طور کمک مرخصی کلیه بازنشستگان روی هم رفته به ۹۰۰ یورو کاهش داده خواهد شد. در عوض سن بازنشستگی ارتقا خواهد یافت. مضاف بر این تغییرات دستمزد اضافه کاری کاهش پیدا خواهد کرد. تأمین قانونی اشتغال تضعیف گردیده و در عین حال سقف بازخرید کارگران اخراجی پایین آورده خواهد شد.

در واقع همه این فشارها (با شعار "دهان پرکن" افزایش توان رقابتی) ابزاری طرح ریزی شده برای هموار کردن مسیر به سوی گرفتن وام از صندوق بین‌المللی پول و مقابله با ورشکستگی اقتصادی کشور بود. به گزارش صندوق بین‌المللی (۲ مه ۲۰۱۰): "یونان با صندوق بین‌المللی پول (IMF)، کمیسیون اروپا و بانک مرکزی اروپا (ECB) بر سر یک برنامه متمرکز به منظور تثبیت اقتصاد این کشور، افزایش توان رقابتی و بازگرداندن اطمینان بازار از طریق یک بسته مالی ۱۱۰ میلیارد یورویی (حدوداً ۱۴۵ میلیارد دلاری) به توافق رسید." طبق توافقات، این بسته در طی سه سال آتی در



واقعه تلخ-که اکنون مورد سوء استفاده دولت قرار گرفته- و برای اطلاع عموم مردم جهان نوشته است).

مضحک آن جاست که سرمایه داری یونان، برای توجیه اقدامات خود، کارزار تمام عیاری علیه معترضین به راه انداخته است.

نخستین افسانه ای که به کرات در کارزار رسانه های دولتی یونان و سایر کشورهای سرمایه داری علیه معترضین یونان نقل می شود کما بیش اینست که "مردم سست و تنبل یونان، که همیشه بدون دلیل وارد اعتصاب می شوند، حالا از اروپایی ها می خواهند که هزینه کم کاری آن ها را بپردازند".

اما واقعیت تماماً خلاف آن چیزی است که از سوی رسانه های مذکور تکرار می شود. جنبش کارگری جهانی، به خصوص در اروپا، و نیروهای چپ باید بدانند که طبق گزارشات Eurostat، کارگران یونان به طور متوسط تعداد ساعات بیش تری را نسبت به کارگران سایر کشورهای اروپایی، به کار اختصاص می دهند. (هفته ای ۴۲ ساعت، در حالی که هفته کاری در ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا ۴۰.۳ ساعت و در منطقه یورو، قریب به ۴۰ ساعت است).

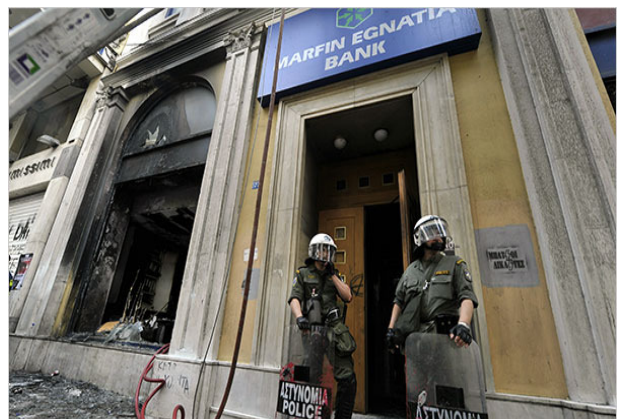
به علاوه، کارمندان بخش خصوصی یونان کم ترین میزان دستمزد پرداختی را نسبت به سایر کشورهای منطقه یورو دارند. در یونان، متوسط دستمزد ناخالص ماهانه، شامل تأمین اجتماعی و مالیات ها، ۸۰۳ یورو (حدود ۷۰۰ پوند یا ۱۰۶۳ دلار آمریکا) است در حالی که کم ترین میزان دستمزد ناخالص در فی المثل ایرلند، ۱۳۰۰ یورو، در فرانسه ۱۲۵۰ یورو و در هلند ۱۴۰۰ یورو می باشد.

اگر قرار به پذیرش دروغ پردازی های رسانه های بورژوازی باشد، احتمالاً باید بپذیریم که کارگران یونان به واقع در یک "بهشت" زندگی می کنند؛ جایی که می توانند به راحتی و زود هنگام بازنشسته شوند و از مزایای حقوق مستمری برخوردار گردند. ولی نیم نگاهی به ارقام موجود (حتی در خوش بینانه ترین حالت ممکن)

به خارج به حال تعلیق درآمد، کشتی ها در بندرها ماندند و فروشگاه ها تعطیل شدند.

گزارشگر بی بی سی در آتن می گوید: خشم عمومی مردم یونان نسبت به دولت و دولت های خارجی و ناخرسندی آن ها از برنامه صرفه جویی در هزینه ها رو به افزایش بوده است. مایکل برابانت، گزارشگر بی بی سی در آتن، می گوید ده ها هزار کارمند دولتی که در حال حاضر واجد شرایطند که بازنشستگی بزرگی دریافت کنند، قبل از تصویب برنامه صرفه جویی در هزینه های دولت در پارلمان، استعفا داده اند.

دولت یونان از کارمندان ارتش، نیروهای پلیس، مدارس و بیمارستان ها که از برنامه صرفه جویی دولت روحیه خود را از دست داده و دل سرد شده اند، خواسته است تقاضای بازخرید نکنند، چون بیم آن را دارد که درخواست برای دریافت حق بیمه اجتماعی شدیداً افزایش یابد و منابع وزارت دارایی را بیش از پیش تحت فشار قرار دهد.



درگیری های این روز به کشته شدن سه کارمند شعبه بانک "مارفین" در میدان استادیو منجر شد. پس از این واقعه، اتحادیه کارمندان بانک برای روز بعد اعلام اعتصاب کرد و رییس بانک را متهم نمود که به زور تهدید کارمندان بانک را وادار به شکستن اعتصاب نموده است. از روز پنج شنبه کارمندان بانک ها در اعتراض به این مسأله، دست به اعتصاب زدند. (به علاوه، یکی از کارمندان بانک نامه ای در مورد این



است. بنابراین، از این نظر یونان در زیر مقدار متوسط قرار دارد. اما مهم ترین مسأله ای که در این جا باید به یاد داشته باشیم اینست که ۳۰۰.۰۰۰ نفر از کارمندان و کارکنان بخش عمومی، تحت قراردادهای موقت به استخدام درآمده اند، که این موضوع به معنای دستمزد و حقوق به مراتب کم تر برای آن ها است. ضمناً طبق گزارش ADEDY (کنفدراسیون اتحادیه های کارمندان دولت) از سال ۱۹۹۰ به این سو، کل درآمد واقعی کارمندان بخش دولتی، ۳۰٪ سقوط کرده است.

وضعیت حاد طبقه کارگر یونان (که با تبلیغاتی شبانه روزی بورژوازی پنهان نگاه داشته می شود)، به همین جا ختم نمی گردد. در شرایطی که حقوق و دستمزدها کاهش داده می شود، قیمت اقلام اساسی و ضروری سیری صعودی طی می کند. به عنوان نمونه، یک بسته حبوبات به طور متوسط ۲.۸۶ یورو هزینه دارد، در حالی که همان بسته در انگلستان ۱.۸۹ یورو و در فرانسه ۲.۲۵ یورو است. در یونان، قیمت یک مسواک ۳.۷۴ یورو است، در حالی که همان مسواک در انگلستان ۲.۴۶ یورو فروخته می شود. یک بسته از نوشیدنی های غیرالکلی در یونان ۳.۱ یورو و در بلژیک، فرانسه و انگلستان به ترتیب ۲.۷۶، ۲.۳ و ۲.۶۸ یورو قیمت دارد. متوسط قیمت یک فنجان قهوه یا چای در یونان بین ۳ تا ۳.۵ یورو، یعنی بیش از دو برابر متوسط اکثر کشورهای اروپایی، است.

کاملاً می توان دید که تمامی ادعاهای ریز و درشت دولت پاسوک در یونان (که با همان مفهوم، ولی به اشکال دیگری، از سوی مقامات جمهوری اسلامی علیه کارگران تکرار می شود)، کوچک ترین تطابقی با واقعیت ندارد.

در ادامه قصد داریم تا ضمن بررسی شرایط وخیم اقتصادی در ایران، و درس های غنی اعتصابات عمومی سراسری و اعتراضات کارگری در یونان (به خصوص مسأله تشکل، برنامه ریزی و سازماندهی کارگری)، از راهکار "اعتصاب عمومی" در ایران (به عنوان یکی از ابزارهای بستن شاهراه های اقتصادی

چنین تصویری را با شک و تردید رو به رو می سازد. متوسط سن بازنشستگی در یونان ۶۱.۴ سال است، که کمی بالاتر از متوسط سن بازنشستگی در اروپا (۶۱.۱ سال) قرار دارد.

در این بین، ژست های حق به جانب و وقیحانه دولت در مورد حقوق بازنشستگی کارگران هم تماماً پوشالی است. طبق گزارش مؤسسه کار GSEE (کنفدراسیون سراسری کارگران یونان)، متوسط حقوق بازنشستگی در یونان ۷۵۰ یورو در ماه (معادل تقریباً ۹۹۰ دلار آمریکا) است، در حالی که در اسپانیا، این رقم در حدود ۹۵۰ یورو، در ایرلند ۱۷۰۰ یورو، در بلژیک ۲۸۰۰ یورو و در کشور هلند ۳۲۰۰ یورو است. با این حال، طبق سیاست ها (در واقع حملات) جدید دولتی، سن بازنشستگی از ۶۵ به ۶۷ سال افزایش می یابد، در حالی که هم زمان حقوق بازنشستگی ۳۰ تا ۵۰ درصد کاهش پیدا می کند.

طبق گزارش سالانه کنفدراسیون اتحادیه های کارگری مشترک GSEE-ADEDY در مورد اقتصاد و سطوح اشتغال در سال ۲۰۰۹، از ۴.۵ میلیون نیروی کار فعلی، بالغ بر یک میلیون نفر (یعنی بیش از ۲۲ درصد) بدون تأمین اجتماعی یا سایر اشکال حمایت های قانونی، کار می کنند. گزارش "کمسیون تأمین اجتماعی"، که از سوی وزیر کار یونان تأسیس گردیده است، این نسبت را برای کل نیروی کار، ۳۰ درصد برآورد می کند. این در حالیست که در مابقی کشورهای اتحادیه اروپا، تنها ۵ تا ۱۰ درصد کل کارگران، تحت چنین شرایطی قرار دارند.

دولت سرمایه داری یونان، برای توجیه اقدام خود در زمینه جلوگیری از استخدام بیش تر در بخش عمومی (دولتی)، از شمار "اضافی" کارمندان دولتی در یونان اظهار نگرانی می کند. طبق گزارشات سازمان جهانی کار (ILO)، کارمندان دولتی در یونان ۲۲.۳ درصد کل نیروی کار را تشکیل می دهند، در حالی که این نسبت در فرانسه، سوئد و هلند به ترتیب ۳۰، ۳۴، ۲۷ درصد، در انگلستان ۲۰ درصد و نهایتاً در آلمان ۱۴ درصد



کشور و نهایتاً درهم شکستن ستون فقرات دولت سرمایه
داری) دفاع کنیم.

ادامه دارد...

منابع:

- [1] <http://www.militaant.com/farsi/yunan-bohran.pdf>
- [2] http://ec.europa.eu/economy_finance/publications/european_economy/2010/pdf/ee-2010-2_en.pdf
- [3] http://epp.eurostat.ec.europa.eu/cache/ITY_PUBLIC/2-22042010-BP/EN/2-22042010-BP-EN.PDF
- [4] <http://news.bbc.co.uk/2/hi/8661385.stm>
- [5] <http://news.bbc.co.uk/2/hi/europe/8655711.stm>
- [6] <http://www.in.gr/news/article.asp?lngEntityID=1132263&lngDtrID=251>
- [7] <http://www.nytimes.com/2010/05/06/world/europe/06greece.html>
- [8] <http://www.marxist.com/myth-of-lazy-greek-workers.htm>
- [9] <http://www.marxist.com/greece-earth-shattering-strike-reaction-murders.htm>
- [10] <http://www.wsws.org/articles/2010/mar2010/euro-m17.shtml>
- [11] <http://www.imf.org/external/pubs/ft/survey/so/2010/car050210a.htm>
- [12] <http://www.spiegel.de/international/europe/0,1518,692619,00.html>
- [13] <http://www.economyincrisis.org/content/lessons-us-could-learn-greece>
- [14] <http://www.etehad.se/artikel/576>
- [15] <http://www.edalat.org/sys/content/view/4545/1/>
- [16] http://en.wikipedia.org/wiki/Greek_debt_crisis_of_2010
- [17] http://en.wikipedia.org/wiki/General_Confederation_of_Greek_Workers



اول ماه مه و بین الملل

لئون تروتسکی

برگردان: مسعود فائقی

طی دوران بین الملل دوم، سیمای کلیت جنبش کارگری، در تاریخ و در تقدیر روز اول مه بازتاب یافت. در ۱۸۸۹ میلادی، یکم ماه مه از سوی انجمن بین المللی سوسیالیست پاریس به عنوان روز تعطیل ثبت شد. مقصود از تعیین این روز این بود که تلاقی تظاهرات کارگران تمامی کشورها در این روز، زمینه را جهت نمایش توأمان آنان به عنوان یک سازمان پرولتری واحد از جنبش انقلابی با مرکزیت جهانی و جهت گیری سیاسی واحد فراهم می نمود. انجمن پاریس که تصمیم مذکور را اتخاذ کرده بود در راه اتحادیه بین الملل کمونیست و نخستین بین الملل گام می نهاد. برای بین الملل دوم، تطبیق الگوی این دو سازمان از آغاز ناممکن بود. ظرف چهارده سالی که از ایام بین الملل اول سپری شده بود، سازمان های طبقاتی پرولتاریا در هر کشوری رشد کرده و فعالیت هایشان را کاملاً مستقل در درون سرزمین خود انجام داده بودند، و بنابراین به اعتبار اصول سانترالیسم دموکراتیک با وحدت بین المللی تطبیق نیافتند. بزرگداشت روز اول ماه مه، می بایست آنان را برای چنین وحدتی مهیا می ساخت و از این رو مطالبه هشت ساعت کار روزانه که مشروط به توسعه نیروهای مولده بود، به عنوان شعار این روز مطرح شد و در میان توده های کارگر تمامی کشورها محبوب گشت.

رسالت مؤثری که بر دوش یکم مه گذاشته شد، شامل تسهیل روند تبدیل طبقه کارگر، از یک مقوله اقتصادی به مفهومی جامعه شناسی بود؛ به یک آگاهی طبقاتی از کلیت علائق شان و تلاش در راه برقراری دیکتاتوری طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی. از این نظر گاه، تظاهرات در پشتیبانی از انقلاب سوسیالیستی بیش از همه در خور اول ماه مه بود و اعضای انقلابی کنگره بدین مقصود نائل گردیدند. اما در مرحله پیشرفتی که

طبقه کارگر آن را می پیمود، اکثریتی به وجود آمد که مطالبه هشت ساعت کار روزانه را به عنوان عکس العملی بهتر برای انجام رسالت، پیش روی آنان نهاد. به هر حال این شعاری بود نیرومند، برای متحد ساختن کارگران تمام کشورها. هم چنین یک چنین نقشی درست با شعار صلح جهانی، که متعاقباً مطرح گردید، ایفا شد.

کنگره پیش بینی کرد و شرایط عینی پیشرفت جنبش کارگری، ترتیب امور را معین ساخت.

روز یکم مه به تدریج از تاکتیک نبرد جهانی طبقه کارگر به تاکتیک مبارزه کارگران هر کشور جهت نیل به اهداف محلی آنان چرخش کرد و این با ارائه سومین شعار، حق جهانی رأی و انتخاب، امکان بیش تر یافت. در اکثر کشورها، روز کارگر یا هنگام عصر پس از پایان روز کاری یا در یکشنبه ای که از راه می رسید جشن گرفته شد. در جاهایی مثل بلژیک و اتریش که کارگران، بزرگداشت این روز را با متوقف کردن کار همراه ساختند، این روز به عنوان انگیزه ای برای تحقق اهداف محلی به کار گرفته شد و نه محرکی برای اتمام دسته بندی کارگران کشورهای مختلف برای نیل به یک طبقه کارگر جهانی. روز اول مه، پهلو به پهلو دستاورد های مترقی اش (به سبب گرد آوردن کارگران یک کشور خاص) یک جنبه محافظه کارانه منفی نیز داشت؛ این که کارگران را با سرنوشت یک کشور خاص قویاً پیوند می داد و از این رهگذر زمینه را فراهم می کرد تا گرایش های سوسیالیستی میهن پرستانه توسعه یابند. وظیفه ای که از سوی انجمن پاریس در مقام دستور العمل جای گرفته بود، تحقق نیافت. تشکیل یک بین الملل به عنوان سازمان انقلابی جنبش پرولتری با یک مرکزیت و یک گرایش سیاسی واحد به حقیقت نپیوسته بود. بین الملل دوم صرفاً یک اتحادیه ضعیف از احزاب کارگری بود که در فعالیت هایشان از هم بیگانه (مستقل) بودند. یکم ماه مه به مقوله ای ضد خود تغییر یافت و با جنگ، موجودیت آن به سر آمد.

این بود دستاورد های منطق انعطاف ناپذیر فرآیند دیالکتیکی تکامل جنبش کارگری. علت این واقعه در چه



مخصوصاً انقلاب اکتبر روسیه؛ این دوران خود را به مثابه دوران مبارزه مستقیم طبقه کارگر برای دستیابی به قدرت در ابعادی جهانی به نمایش می‌گذارد. ماهیت این دوران برای تکمیل روز کارگر امیدوار کننده است؛ نقشی که عناصر انقلابی انجمن ۱۸۸۹ پاریس برای تعیین آن تلاش کردند. نقشی که رهاورد آن، وظیفه تسهیل ایجاد «بین الملل انقلابی سوم» و به کارگیری اسباب بسیج نیروهای پرولتری جهت انقلاب سوسیالیستی جهانی می‌باشد.

اما برای یاری در انجام این نقش عظیم، درس‌های گذشته و مطالبات دوران کنونی با صدایی نیرومند به سوسیالیست‌های همه کشورها ندا می‌دهند که:

۱- یک دگرگونی رادیکال در خط مشی آن‌ها،

۲- ارائه شعارهایی در خور روز کارگر.

در بادی امر، گام‌های زیر ضروری می‌نمایند:

۱- تمرکز تلاش‌ها بر تشکیل «بین الملل انقلابی سوم»؛

۲- فرغ قرار دادن آرمان‌های هر کشور بر آرمان‌های جامع جنبش بین‌المللی پرولتری و فرغ قرار دادن فعالیت‌های پارلمانی بر آرمان‌های مبارزه توده‌های طبقه کارگر.

شعار روز اول مه در دوران کنونی می‌بایست این چنین باشد:

۱- بین الملل سوم.

۲- دیکتاتوری پرولتاریا (دیکتاتوری طبقه کارگر)

۳- جمهوری شورائی جهانی.

۴- انقلاب سوسیالیستی.

لئون تروتسکی؛ پنج سال نخست بین الملل کمونیست (جلد اول) - ایزوستیا شماره ۸۷ (۳۵۱)، اول ماه مه، ۱۹۱۸.

مقوله ای می‌گنجد؟ چه تضمینی برای عدم تکرار آن وجود دارد؟ از این ماجرا چه درس‌هایی برای آینده می‌توان آموخت؟ یقیناً علت اساسی شکست جنبش روز کارگر در خصوصیت آن دوره مشخص از توسعه سرمایه داری است؛ فرصتی که به فرایند تعمیق سرمایه داری در هر کشور، مبارزه وابسته به آن برای دموکراتیزه کردن سیستم کشور و تطبیق این مبارزات با نیازهای توسعه سرمایه داری داده شد. اما حتی در توسعه سرمایه داری یا هر نوع نظام دیگر، جانبداری‌هایی، از سوی دو دسته وجود دارد: محافظه کار و انقلابی.

با طبقه کارگر، که عنصر فعال در فرآیند تاریخی است، پیشاهنگی آن و احزاب سوسیالیست، مقدر است که روز کارگر (یکم مه) از این فرآیند عبور کند و گرایش انقلابی آن را در هر مرحله جنبش کارگری رویاروی گرایش محافظه کارانه قرار دهد، به پیش برد و از تمامی آرمان‌های پرولتاریا، در کلیت خود، در استقلال از ملیت به دفاع برخیزد. این همان رسالتی است که احزاب سوسیالیست در طی مدت بین الملل دوم انجام ندادند و این تأثیری مستقیم در سرنوشت روز کارگر داشت.

تحت تأثیر رهبران حزب که مرکب از روشنفکران و بوروکراسی کارگری بود، احزاب سوسیالیست در دوران توصیف شده، توجه خود را به فعالیت بسیار سودمند پارلمانی معطوف کردند که ماهیتی ملی داشت، نه بین‌المللی یا طبقاتی. سازمان‌های کارگری فعالیت‌شان را نه به عنوان در آمدی بر نبرد طبقاتی، بلکه فی‌نفسه به عنوان یک پایان به جا آوردند. شایسته است به یاد آوریم که چگونه سوسیال دموکراسی آلمانی بر سر انتقال روز کارگر به یکشنبه روز بعد به مجادله برخاست، آن‌ها گفتند که نمی‌توانند یک سازمان حزبی نمونه، فعالیت پارلمانی و اتحادیه پرجمعیت و ثروتمند پیشه‌وران را صرفاً برای یک تظاهرات به خطر اندازند. دوران کنونی از نظر ماهیت، یگراست عکس دوران گذشته است، قرارگیری در معرض جنگ و



تاریخچه اول ماه مه - قسمت اول

کاری و مطالبات صریح در بسیاری از مراکز صنعتی برای یک روز کار ۱۰ ساعته.

نویسنده: الکساندر تراچتبرگ

بازنویسی و تصحیح: داون گایتیس ۲۰۰۷

برگردان از متن انگلیسی به فارسی: مسعود فائق

نبرد برای کاهش ساعات کاری

سر آغاز روز اول مه، برای همیشه با نبرد برای کاهش ساعت کاری، یکی از مطالبات سیاسی عمده طبقه کارگر، گره خورده است. این مبارزه، تقریباً از ابتدای شروع نظام کارخانه ای در ایالات متحده، نمودار می شود.

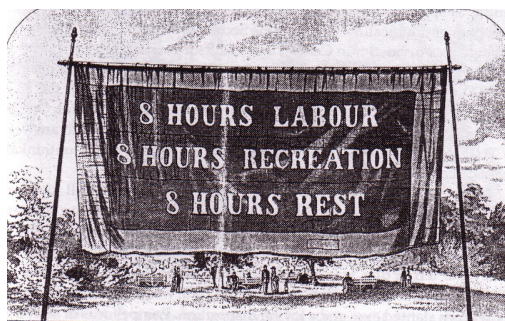
اگر چه مطالبه دستمزد بالاتر، رایج ترین علت اعتصابات اولیه در این کشور به شمار می رود، اما هنگامی که کارگران مطالبات خود را علیه کارفرمایان و حکومت صورت بندی می کردند، مسأله کاهش ساعات کاری و حق تشکل همواره در صف مقدم بود. هنگامی که بهره کشی شدت می یافت و کارگران، درد ساعات طولانی کاری را بیش تر و بیش تر حس می کردند، مطالبه برای کاهش محسوس ساعات کاری بارزتر شد.

پیش تر با آغاز قرن نوزدهم، کارگران در آمریکا شکایات خود را علیه کار « بام تا شام »، ساعات کاری متداول در آن زمان، آشکار کردند. چهارده، شانزده و حتی هجده ساعت کار در روز، غیر عادی شمرده نمی شد. در طی توطئه محاکمه رهبران اعتصاب کارگران چرمساز در ۱۸۰۶، تصریح شده بود که کارگران به مدت نوزده و بیست ساعت در روز به کار گرفته می شدند.

سال های دهه بیست و سی [۱۹۲۹-۱۹۲۰ و ۱۹۳۹-۱۹۳۰] لبریزند از اعتصابات برای کاهش ساعات

سازماندهی آن چه را که امروز به عنوان نخستین اتحادیه کارگری در جهان به شمار می رود، یعنی اتحادیه تعمیرکاران اتومبیل فیلادلفیا با تقدیمی دو ساله بر اتحادیه ای مشابه که از سوی کارگران انگلستان تشکیل شد، قطعاً می توان به اعتصاب کارگران ساختمانی فیلادلفیا در ۱۸۲۷ برای روز کاری ده ساعته، مرتبط دانست. در مدت اعتصاب ناوایان نیویورک در سال ۱۸۳۴ نشریه حامی کارگران گزارش داد که "کارگران مزد بگیر مشغول در حرفه ناوایی، سالیانی دراز بدتر از بردگان مصر، رنج کشیده اند. آن ها مجبور بودند روی هم رفته هجده تا بیست ساعت از شبانه روز را کار کنند."

طولی نکشید که مطالبه ده ساعت کار در نقاط مزبور، به جنبشی منجر شد که هر چند با بحران ۱۸۳۷ متوقف گردید، اما دولت فدرال به ریاست ون بیرن (Van Buren) را بر آن داشت تا فرمان رسمیت ده ساعت کار را برای تمامی آنانی که به استخدام مشاغل دولتی در آمده بودند، صادر کند. به هر حال مبارزه برای تعمیم روز کاری ده ساعته طی دهه های بعدی ادامه یافت.



بنر "روز کار هشت ساعته"، ملبورن استرالیا، ۱۸۵۶

طولی نکشید این مطالبه در شماری از صنایع تأمین شد تا این که کارگران شعار هشت ساعت کار را بر مطرح نمودند؛ فعالیت پر شور در تشکیل اتحادیه های کارگری طی دهه پنجاه، به این جنبش نوین انگیزه ای بخشید که به هر حال با بحران ۱۸۵۷ آزموده شد. اما این مطالبه



در کنوانسیون تأسیس اتحادیه ملی کارگری در ۱۸۸۶ بود، که قطعنامه زیر برای حل و فصل مسأله کاهش ساعات کاری به تصویب رسید:

نیاز نخست و بزرگ زمان حاضر برای رهایی کارگران از بردگی سرمایه داری، تصویب قانونی است که به موجب آن، هشت ساعت، روز کار معمول تمام ایالات اتحادیه آمریکایی باشد. ما مصممیم تا زمان نیل به این دستورده شکوهمند، تمام قوایمان را به کار گیریم.

همان کنوانسیون به آزادی فعالیت سیاسی در رابطه با نیل به تصویب قانونی هشت ساعت کار، رأی داد و انتخاب افراد در گرو حمایت و بیان منافع طبقات صنعتی قرار گرفت.

برنامه و خط مشی جنبش کارگری در اوایل، هر چند ابتدایی و نه همواره سالم بود، اما به رغم این، شعور راستین پرولتری مبنای آن را تشکیل می داد و می توانست به عنوان نقطه آغاز جنبش کارگری اصیل انقلابی در آمریکا به کار رود، البته اگر به استخدام فریبکاران اصلاح طلب و سیاستمداران سرمایه دار در نمی آمد که بعدها سازمان های کارگری را زیر حمله خود گرفتند و آنان را به مسیرهای اشتباهی کشاندند. بدین گونه ۶۵ سال قبل، سازمان ملی کارگران آمریکا، *ان . ال . یو (N.L.U)* علیه "بردگی سرمایه داری" و آزادی فعالیت سیاسی ابراز وجود کرد.

اتحاد برای هشت ساعت کار، به تحریک اتحادیه ملی کارگران شکل گرفته بود و از خلال فعالیت سیاسی ای که سازمان ایجاد کرد، حکومت های چندین ایالت، ۸ ساعت را برای کار عمومی روزانه پذیرفتند و کنگره آمریکا در ۱۸۶۸ به تصویب قانونی مشابه اقدام کرد.

سیلوویس (Sylvis) به تماس با بین الملل لندن ادامه داد. به سبب نفوذ او، به مثابه رئیس سازمان، اتحادیه ملی در ۱۸۶۷ در کنفرانس خود رأی به تشریک مساعی با جنبش جهانی طبقه کارگر داد و در ۱۸۶۹، اتحادیه، رأی به پذیرش دعوت شورای عمومی داد و نماینده ای به کنگره بین الملل بازل (Basle) فرستاد. متأسفانه

در معدودی از مشاغل دارای تشکل درست، پیروز شد. این که تکاپو برای کاهش ساعات کاری مختص ایالات متحده نبوده و در هر جایی که کارگران به وسیله نظام رو به حال ترقی سرمایه داری استثمار می شدند، مرسوم بوده است، از این حقیقت فهمیده می شود که حتی در استرالیای دوردست، کارگران ساختمان سازی، شعار کار روزانه هشت ساعت را مطرح کردند: "هشت ساعت کار، هشت ساعت تفریح و هشت ساعت استراحت" و در ۱۸۵۶ موفق به تأمین این مطالبه شدند.

جنبش هشت ساعت کار در آمریکا شروع شد

جنبش دستیابی به هشت ساعت کار، که مستقیماً اول مه را به وجود آورد، در هر حال باید به تعقیب جنبش عمومی ای که در آمریکای ۱۸۸۴ گام های نخستین را می نهاد، می پرداخت. باری یک نسل پیش، یک سازمان ملی کارگری، که در ابتدا وعده بزرگ توسعه به سوی یک سازمان مرکزی مبارز برای طبقه کارگر آمریکا را داده بود، مسأله کاهش روز کار را مطرح کرد و پیشنهاد سازماندهی یک جنبش وسیع از سوی خود را ارائه نمود.

سال های نخست جنگ داخلی ۱۸۶۱-۱۸۶۲ نظاره گر نابودی معدود اتحادیه های کارگری ملی، که درست پیش از جنگ تشکیل یافته بودند- مخصوصاً اتحادیه قالب گیران و اتحادیه تعمیرکاران اتومبیل و آهنگران- بود. اما سال هایی که بلافاصله از پی هم می آمدند، گواهی بر تشتت شماری از سازمان های کارگری محلی در ابعادی ملی بود و اصرار بر تشکیل فدراسیونی ملی متشکل از تمامی این اتحادیه ها، آشکار شد. در بیستم اوت ۱۸۸۶ سه مجموعه از اتحادیه های کارگری در بالتیمور گرد هم آمده و اتحادیه ملی کارگری را تشکیل دادند. جنبش تشکل ملی تحت رهبری ویلیام . اچ . سیلوویس، رهبر اتحادیه احیا شده قالب گیران، قرار داشت که با وجود جوانی، سیمای برجسته جنبش کارگری آن سال ها بود. سیلوویس با رهبران بین الملل اول لندن در مکاتبه بود و به ترغیب اتحادیه ملی کارگری برای برقراری مناسبات با شورای عمومی بین الملل یاری رساند.



نخستین ثمرات جنگ داخلی یک تلاطم برای هشت ساعته شدن کار بود- جنبشی که با شتابی فوق العاده از آتلانتیک تا پسیفیک [از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام]، از نیوانگلند تا کالیفرنیا دوام یافت.

مارکس توجه را به این سو جلب می کند که چگونه تقریباً در یک زمان، در حقیقت حدود دو هفته فاصله، یک کنفرانس کارگری در بالتیمور، رأی به هشت ساعت کار روزانه داد و یک نشست کنگره بین الملل در ژنو، سوییس، تصمیمی مشابه اتخاذ کرد. " بدین گونه جنبش طبقه کارگر در دو سوی آتلانتیک، به توسعه خود انگیزته شرایط تولید رسید" که بر جنبشی مشابه در محدود کردن ساعات کار، صحنه گذاشته و از طریق مطالبه ۸ ساعت کار، آن را استحکام می بخشد.

این را که تصمیم کنگره ژنو برخاسته از تصمیم آمریکا بود را می توان از بخشی از این قطعهنامه دریافت:

"از آن جایی که این محدود کردن، نمایانگر مطالبات عمومی کارگران شمال ایالات متحده آمریکا است، کنگره این مطالبه را به پلاتفرم عمومی تمام کارگران جهان تبدیل می کند."

۲۳ سال بعد، به همان دلیل، تأثیری مشابه و بسیار عمیق تر از سوی جنبش کارگران آمریکایی بر روی کنگره بین الملل گذاشته شد.

تولد اول مه در ایالات متحده

زمانی که شعبات اصلی بین الملل اول از لندن به نیویورک منتقل شد، بین الملل اول از موجودیت به عنوان یک سازمان بین المللی در سال ۱۸۷۲ باز ایستاد، هرچند تا سال ۱۸۷۶ رسماً انحلال نیافت. در نخستین همایش بین الملل احیا شده ای که بعداً به بین الملل دوم معروف و در ۱۸۸۹ در پاریس برگزار شد، اول مه به عنوان روزی که کارگران جهان، سازمان یافته در احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری، باید به مبارزه برای مطالبه سیاسی مهم هشت ساعت کار روزانه پردازند تعیین شد. تصمیم پاریس متأثر از

سیلوپس درست قبل از کنفرانس (N.L.U) فوت کرد و ای . سی . کمرون ، سردبیر نشریه "حامی کارگران" که در شیکاگو چاپ می شد به جای او در مقام نماینده به کنفرانس فرستاده شد. در یک تصمیم فوق العاده، شورای عمومی به سوگِ مرگ رهبر جوان و امید آفرین کارگران آمریکا نشست. "چشمان همه به سیلوپس دوخته شد، که به مانند یک ژنرال ارتش پرولتاری، تجربه یک دهه را داشت، اما سوای قابلیت های بزرگش، سیلوپس دیگر در میان ما نیست." درگذشت سیلوپس، یکی از علل انحطاطی بود که به زودی آغاز و به نابودی اتحادیه ملی کارگری منجر گشت.

بین الملل اول، هشت ساعت کار را رسماً می پذیرد

تصمیم هشت ساعت کار از سوی اتحادیه ملی کارگری در اوت ۱۸۶۶ اتخاذ شد. در سپتامبر همان سال، کنگره بین الملل اول در ژنو طی جملات زیر، اقدام به ثبت همان مطالبه کرد:

محدود کردن قانونی کار روزانه، یک شرط مقدماتی است که بدون کوشش همگان در پیشرفت و رهایی طبقه کارگر، بی ثمر می گردد.... کنگره، هشت ساعت را به عنوان مدت قانونی کار روزانه توصیه می کند.

مارکس در جنبش هشت ساعت

در فصل "کار روزانه"، جلد نخست سرمایه، چاپ ۱۸۶۷، مارکس توجه را به آغاز جنبش هشت ساعت از سوی اتحادیه ملی کارگری جلب می کند. در متنی، که به سبب اشاره مشخص مارکس به انسجام منافع طبقاتی کارگران سیاه و سفید مشهور است، او نوشت:

در ایالات متحده آمریکا، مادامی که برده داری چهره بخشی از جمهوری را مخدوش می کند هرگونه استقلال جنبش کارگری، عقیم می شود. در جایی که کارگر سیاه زیر داغ و درفش است، کارگر سفید نمی تواند رهایی یابد. اما با مرگ برده داری، چرخه ای نیرومند به کار می افتد.



دستیابی به تأییدیه اعتصاب از سوی اعضایشان بودند، -
خاصه پس از چالش هزینه صندوق اعتصاب و ... -

می بایستی یادآوری شود که فدراسیون، درست مانند
فدراسیون کار آمریکا در امروز، بر یک مبنای اتحادیه
ای و داوطلبانه متشکل شد و تصمیمات کنوانسیون
عمومی در صورت تأیید اتحادیه ها می توانست برای
اتحادیه ها الزام آور باشد.

تدارکات برای اعتصاب اول مه

اگر چه دهه ۱۸۹۰-۱۸۸۰ یکی از فعال ترین دهه ها در
توسعه صنعت آمریکا و گسترش بازار داخلی بود، اما
سال های ۱۸۸۵-۱۸۸۳ یک رکود اقتصادی را از سر
گذراند که به دنبال رکود ۱۸۷۳، رکودی ادواری بود.
جنبش کاهش ساعات کاری، از بیکاری و رنج بزرگی
که طی آن مدت غالب شد، انگیزه ای مضاعف گرفت؛
درست مانند زمان کنونی که مطالبه هشت ساعت کار،
به سبب بیکاری عظیمی که کارگران آمریکایی دچارند
موضوعیست محبوب.

مبارزات اعتصابی بزرگ ۱۸۸۷ که در آن ده ها هزار
کارگر راه آهن و فولاد فعالانه به مبارزه علیه شرکت
ها پرداختند، و دولت که نیروهای نظامی را برای
فرونشاندن اعتصاب دخالت داد، کل جنبش کارگری را
تحت تأثیر قرار داد. این نخستین قیام توده ای طبقه
کارگر آمریکا در مقیاس ملی بود و اگرچه آن ها از
ترکیب نیروهای دولت و سرمایه شکست خوردند، اما
کارگران آمریکایی با درکی روشن تر از جایگاه
طبقه اتیشان در جامعه، یک آشنی ناپذیری بزرگتر و یک
دلگرمی شدیدتر، از این کشمکش ها بیرون آمدند. این تا
اندازه ای پاسخی به کارفرمایان زغال سنگ پنسیلوانیا
(انجمن مخفی مولی مگواپرز - Molly Maguires) بود
که در تقلا برای از بین بردن تشکل معدنچیان ناحیه
انتراسیت، ده معدنچی مبارز را در ۱۸۷۵ به دار
آویختند.

فدراسیون، که به تازگی سازمان یافته بود، امکان استفاده
از شعار ۸ ساعت کار را به مثابه یک شعار سازمانی

تصمیمی بود که پنج سال زودتر در شیکاگو از سوی
نمایندگان یک سازمان جوان کارگری آمریکا- فدراسیون
اتحادیه های متشکل و اتحادیه های کارگری ایالات
متحده و کانادا، بعداً با نام کوتاه شده فدراسیون کار
آمریکا- اتخاذ شد. در چهارمین کنفرانس سازمان در ۷
اکتبر ۱۸۸۴ تصمیم زیر به تصویب رسید:

از سوی فدراسیون اتحادیه های
متشکل و اتحادیه های کارگری ایالات
متحده و کانادا تصمیم گرفته شد که از
اول مه ۱۸۸۶ مدت قانونی کار
روزانه، هشت ساعت باشد و ما به
سازمان های کارگری توصیه می کنیم
تا با تمام اختیارات قانونی، آن قدر
حقوق خود را پیگیری کنند که تا تاریخ
مذکور، قوانین آن ها با این قطعنامه
هماهنگ شود.

هرچند در قطعنامه سخنی پیرامون روش هایی که
فدراسیون برای تحقق ۸ ساعت کار انتظار داشت، آورده
نشده بود؛ بدیهی است سازمانی که در آن زمان بیش تر
از ۵۰.۰۰۰ عضو را با خود نداشت، نمی توانست بدون
طرح مبارزه برای آن در کارگاه ها، کارخانه ها و
معادنی که اعضای سازمان مشغول به کار بودند، و
بدون جذب شمار بیش تری از کارگران برای مبارزه در
راستای هشت ساعت کار، اظهار دارد که "هشت ساعت،
باید مدت قانونی کار روزانه باشد." قرار دادن شرطی
در قطعنامه بدین مضمون که که اتحادیه های وابسته به
فدراسیون "آن قدر حقوق خود را پیگیری کنند تا با این
تصمیم هماهنگ شوند"، به مسأله پرداخت اعانه
اعتصاب به آن دسته از اعضای خود اشاره دارد که
انتظار می رفت برای هشت ساعت کار، در یکم مه
۱۸۸۶ دست به اعتصاب زنند و احتمالاً آن قدر اعتصاب
را ادامه دهند که به مساعدت اتحادیه نیاز داشته باشند. از
آن جا که این فعالیت اعتصابی می رفت تا دامنه ای ملی
پیدا کند و تمامی سازمان های وابسته به خود را درگیر
نماید، اتحادیه ها بر اساس آیین نامه شان، ناگزیر از



برگزاری مراسم اول ماه مه در سنندج



صبح روز شنبه ۱۱ اردیبهشت برابر با اول ماه مه مراسم روز جهانی کارگر با حضور جمعی از فعالین کارگری و جمعی از کارگران و دستفروشان و فعالین دانشجویی شهر سنندج در محل بازار اصلی شهر برگزار شد. ابتدا مراسم با پخش شیرینی و تراکت های اول ماه مه و قطعنامه و فراخواندن حاضرین برای تجمع شروع شد و سپس یکی از کارگران قطعنامه ۱۰ بندی منتخب جمعی از کارگران و جمعی از فعالین شورایی قرائت گردید در پایان مراسم تجمع با تشویق کارگران و حاضرین و سردادن شعار پایان یافت.

قطعنامه صادر شده در این مراسم به قرار زیر است:

کارگران؛ اول ماه روز جهانی طبقه کارگر و روز جدال و تخاصم طبقاتی همیشگی اکثریت جامعه با اقلیت مفت خور سرمایه دار است. در طول تاریخ پر فراز و نشیب این پیکار پرولتری، همواره کارگران با موج شدیدی از سرکوب و ارباب مواجه شده اند؛ ولی این جنبش جهانی تا به امروز نیز هم چنان ادامه دارد. امسال در حالی به استقبال مراسم این روز می رویم که جناح های مختلف بورژوازی ایران اعم از سبز و محافل سندیکالیستی و رفرمیستی چه از نوع راست آن و چه در شمایل چپ آن برای این روز فراخوان داده اند و بار دیگر می خواهند نیروی ما را به خدمت امیال خویش گیرند. لذا ما به عنوان جمعی از کارگران و فعالین کارگری اعلام می کنیم که مبارزه ما با نظام بردگی

وحدت بخش در میان توده های وسیع کارگرانی که بیرون از فدراسیون و در سازمان "دلاوران کارگر" (Knights of Labor)، سازمانی قدیمی تر که هم چنان در حال رشد بود، معتتم شمرد. فدراسیون برای پشتیبانی جنبش هشت ساعت، به "دلاوران کارگر" متوسل شد و دریافت که تنها یک اقدام عمومی شامل تمام کارگران سازمان یافته، توانایی نیل به دستاورد های مطلوب و ممکن را دارد.

در کنفرانس ۱۸۸۵ فدراسیون، قطعنامه اعتصاب در یکم مه سال بعد تصریح شد و چندین اتحادیه ملی، به خصوص نجاران و تولید کنندگان سیگار، اقدام به تدارک برای مبارزه کردند. آژیتاسیون برای اقدام روز اول ماه مه جهت هشت ساعت کار، نتایجی بالفور در رشد عضوگیری اتحادیه های موجود به بار آورد. "سرداران کارگر" به سرعت رشد کرد و در ۱۸۸۶ به اوج رشد خود نایل شد. طبق گزارشات، R. of L. ، که شناخته شده تر از فدراسیون و به عنوان سازمانی مبارز مطرح بود، اعضایش را طی مدت مزبور از ۲۰۰.۰۰۰ به حدود ۷۰۰.۰۰۰ رساند. فدراسیون در ابتدا، جنبش را به راه انداخت و صریحاً یک روز را برای اعتصاب هشت ساعت، معین کرد؛ هم چنین در شمار اعضا و به خصوص از لحاظ وجهه در میان توده های انبوه کارگران به ترقیاتی نائل آمد. با نزدیک شدن روز اعتصاب و معلوم شدن این که رهبری R of L ، مخصوصاً ترنس پاودرلی ، در جنبش کارشکنی کرده و حتی پشت پرده، اتحادیه های عضو را به عدم اعتصاب توصیه می کرده است، محبوبیت فدراسیون باز هم بالاتر رفت. نفرات هر دو سازمان با شوق و ذوق مهبیای مبارزه می شدند.

اتحاد برای هشت ساعت کار و انجمن ها در شهر های متعددی ظاهر شدند، و روح مبارزه در سرتاسر جنبش کارگری، که بر توده های غیر متشکل کارگران تأثیر می نهاد، محسوس شد.

www.marxists.org/subject/mayday/articles/trac.html



باشیم و تمامی افراد زیر ۱۸ سال باید از تمامی مزایای اجتماعی به صورت رایگان بهره مند باشند.

۷- ما خواهان آزادی بی قید و شرط کلیه ی زندانیان سیاسی اعم از فعالین کارگری، دانشجویان، معلمان، روزنامه نگاران و کلیه ی فعالین اجتماعی می باشیم .

۸- کارگران میهن ندارند، ما ضمن اعلام حمایت و پشتیبانی از کلیه اعتراضات کارگری در سراسر جهان خواهان پایان بخشیدن به اخراج و برخورد با کارگران مهاجر هستیم .

۹- هر گونه لشکر کشی و جنگ افروزی و رقابت تسلیحاتی دولت های امپریالیستی محکوم است.

۱۰- اول ماه مه باید به عنوان تعطیل رسمی اعلام گردد. کارگران باید از حق ایجاد تشکل مستقل، اعتصاب و اعتراض به شرایط کاری خود برخوردار باشند.

کارگران در راه آزادی و برابری جز زنجیر هایشان چیزی برای از دست دادن ندارند. کارگران جهان متحد شوید.

- جمعی از فعالین کارگری شورایی - سنج

۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹



مزدی مستقل از هر گرایش و فرقه بازی ثناگویان فرمیسم تا الغای کامل استثمار انسان از انسان ادامه دارد.

بنا به این ضرورت ما قسمتی از مطالبات پایه ای طبقه کارگر ایران را به شرح زیر اعلام می کنیم:

۱- حداقل دستمزد ۳۰۳ هزار تومانی به هیچ وجه کفاف یک زندگی انسانی را نمی دهد. شورای عالی کار مدافع حقوق سرمایه داران است، ما خواهان تشکیل شورایی مرکب از نمایندگان واقعی کارگران و افزایش دستمزد کارگران بر مبنای تولید ناخالص داخلی هستیم.

۲- طرح حذف یارانه ها حرکتی در جهت پر کردن جیب سرمایه داران و استثمار هر چه بیشتر کارگران است دولت موظف است ضمن ارائه خدمات عمومی رایگان همچون بهداشت، تحصیل، مسکن و یارانه اقلام اساسی و مورد نیاز افراد جامعه را نیز پرداخت نماید.

۳- ما خواهان برابری کامل حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی می باشیم. زنان خانه دار کارگران بدون جیره و مواجب هستند پرداخت حقوق و بیمه تامین اجتماعی زنان خانه دار اساسی ترین حق آنان است.

۴- خصوصی سازی و اخراج های گسترده، قرارداد های سفید امضا و موقت سند بردگی مدرن کارگران است ما ضمن محکوم نمودن چنین تعرضاتی خواهان تامین امنیت شغلی و بستن پیمان های جمعی کارگران می باشیم.

۵- اعدام، سنگسار، قصاص؛ قطع عضو و شکنجه اعمالی ضد انسانی هستند ما خواهان لغو قوانین انسان ستیز می باشیم.

۶- کودکان کار استثمار شده ترین بخش از طبقه ما محسوب می شوند که همواره مورد آزار و تجاوز قرار می گیرند ما خواهان لغو کار کودکان زیر ۱۸ سال می



گویند که پروازها لغو خواهد شد، اتوبوس‌های عمومی دست از کار خواهند کشید، قطارها و کشتی‌ها حرکت نخواهند کرد. این یک اعتصاب عمومی واقعی خواهد بود.

این موضوع، نشان از آن است که طبقه کارگر ترکیه در حال سرعت گرفتن است. خوشبختانه نقطه شروع، اعتصاب عمومی ۲۶ مه ۲۰۱۰ خواهد بود.

در این بین، در رسانه‌های بین‌المللی، در روزنامه‌هایی هم چون وال استریت ژورنال و فایننشال تایمز، مقالاتی وجود دارد که ادعا می‌کند جنگ داخلی مسالمت‌آمیزی بین اسلام‌گرایان حاکم و نخبگان سکولار در جریان است. این وظیفه طبقه کارگر است که این جنگ بدون خشونت را به مبارزه‌ای میان بورژوازی و پرولتاریا تبدیل کند!

اکنون وقت آن است!

رفیقانه،

امضا: The Hook

منبع:

<http://www.marxist.com/letter-from-turkey-on-may-day.htm>

ترجمه: شادی معصومی



نامه‌ای کوتاه در مورد فضای جنبش کارگری ترکیه



۱۳ مه ۲۰۱۰

رفقای گرامی،

مایلم تا در این نامه در مورد اوّل ماه مه در ترکیه، به خصوص در شهر استانبول، توضیحاتی به شما بدهم. همان‌طور که در پیام قبلی خود گفتم، برای نخستین بار پس از اوّل ماه مه خونین سال ۱۹۷۷، اجازه‌ای جهت برگزاری جشن یک‌مه در میدان تاکسیم استانبول صادر شد. این دستاورد، حاصل سال‌ها مبارزه پیگیر طبقه کارگر ترکیه، آن‌هم با وجود سبقت پلیس با هماهنگی حزب حاکم عدالت و توسعه، بود.

روز یک‌مه، قریب به ۲۰۰.۰۰۰ نفر از مردم در میدان تاکسیم گردهم آمدند. تاکسیم پر از فعالین اتحادیه‌های کارگری، دانشجویان، فعالان، روشن‌فکران و مردم عادی بود. روز بزرگی بود و بزرگ‌ترین تجمع در میدان شکل گرفت. به این موضوع می‌توان به عنوان پیام نهایی کارگران خطاب به دولت فعلی حزب عدالت و توسعه در پیش از آغاز اعتصاب عمومی ۲۶ مه سال جاری، نگاه کرد.

اتحادیه‌های کارگری در حال تدارک برای اعتصاب عمومی ۲۶ مه هست. این دومین اعتصاب عمومی بزرگ ترکیه در سال ۲۰۱۰ خواهد بود. نخستین اعتصاب عمومی در روز ۴ فوریه ۲۰۱۰ بود. انتظار می‌رود که دومین اعتصاب عمومی، به مراتب مؤثرتر از اعتصاب قبلی در ماه فوریه باشد. این بار مردم می



طیفی از نمایندگان اتحادیه ها و کارگران، از روی سکوی اصلی برای جمعیت حاضر به سخنرانی پرداختند. در این بین، ۷۰۰۰ پلیس و گارد نیز بر راهپیمایی نظارت داشت.

به علاوه چند شورش، برنامه فرهنگی و همایش عمومی کوچک تر نیز در قسمت های مختلف کشور وجود داشت. به عنوان مثال، رادیوی ملی ونزویلا (RNV) گزارش داد که "صدها تن از کارگران" در منطقه سان فرانسیسکو واقع در ایالت زولیا تجمع کردند و آژانس خبری بولیواری (ABN) از یک راهپیمایی بزرگ در شهر مریدا خبر داد، که در آن شهردار ایالت مریدا و رهبر Unete - سازمان اصلی اتحادیه های کارگری ونزویلا - برای حضار سخنرانی کردند. به گزارش ABN، در ایالت کارابوبو، این روز با یک "کامیناتا"^۱ یا همایش ماشینی^۲ جشن گرفته شد.

اپوزیسیون در روز اول ماه مه

اپوزیسیون، از طریق CTV (کنفدراسیون کارگران ونزویلا)، نیز اعتراضی را در روز یک مه سازمان داد. هر چند در ساعت ۱۲:۳۰، تنها قریب به ۲۰۰ نفر شرکت کرده بودند. آن ها پلاکاردهایی را با شعارهایی علیه "وارد کردن کمونیسم از کوبا" در دست داشتند و می گفتند: "ما دیکتاتوری نظامی نمی خواهیم".

دبیر کل CTV، مانوئل کووا، خواهان یک افزایش ۴۰ درصدی کلی در دستمزدها بود.

CTV، سازمان اصلی یا فدراسیون کارگری اتحادیه های کارگری سابق در ونزویلا بود، اما زمانی که در کودتای سال ۲۰۰۲ علیه چاوز و تعطیلی صنعت نفت در سال ۲۰۰۲-۳ شرکت کرد، طرفداران چاوز، اتحادیه

^۱ Caminata

^۲ Car Parade: نمایشی که در آن اتومبیل ها را به شکل های مختلف و یا با پرچم ها، بنرها و غیره به مناسبت یک روز ویژه تزیین می کنند و به خیابان ها می آورند.

ونزویلا: حضور عظیم طرفداران دولت در اول ماه مه، اعتراضات کوچک اپوزیسیون

تامارا پیرسن، ۲ مه ۲۰۱۰.

ترجمه: ب. شایسته



مراسم اول ماه مه در کاراکاس (ABN)

دیروز مردم ونزویلا برای جشن گرفتن روز جهانی کارگر به راهپیمایی پرداختند. پرزیدنت هوگو چاوز نیز قانون افزایش ۱۵ درصدی دستمزدها را به اجرا گذاشت و دولت مزایای تأمین اجتماعی را گسترش داد.

مهم ترین راهپیمایی در کاراکاس، پایتخت ونزویلا، صورت گرفت؛ مردم ضمن راهپیمایی به سوی کاخ ریاست جمهوری میرافلورس، به شعار دادن، رقص، حرکت دادن پلاکاردها و بنرها و اجرای موسیقی پرداختند.

با وجود آن که هیچ گونه تخمینی در مورد شمار شرکت کنندگان از سوی مقامات رسمی یا پلیس در دست نبود، شرکت کنندگان متعدد در راهپیمایی، به وب سایت ما اعلام کردند که تقریباً "صدها هزار نفر" از مردم در این مراسم حضور یافتند تا دستاوردهای انقلاب بولیواری را، من جمله افزایش دستمزدها، بهبود شرایط کار و شرایط بهتر زندگی برای اکثریت محروم، جشن بگیرند.



کنند، و هم برای مبلغی که مستمری بگیران دریافت می کنند، استفاده می شود.

به علاوه، چاوز از افزایش ۴۰ درصدی حقوق پزشکان مؤسسه تأمین اجتماعی ونزولا (IVSS) خبر داد. همان میزانی که پیش تر چاوز در تاریخ ۱۰ مارس برای پزشکانی که برای وزارت بهداشت کار می کنند، تعیین کرد و در روز یک مه به اجرا درآمد.

تعداد بیش تری از مردم هم واجد شرایط تأمین اجتماعی خواهند بود. پیش از این، بیوگان از ۴۰ درصد حقوق بازنشستگی برخوردار بودند، اما با تغییرات اخیر قانون تأمین اجتماعی، از اول مه، آن ها از کل مبلغ بازنشستگی بهره مند خواهند شد.

طبق گزارشات "رادیو موندیال" (Radio Mundial)، ۱.۴۵ میلیون نفر از مردم در حال حاضر از IVSS بازنشستگی دریافت می کنند، که این رقم افزایشی ۳۰۰ درصدی را نسبت به سال ۱۹۹۸ - پیش از دولت چاوز - نشان می دهد. IVSS، هم چنین به تأمین بازنشستگی ویژه برای بالغ بر ۲۰۰.۰۰۰ کارگر روستایی و ماهیگیر بازنشسته خواهد پرداخت.

چاوز گفت: " [کارگران روستایی و ماهیگیران] تمام عمر خود را کار می کنند و در بسیاری موارد استثمار می شوند. وقت آن ها به سن کهنولت رسیدند، هیچ کس حتی به آن ها فکر هم نمی کرد."

چاوز از طبقه کارگر ونزولا درخواست کرد تا دید وسیع تری داشته باشد، و به بدین ترتیب نه فقط برای مطالبات پایه ای خود، که هم چنین برای توسعه جامعه ای نوین مبارزه کند.

چاوز گفت: " تبریک به خاطر روز شما... این قرن، روز شماست، قرن انقلاب، قرن سوسیالیسم، همراه با آگاهی طبقاتی و تعهد به مبارزه علیه سرمایه داری."

ملی کارگران (UNT) را، که در حال حاضر UNETE نامیده می شود و نزدیک به ۸۰ درصد از اتحادیه های کارگری ونزولا را با خود دارد، تشکیل دادند.

رسانه اپوزیسیون در ونزولا، یا تظاهرات بزرگ کاراکاس را پوشش نداد و یا آن را کم تر از آن چه بود نشان داد. ال اونیورسال (El Universal)، تلاش کرد تا با تیتیر "تعطیلی میداین اوردانتا و لیبرتادور، شهر فرو می ریزد" فضایی از آشوب ایجاد کند. به طور کلی مطبوعات اپوزیسیون تظاهرات CTV را به طور گسترده، اما تجمع بزرگ طرفداران دولت را به شکل کوتاه و مختصر پوشش داد.

به عنوان نمونه مقاله "ال ناسیونال" (El Nacional) در مورد تجمع طرفداران دولت، نیمی از مقاله این روزنامه در مورد CTV بود.

افزایش حقوق

پرزیدنت چاوز طی مراسمی در روز جمعه در کاراکاس، به اعطای ۲۶۶ "نشان لیاقت" به کارگران بخش برق، کارگران روستایی، کارگران خدمات اجتماعی و ساخت و ساز پرداخت. او هم چنین اعلام کرد که دولت، افزایش ۱۵ درصدی حقوق را که پیش تر اعلام کرده و قرار بود تا از اول سپتامبر اجرا شود، تسریع کرده و از اول ماه مه اجرا خواهد کرد.

روز ۲۳ فوریه، دولت حداقل دستمزد را ۲۵ درصد افزایش داشت؛ پیش تر قرار بود تا این افزایش، در دو مرحله صورت می گیرد: ۱۰ درصد از اول ماه مارس و ۱۵ درصد دیگر از اول ماه سپتامبر. در حال حاضر، با توجه به آن که این افزایش ۱۵ درصدی به جلو افتاد و در اول ماه مه سال جاری عملی شد، حداقل دستمزد کنونی ۱۲۲۳.۸۹ بولیوار (۲۸۴.۶۲ دلار آمریکا) است.

حداقل دستمزد هم برای محاسبه سایر دستمزدها، برای مثال برخی معلمان سه برابر حداقل دستمزد دریافت می

حمایت گروهی از مزدوران، تلاش می کنند تا با تهمت های مختلف ما را بی اعتبار سازند".



برخی از شرکت کنندگان در راهپیمایی آواز خواندند، برخی دیگر نیز پلاکاردهایی را با عنوان "ما مردم فیدل و رائل هستیم" بالا بردند و شعارهایی را در محکومیت امپریالیسم آمریکا سردادند.

پرزیدنت رائل کاسترو نیز با لباسی سفید و کلاهی بر سر، از تریبونی برای مردم صحبت کرد. فیدل نیز که از حدوداً چهار سال پیش تاکنون و به دنبال عمل جراحی خود، در انتظار عمومی حاضر نبوده است، در این مراسم حضور نداشت. اما سازماندهندگان مراسم، از طریق بلندگوهای سخنرانی های قبلی او را پخش کردند. برخلاف سه سال گذشته، امسال فیدل موفق نشد تا متنی را تا پیش از برگزاری راهپیمایی امسال تهیه کند. راهپیمایی امسال تقریباً دو ساعت به طول انجامید.



بهر روز شایسته

برگزاری اوّل ماه مه در کوبا



روز شنبه، به مناسبت جشن سالانه روز جهانی کارگر، صدها هزار نفر از مردم کوبا به سوی میدان انقلاب در هاوانا راهپیمایی کردند.

میزان شرکت در روز اوّل ماه مه امسال، عظیم بوده است. این موضوع در واقع پاسخی است به واکنش، اتحادیه ارپا و بسیاری از ژورنالیست های غربی که پس از مرگ یک زندانی با نام اورلاندو زاپاتا تامایو در ۲۳ ماه فوریه به دنبال یک اعتصاب غذا، و با وجود توضیحات بسیار دولت کوبا در مورد این واقعه، کارزاری همه جانبه علیه این کشور به راه انداخته اند.

در همین روز یک راهپیمایی کوچک و هفتگی از سوی گروهی از زنان مدافع زندانیان سیاسی نیز رخ داد؛ اما نشانی از نارضایتی در میان انبوه شرکت کنندگان در مراسم روز کارگر وجود نداشت.

سالوادور والدر مسا، دبیر کل فدراسیون کارگران کوبا، با ۳ میلیون نفر عضو، در مورد راهپیمایی گفت: "این فعال ترین و محکم ترین پاسخ به کسانی بود که از مراکز قدرت در ایالات متحده و اتحادیه اروپا و با



ایران ، یک ماهی کوچولو را به دار می کشد

از واشنگتن تایمز

برگردان : مسعود فائق

یک سال پیش، واشنگتن تایمز در جلب توجه جهانیان به گرفتاری فرزند کمانگر، آموزگار کرد که با بی انصافی از سوی رژیم تهران به تروریسم متهم شد، مساعدت کرد. او قریب به چهار سال شکنجه جسمی و روحی را در دستگاه زندان های ایران تحمل نمود. رنج آقای کمانگر، سر انجام با طناب دژخیم به سر آمد. او ۳۴ ساله بود.

آقای کمانگر به همراه چهار "محارب" یا "دشمن خدا"ی دیگر، کشته شد؛ کسانی که به گفته رژیم، به خاطر "انجام اقدامات تروریستی محکوم شدند". زمانی که اعدام ها سراسیمه صورت می گرفت، سه مورد از این پنج نفر، تجدید نظر ضروری را از سر می گذراندند. موقعی که اعدام ها تدارک داده و انجام شدند، ارتباطات تلفنی به زندان بدنام اوین تهران در تمام روزهای آخر هفته قطع گردید. رژیم، خانواده ها یا وکلای مدافع محکومین به مرگ را از پیش مطلع نکرد. [برخلاف آن چه که] در قانون آمده است- و آنان از طریق جرایم از اعدام ها مطلع شدند. در مقابل، رفتار رژیمی که می گوید، بد خداست، بیش تر مانند توطئه ای جنایتکارانه بود، با چیزی برای پنهان ساختن.

جرم آقای کمانگر، کرد بودنش بود. او در دبستان شهری در شمال غربی ایران، کامیاران، درس داد؛ جایی که عضو اتحادیه معلمین کردستان بود و برای نشریات حقوق بشری زیر زمینی، قلم می زد. او پنهانی به شاگردان کردش، زبان ممنوعشان را درس داد و حکایاتی از تاریخ و فرهنگشان گفت. در ژوئیه ۲۰۰۶ دستگیر شد و در معرض ضرب و شتم، شلاق، شوک های الکتریکی، سوء تغذیه، محرومیت از خواب و سلول های انفرادی سرد و کثیف قرار گرفت. ناله های او از شکنجه، با صدای بلند نوارهای پخش قرآن، خفه شد.

در فوریه ۲۰۰۸ آقای کمانگر تحت محاکمه ای ۵ دقیقه ای قرار گرفت. وکیل او، خلیل بهرامیان، سال گذشته در تماسی تلفنی از ایران گفت که "مطلقاً مدرکی دال بر ارتباط فرزند با گروه یا اقدام تروریستی وجود ندارد." او گفت که فرزند "یک معلم، شاعر، روزنامه نگار، فعال حقوق بشر و فردی استثنائیت." و چنین سندی هرگز به دادگاه ارائه نشد، یا به عبارتی دادگاه برای اتخاذ تصمیم سرسری و از پیش تعیین شده خود نیازی به آن نداشت.

آقای کمانگر در آخرین نامه اش از زندان، داستان ایرانی "ماهی سیاه کوچولو" اثر معلم معترض، صمد بهرنگی و نوشته شده به سال ۱۹۶۷ را بازگو کرد؛ داستاین که روایت ماهی سیاهیست که به خاطر سفر برای کشف دریا، در برابر قوانین اجتماعش می ایستد. از خلال ماجراهای بسیار، ماهی سیاه کوچولو آزادی را به چنگ می آورد، لیکن، قرین مرگی نابهنگام. [فرزند می گفت] "مگر می توان معلم بود و راه دریا را به ماهیان کوچولوی این سرزمین نشان نداد؟" او نوشت: "مگر می توان سنگینی مسئولیت معلم بودن و بذر آگاهی پاشیدن را بر دوش داشت و دم بر نیآورد؟ مگر می توان بغض فروخورده دانش آموزان و چهره نحیف آنان را دید و دم نزد؟ نمی توانم تجسم کنم که نظاره گر رنج و فقر مردمان این سرزمین باشیم و دل به رود و دریا نسپاریم و طغیان نکنیم".

آقای کمانگر نوشت، "ماهی کوچولو، آرام و شیرین در سطح دریا شنا می کرد و با خود می گفت: حالا دیگر مردن برای من سخت نیست، تأسف آور هم نیست."

منبع:

<http://www.washingtontimes.com/news/2010/may/11/iran-hangs-a-little-fish/>



انقلابات قرقیزستان و سیاست های قدرت

هایکو خو و دانیار کاسیگولوف

ترجمه: آرمان پویان

شورش های اخیر در قرقیزستان و سرنگونی پرزیدنت قربان بیگ باقیف، بازتاب نارضایتی عمیق توده ها بود. هزاران نفر از مردم به خیابان ها ریختند تا خشم خود را نسبت به فریبکاری و دروغ پردازی های دولت و رئیس جمهور آن تخلیه کنند. پرزیدنت باقیف و همکاران او به طور سیستماتیک دارایی های دولتی را به یغما بردند، در حالی که بالغ بر نیمی از جمعیت کشور در فقر به سر می برد. چنین مسائلی خود را در تغییر و تحول سریع رویدادهایی نشان داد که این گوشه فراموش شده دنیا را به تیتز خبری روز جهان بدل کرد.

قرقیزستان و مختصری از تاریخچه آن

جمعیت قرقیزستان به ۵.۲ میلیون نفر می رسد، که از این تعداد قریب به ۳.۳ میلیون نفر شهر نشین هستند؛ نیمی از جمعیت کشور، فقیر محسوب می شود و عموماً به آب لوله کشی، فاضلاب شهری، بهداشت و آموزش دسترسی ندارد. کشاورزی، ۳۰ درصد تولید ملی را تشکیل می دهد، و پرورش دام، قسمت اصلی بخش کشاورزی است. اما منابع مورد نیاز برای حمایت از چراگاه ها، جلوگیری از بیماری های دامی، کسب دانش مدیریت منابع و دسترسی به بازارها، همگی ناکارآمد هستند. اقتصاد صنعتی این کشور ضعیف است، هرچند قرقیزستان به حق یکی از بزرگ ترین ذخایر طلا در دنیا را دارد و یکی از تولیدکنندگان اصلی انرژی هیدروالکتریک می باشد. این کشور در زمینه عرضه نفت و گاز تماماً به جمهوری های سابق اتحاد شوروی وابسته است.

پنج جمهوری آسیای میانه (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان) روی هم رفته وسعتی بیش تر از هند دارند. از دوران اسکندر، قرقیزستان دروازه تجارت زمینی از شرق به غرب بود

و با ظهور تجارت دریایی و قدرت در قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی، تحت تأثیر قرار گرفت. از سال ۱۷۳۵، روسیه تزاری بر سر نفوذ بر این منطقه با بریتانیا وارد رقابت شد. در ۱۸۸۰ میلادی، امپراتوری روسیه از طریق سرکوب و استقرار، کنترل خود را بر مرزهای افغانستان و ایران امروزی، بسط و تسلط بر دریای خزر و بازارهای آن را گسترش داد، ضمن آن که بر سرتاسر یک کل واحد اداری به نام ترکستان حکومت می کرد.

به دنبال صادرات انقلاب روسیه، آتش آشوب هایی در ترکستان با نام باسماچی شعله ور شد، اما اعطای امتیازات و طرح اقتصادی جدید (نپ)، از خصومت نسبت به بلشویک ها کاست. با این وجود، درجه ای از خصومت و خشم، بر پایه منافع منطقه ای و هم چنین درگیری های مذهبی و قومی در دوره استالین هم باقی ماند. در همین دوره، ترکستان به پنج جمهوری ساختگی تقسیم شد که تحت کنترل و نظارت بوروکراتیک قرار داشتند.

در دوره پس از جنگ، سرمایه گذاری های مهمی صورت گرفت و قرقیزستان به یکی از تولیدکنندگان عمده محصولات کشاورزی در دوران شوروی تبدیل شد. کارگران بخش های اروپایی اتحاد شوروی به منظور کار در کشاورزی و صنعت به این کشور مهاجرت نمودند. جمهوری قرقیزستان به سرعت توسعه پیدا کرد و به نظام پیشرفته آموزشی و علمی، تکنولوژی بالا و بهداشت همگانی و نظام پیشرفته رفاه دست یافت. بنابر مطالعات سازمان ملل، در سال ۱۹۹۱، قرقیزستان از نظر شاخص های توسعه انسانی در جهان، رتبه سی و یک (۳۱) را داشت.

سال های پس از فروپاشی شوروی، برای قرقیزستان در حکم یک فاجعه بود: تولید ناخالص داخلی (GDP) بین سال های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵، حدود ۶۸ درصد کاهش یافت؛ تولید صنعتی ۹۲ درصد سقوط کرد. تولید سرانه، به طور ناگهانی از ۱۱۶۰ دلار آمریکا در سال ۱۹۹۱ به ۷۰۰ دلار در سال ۱۹۹۵ رسید (مهاجرت اقتصادی در آسیای شرقی پس از شوروی: مورد قرقیزستان،



ظاهر "انقلابی" رویدادهای فعلی، در پشت خود دست منافع بین المللی قدرتمند و متضاد را پنهان دارد، این منافع هم در خصلت و هم در نتایج چنین جنبش هایی وجه غالب را دارد.

یک کمونیست سرشناس، انقلاب را به عنوان "ورود قهرآمیز توده ها به عرصه حاکمیت بر سرنوشت خویشتن" ارزیابی کرد.^۱ اما خصوصیت اصلی این "انقلاب"، در واقع عدم حضور و شرکت توده ها بود. با نگاهی به تصاویر، ویدیو ها و گزارشات متعدد از قرقیزستان، هیچ گجا اثری از دخالت توده ای در این "انقلاب" سال ۲۰۱۰ به چشم نمی خورد. بیشکک، شهری است با ۹۰۰.۰۰۰ نفر جمعیت ساکن، اما حتی پس از آن که پرزیدنت باقیف پایتخت را ترک کرد، کم تر از ۱۰.۰۰۰ نفر در خاکسپاری کشته شدگان شرکت کردند. هیچ گزارشی یافت نمی شود که نشان دهد طی

^۱ مقصود نویسنده، لئون تروتسکی است. تروتسکی در پیشگفتاری بر شاهکار خود، "تاریخ انقلاب روسیه"، می نویسد:

"بارزترین خصوصیت هر انقلاب، همانا مداخله مستقیم توده ها در حوادث تاریخی است. در ادوار عادی، دولت، چه سلطنتی باشد و چه دموکراتیک، خود را به سطح مافوق ملت ارتقاء می دهد، و آن گاه تاریخ به دست متخصصان این حرفه- پادشاهان، وزراء، بوروکرات ها، وکلای مجلس، و روزنامه نگاران- ساخته می شود. اما در لحظات حساس، هنگامی که نظام کهن برای توده های تحمل ناپذیر می شود، توده ها موانعی را که از صحنه سیاست دور نگاهشان می داشت، در هم می شکنند، نمایندگان شنتی خود را به کنار می رویند، و با مداخله خود نخستین پایه های رژیم تازه را پی می ریزند [...] تاریخ هر انقلاب برای ما، پیش از هر چیز، تاریخ ورود قهرآمیز توده ها به عرصه حاکمیت بر سرنوشت خویشتن است." (تاریخ انقلاب روسیه، لئون تروتسکی، ترجمه سعید باستانی، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، پاییز ۱۳۸۷)

رافیس آزابوف) با سقوط اتحاد شوروی، تشکیلات مافیایی برای کنترل بر دارایی های به تازگی خصوصی شده، منابع اقتصادی و قدرت، به رقابت پرداخت و در مؤسسات و سفارتخانه های مختلف جهان، به حامیان قدرتمندی دست یافت.

"انقلاب" های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰

در چند روز اخیر، شاهد تصاویر تلویزیونی و عکس های بسیاری از شورش، افراد مجروح و کشته شدگان بوده ایم. مردم غیر نظامی به ساختمان های مهم یورش بردند، مبارزه مسلحانه با نیروهای دولتی آغاز گردید و رئیس جمهور به نقطه امنی متواری شد. تمامی این رویدادها حالت و شکل یک انقلاب را دارد، اما آیا واقعاً انقلابی در کار بوده است؟

در یک تناثر تراژدی-کمدی، خلع ید قربان بیک باقیف در چند روز گذشته، درست همان حالت "انقلاب لاله" را به خود گرفت که در سال ۲۰۰۵ به وجود آمده بود. در آن به اصطلاح "انقلاب"، "توده ها" هم "خروشدند" و رهبران قدیمی را برکنار کردند. "انقلاب ۲۰۰۵" نیروهای خود را در اعتراض علیه تقلب انتخاباتی، کنترل دولت بر رسانه ها، و انباشت منابع اقتصادی در دستان هیئت حاکمه اطراف رئیس جمهور وقت- عسگر آقیف- جمع کرد. شورش، به محوریت یک اپوزیسیون، به اعتراضات ۲۴ مارس ۲۰۰۵ منجر شد که طی آن، کاخ ریاست جمهوری مورد حمله قرار گرفت و پلیس و ارتش در دچار سردرگمی شد.

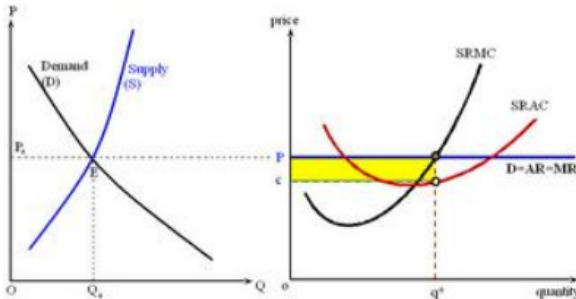
رژیم قدیم، جارو شد و "نیروهای دموکراتیک" به قدرت رسیدند، هر چند این شایعات وجود داشت که پشت این "انقلاب توده ای" دست های نامرئی عمو سام قرار داشته است.

داستانی که قویاً از سوی واشنگتن تکذیب شد، به طوری که مقامات ارشد اعلام کردند که کار آن ها "تجارت انقلاب" (Revolution Business) نیست. با این وجود، روابط بسیار نزدیک با آمریکا، در دوره پرزیدنت باقیف مشخصاً اوج گرفت.



نولیبرال های وطنی و اسطوره "رقابت کامل"

آرمان پویان



مدت هاست که برخی نولیبرال های وطنی و مدافعان سینه چاک "بازار رقابتی کامل"، به مثابه یک مدل ایده آل، برای ضدیت با و "ایرادگیری" از سوسیالیسم، دست به دامن مکتب اقتصاد "اتریش" - به مثابه مدافعان اولترا راست سرمایه داری - شده اند؛ این حضرات، تا آن جا که دست کم مربوط به "سوسیالیسم" است، به مطرح کردن و البته دفاع از همان دیدگاه های رایج و ایرادگیری های مکتب اتریش نسبت به سوسیالیسم - به ویژه تبلیغ نظرات فردریش فون هایک^(۱) - می پردازند؛ و عجب آن که وقتی نوبت به خودشان می رسد، از دیدگاه های این مکتب در مورد "بازار رقابتی کامل" و "انحصار" و سایر معتقداتشان به راحتی چشم پوشی می فرمایند. گویا در این مورد "هدف وسیله را توجیه می کند". به هر حال، من در این جا قصد ندارم تا انتقادات خود نسبت به مدل مضحک رقابت کامل را مطرح کنم، بلکه در این مطلب، قسمتی از یکی از مقاله های "ادوارد یونکینز"^(۲) را که به مقوله رقابت کامل و انحصار می پردازد، ترجمه کرده ام تا شاید این قبیل دوستان، بیش تر با نظرات این "دشمنان سرسخت سوسیالیسم" با عقاید و افکار خودشان آشنا شوند.

رقابت کامل، معیاری غیر واقعی و اشتباه^(۳)

قوانین ضد انحصار، بر اساس مدلی غیر واقعی است که ساختار بازارهای موجود را با یک مدل آرمانی [و]

چند رو گذشته، اعتراضاتی با حضور بیش از ده هزار شرکت کننده رخ داده باشد.

گزارشات تلویزیون روسیه تصاویری تیره و مبهم از کسانی نشان می دهد که در کشتار دست دارند، تظاهرکنندگانی که ادعا می کنند کشته شدگان از سوی تیراندازانی در پشت بام هدف قرار گرفته اند، نه از طرف نیروهای امنیتی عادی قرقیزستان، و ضمناً نیروهای پلیسی که با آن ها وارد درگیری شدند، از سربازان مزدور نقاط مختلف شوروی سابق تشکیل می شدند.

اما اگر این یک انقلاب نبود، چرا رژیم سقوط کرد؟ باید گفت این نه اولین و نه آخرین رژیمی است که به دنبال ضعف شدید خود، با چند اعتراض کوچک سرنگون می شود. دستگاه دولتی، به طیف وسیعی - از طرفداران خود گرفته تا باند ها و دسته های مورد حمایت و اشنگن، مسکو و پکن و ضمناً منافع حاکمین جمهوری های آسیای میانه - تقسیم شده است. گروه های حاکم فقط توطئه می کنند و بین این قدرت ها یک تعادل به وجود می آورند تا از طریق سازماندهی، تحریک و تکیه بر جنبش های "انقلابی"، کنترل دولت را به دست گیرند.

این که می بینیم توده های بسیاری در "انقلاب خودشان" غایب بودند، به خاطر آنست که افسار گسترده ای از مردم می دانند که آن ها برای باندهای حاکم، در حکم عروسک خیمه شب بازی هستند. زمانی که در میان ابهامات، دسیسه ها و سیاست های قدرت های بزرگ، یک نیروی مستقل توده ای راه خود را به سوی چشم انداز ساخت یک فدراسیون متحد و دموکراتیک سوسیالیستی پیدا می کند، خشم بر حق و نومییدی و سرخوردگی مردم شکلی انقلابی پیدا خواهد کرد.

منبع:

<http://sites.google.com/a/karlmarx.net/open/topics/news/kyrgyzstanrevolutionsandpowerpolitics>



این مدل ضدّ انحصار سنتی با دنیای تجاری دینامیک (پویا) و شامل اطلاعات ناقص بی ارتباط است.

رقابت واقعی یک پروسه است و نه یک ساختار، که در خلال آن یک کمپانی در جستجوی سود (profit-seeking company) در حالی که با داده های محدود عمل می نماید، تلاش می کند تا تولید و توزیع را با نیازهای مصرف کنندگان بالقوه هماهنگ کند.

انحرافات دنیای واقعی از مدل رقابت کامل، الزاماً نشان دهنده شکست بازار نیستند. کمپانی ها باید تبلیغات کرده و تلاش کنند تا محصولات خود را متنوع سازند. رقابت در یک بازار آزاد شامل پروسه مشاهده و تغییر و تعدیل تحت شرایط عدم اطمینان می باشد که شامل دو عنصر همکاری و هم آوری (Rivalry) است.

هزینه های پایین تر یک بنگاه اقتصادی نوآور، سایر بنگاه ها با هزینه های بالاتر را از بازار خارج می کند. هنگامی که قیمت از هزینه ها پیشی می گیرد، اطلاعات و محرک ها، برای بازرگانان فراهم می شود تا قادر باشند منابع را در شاخه خاصی سرمایه گذاری کنند.

قوانین ضدّ انحصار، پروسه اکتشاف را تضعیف می کنند. قانون گذاران، قضات، سیاستمداران و اقتصاددانان نمی توانند کاراترین سازمان شامل چند بنگاه در یک بازار، قیمت هایی که باید مطالبه کنند و یا این که چه نوع قراردادهایی را باید با خرده فروشان، مصرف کنندگان و یا هر دو منعقد کنند، تشخیص دهند.

چنین شناختی تنها از طریق روش و فرایند اکتشافی آزمون و خطا (Trial and error) در یک بازار به وجود می آید. ماهیت یک بازار آزاد، رقابت کامل نیست، بلکه آزادی برای رقابت است.

مطابق با دیدگاه جورج ریزمن مدل افلاطونی رقابت کامل از یک ایدئولوژی برخاسته است که بر پایه دیدگاه جمع گرایی قرار دارد؛ بدین مضمون که هر فرد انسانی، خادمی (Subservient) است برای نهاد بزرگتر - جامعه، ملت و نوع انسان؛ بنابراین [مطابق چنین نظری]

انتزاعی رقابت کامل، که هرگز در دنیای واقعی محقق نمی شود، مقایسه می کند.

این مدل، که به عنوان معیار قضاوت در مورد انحصار و تخصیص نامناسب منابع به کار می رود، شامل شرایط زیر می باشد:

۱- ارائه کالاهای همگن و مشابه از سوی تمامی فروشندگان در یک صنعت مشابه.

۲- تعداد بی شماری از فروشندگان که هر یک به تنهایی تأثیری کافی بر روی قیمت ها ندارند.

۳- اطلاعات کامل شرکت کنندگان در بازار.

۴- عدم وجود موانع بر سر ورود به و یا خروج از بازار (به عبارتی، سهولت سرمایه گذاری و عدم سرمایه گذاری در طی ورود و خروج بدون هزینه، یکسان و برابر).

۵- عدم همکاری (و یا تبانی) بنگاه های اقتصادی.

۶- عدم ترس از اعمال تلافی جویانه رقبا در پاسخ به اقدامات یک بنگاه.

۷- عدم نیاز به تبلیغات و

۸- میل کردن سود اقتصادی به سمت صفر.

مدل سنتی ضدّ انحصار می آموزد که بازارهای رقابتی، در جایی که قیمت، هزینه نهایی و حداقل هزینه متغیر متوسط همگی با یک دیگر برابر باشند و رفاه مصرف کننده حداکثر گردد، به سمت تعادل تمایل پیدا می کند*.

بدین ترتیب، چنان چه شرکت ها اقدام به تبلیغات کنند، کالاها متنوع باشد و برخی بنگاه ها بتوانند صرفه های ناشی از مقیاس غیر قابل حصول برای سایر رقبا را به دست آورند و یا اگر تبانی یا سهم بزرگی از بازار بتواند منجر به درجه ای از کنترل بر روی قیمت های بازار شود، رفاه مصرف کننده نمی تواند حداکثر گردد.



(3) Younkings, Edward. W. "Pure and perfect competition: An unrealistic and mistaken ideal":

http://rebirthofreason.com/Articles/Younkings/Pure_and_Perfect_Competition_An_Unrealistic_and_Mistaken_Ideal.shtml

* در مدل رقابت کامل، بنگاه ها اصطلاحاً قیمت پذیرند (price-taker) یعنی در قیمتی تولید می کنند که قیمت تعادلی بازار (حاصل برخورد دو منحنی عرضه و تقاضای بازار) است. در کوتاه مدت، بنگاه اقتصادی در سطحی تولید می کند که سود خود را، به عنوان یک قاعده در اقتصاد سرمایه داری، حداکثر کند. با توجه به تعریف سود (ما به التفاوت درآمد و هزینه کل) داریم:

$$\Pi = TR - TC \quad (1)$$

برای ماکزیم کردن این رابطه کافی است مشتق آن را برابر صفر قرار دهیم:

$$\delta(\Pi)/\delta(q) = MR - MC = 0 \quad (2)$$

$$TR = p \cdot q, \delta(TR)/\delta(q) = p = MR \quad (3)$$

$$2, 3 : P = MC \quad (4)$$

$$AR = TR/q = p \quad (5)$$

پس در سطحی از تولید (q^*) که p با MC برابر شود، تولید کننده سود خود را حداکثر می کند.

در بلند مدت به تدریج، این سود اقتصادی (مساحت مستطیل زردرنگ در شکل فوق) به سمت صفر میل می کند و بنگاه در جایی تولید می کند که مینیم منحنی های هزینه نهایی بلند مدت (LRMC)، هزینه متوسط بلند مدت (LRAC)، هزینه نهایی و هزینه متوسط کوتاه مدت با هم برابر گردند. (م).

مالکیت خصوصی واقعاً خصوصی نیست - این [مالکیت] تنها برای "قیمت و سرپرست مالک واقعی"، یعنی جامعه نگاه داشته می شود. دلیلی که برای آن آورده می شود اینست که جامعه یک حق شفعه (pre-emptive right) برای دارایی تولیدکنندگان دارد و اجازه می دهد که [تولید کننده] در یک شاخه خاص تجارت برای مدت زمانی مشخص و یا در بازه ای که به نظر می رسد جامعه در حداکثر منفعت همگانی قرار دارد، به کار خود ادامه دهد.

منابع و توضیحات:

(۱) فردریش اگوست فون هایک، یکی از مهم ترین نمایندگان موج تازه لیبرالیسم بعد از جنگ جهانی دوم به شمار می رود. وی در دانشگاه وین دکترای حقوق و علوم سیاسی گرفت و بعدها استاد اقتصاد دانشگاه لندن و تبعه انگلستان شد. آثار عمده او به ترتیب عبارتند از: قیمت ها و تولید (۱۹۳۱)، راهی به سوی بردگی (۱۹۴۴)، فردگرایی و نظم اقتصادی (۱۹۴۹)، نظم حسی (۱۹۵۲)، ضد انقلاب علم (۱۹۵۲)، سرمایه داری و تاریخ نویسان (گردآوری) (۱۹۵۴)، بنیاد آزادی (۱۹۶۰)، مطالعاتی در فلسفه، سیاست و اقتصاد (۱۹۶۷)، آشفتگی زبان در اندیشه ی سیاسی (۱۹۶۸) قانون، قانونگذاری و آزادی (جلد ۱) (۱۹۷۳)، اشتغال کامل به هر قیمت؟ (۱۹۷۵)، قانون، قانونگذاری و آزادی (جلد ۲) (۱۹۷۶)، ملیت زدایی از پول (۱۹۷۶)، مطالعات تازه در فلسفه، سیاست، اقتصاد و تاریخ اندیشه ها (۱۹۷۸)، قانون و قانونگذاری و آزادی (جلد ۳) (۱۹۷۹)، شناخت، تکامل و جامعه (۱۹۸۳) و دهه ۱۹۸۰، بیکاری و اتحادیه ها (۱۹۸۴).

به نقل از: اندیشه های فردریش هایک، دکتر حسین بشیریه، ماهنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی، ش. ۱۰۳-۱۰۴، ص. ۱۶.

(2)

<http://rebirthofreason.com/Articles/Younkings>



**مطالب ارسالی (مطالب ارسالی برای نشریه، الزاماً
بیانگر دیدگاه های هیئت تحریریه نمی باشد)**

تقدیم به ستارگان آسمان مقاومت



شهاب گولالان

شما همیشه چون خورشید با مااید،

گر خورشید نیست در قلب مااید

رژیم جنایت پیشه جمهوری اسلامی، هر روز جنایتی به جنایت های سی سال گذشته اش می افزاید؛ زیرا ایدئولوژی این رژیم جنایت پیشه، از روشنائی و نور "ستاره ها" بیزار است و به تاریکی عادت دارد؛ این قانون طبیعت آن هاست، مگر می توان انتظار داشت که اینان از روشنائی ستارگان بیزار نباشند، با چشم حقارت به آن ها ننگرند و فکر نابودی آن ها را در سر نداشته باشند؟! هرکس غیر از این بیاندیشد، با خیالی واهی تنها خود را فریب داده است. این ستارگان، خار چشم کهنه پرستی و مکتب سیاه پیشگان است؛ سیاه اندیشانی که چون خفاش، به تاریکی خو گرفته اند.

رژیم جنایت پیشه اسلامی در سی سال پیش با سرکوب مردم آزادی خواه کردستان، اعدام ستاره های آسمان

خلق، تجاوز به زندانیان سیاسی- به خصوص دختران کمتر از هجده سال- و اعدام آن ها بعد از تجاوز و اعدام های گروهی، از توهمات و سادگی مذهبی مردم سایر نقاط استفاده کرد تا جنبش انقلابی کردستان را وارونه جلوه دهد و با جنایت های فراوانش، ترس و وحشت را در بین توده ها بیاندازد؛ رژیم قادر شد تا با تبلیغ سیاه اندیشی اش، زمینه حاکمیت ننگین خود را بر دیگر بخش های جامعه فراهم سازد.

اما اگر در سی سال پیش، تنها کردستان به جنایت های رژیم پی برده بود و رژیم نیز با تمام امکاناتش مانع آن می شد که صدای حق طلبانه از چهارچوب کردستان فراتر رود، امروز دیگر جنایت رژیم بر کسی پنهان نیست، جز مهره ها و مزدوران خود رژیم. دست های رژیم جنایت پیشه برای همه رو شده است و کسی دیگر نسبت به جنایات رژیم شکی ندارد. دردها کاملاً مشترک شده است، هرکس و هر جریانی، به هر عنوانی که از رژیم دفاع کند، خواسته یا ناخواسته مجرمان و جنایتکاران را در جامعه، تقویت و خود زمینه ارتکاب و ادامه این جنایت را ایجاد خواهد کرد.



تنها راه چاره دردهای مشترک، اراده واحد و مشترک است.

اعدام جنایتکارانه ۵ نفر از انقلابیون، این ستارگان آسمان خلق، فرزند کمانگر، فرهاد وکیلی، علی حیدری، مهدی اسلامیان، شیرین علم هولی، در سحرگاه یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۹، تنها قطره ای ناچیز از دریای



شعر رسیده درباره اعدام فرزند کمانگر

در شب مهتاب گمشده

از پس مه غلیظ

صدایی آمد با رعشه ای از تندر باد

زخم زمان را نجوا کنان

در برهوتی از عجز

فرا خواند

و سکوتی ممتد

در شادروند شب

پراکنده شد.

در کوچه های بن بست

دختران کاهگلی

در هاون زخم

مویه کنان خبر اعدام "فرزاد" ها را می کوبند

و شاگردان پاپتی

سرگرم بافتن شورش فرادیند؛

مردان پینه بسته از کار در حباب های جرمان

در کار سرنگونی جرثومه های قرن اند

و اینک ناقوس مرگ ام القرای وحشت اسلامی

از شمال تا جنوب، از کردستان تا کارخانه های این سرزمین

از شرق تا غرب

همبسته و یگانه طلیعه پرچم " فرزاد" ها را

در معبر باد شرمنده و گریان از فاجعه

طلوع آزادی را نوید می دهد

۱۹ اردیبهشت ۸۹، برابر با ۹ مه ۲۰۱۰

آبتین

بیکران جنایات این رژیم جنایت پیشه است؛ جنایاتی که امروز بر همگان آشکار شده و رژیم جنایت پیشه، چنان ناتوان است که حتی دیگر قدرت پنهان نگاه داشتن جنایت خود را هم ندارد؛ همان طور که هر انقلابی از نقطه ای شروع می شود و به سایر نقاط سرایت می کند، افکار فرزند کمانگرها- که قلبشان را قبل از اعدام به کودکی خرد سال دور از هر رنگ و محلی تقدیم می کنند- انبار باروتی است که هم اکنون پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت در کردستان انقلابی، جرعه اش با اعتصاب عمومی، اراده ای واحد و اعتراض به این جنایت هولناک روشن شده است؛ حرکتی که سنگ بنای نابودی این رژیم جنایت پیشه را خواهد گذاشت .

بر هر انسان انقلابی لازم و ضروریست که این صدای حق طلبانه اعتصاب عمومی را با تمام توان خود از هر مجرای که امکان دارد، حتی به وسیله شبنامه ها در تمامی محلات، کوچه و بازار و خیابان و کارگاه و مزارع و مدارس و سایر نقاط، بدون اتلاف وقت به گوش همگان برساند تا زمینه را برای پشتیبانی عملی از این اعتصاب عمومی، آماده و با پشتیبانی اعتصاب یکی پس از دیگری این اعتصاب را سراسری نماید؛ چون تنها با اعتصاب عمومی سراسری است که رژیم قدرت کنترل خود را از دست خواهد داد و مردم هزینه های کمتری پرداخت خواهند کرد. با رساندن صدای حق طلبانانه اعتصاب عمومی کردستان و پشتیبانی عملی از این اعتصاب، اعتصاب عمومی را هر چه زودتر سراسری کنیم و خود را یک بار برای همیشه، از دست این رژیم جنایت پیشه نجات دهیم.

نابود با رژیم جنایت پیشه اسلامی

زنده باد اتحاد و همبستگی

شهاب گولالان



تراژدی یونان و چهره ارتجاعی اتحادیه اروپا

آرمان پویان

طی چند هفته گذشته، شاهد افزایش قابل ملاحظه نگرانی در بازارهای مالی بین المللی بوده ایم، هرچند تلاش های دولت چین در کنترل رشد اعتبارات قطعاً به برخی سرمایه گذاران جان تازه ای بخشیده و بخشی از این نگرانی ها را کاهش داده است. اما مهم ترین مسأله تا به این جا، افزایش ترس بازار به خاطر بدهی دولتی بوده است. مشکلات مالی در دوی و نرخ پایین اعتبارات در یونان، به انضمام چشم انداز نامساعد وضعیت بدهی سایر کشورهای اروپا، توجه بازارهای مالی را به این "ریسک" معطوف کرده است که شاید برخی کشورها قادر به پرداخت بدهی های خود نباشند. مضحک آن جاست که همه این ها در شرایطی رخ داد که اقتصاددانان بورژوازی از چشم انداز "بهبود اقتصادی" صحبت به میان می آوردند.

طبق تخمین های خوش بینانه بانک جهانی، نرخ رشد اقتصادی کشورهای عضو سازمان همکاری ها و توسعه اقتصادی (OECD) و منطقه یورو در سال ۲۰۰۹ به ترتیب ۳.۳- و ۳.۹- درصد بوده است.

طی سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ نیز، یعنی دوره شروع و تشدید بحران جهانی سرمایه داری، نرخ بیکاری این دو منطقه به طور مداوم رو به افزایش بود، به طوری که در ژانویه ۲۰۱۰، نرخ بیکاری منطقه یورو در کل به ۹.۹٪ رسید. در ماه ژانویه، کسری تراز بازرگانی کشورهای منطقه یورو و اتحادیه اروپا، هر یک به ترتیب به جمعاً ۸.۹ و ۲۲.۵ میلیارد یورو رسید. به عبارتی میزان کل واردات، به مراتب بیش تر از کل صادرات کشورهای عضو بود. به علاوه در سال ۲۰۰۹، تولیدات صنعتی منطقه یورو به میزان قابل توجه ۱۴.۸٪ نسبت به سال ۲۰۰۸ کاهش یافت.

رشد اقتصادی به تفکیک منطقه (%)

| کشور | ۲۰۰۷ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۹ |
|--------------|------|------|------|
| کشورهای OECD | ۲.۵ | ۰.۳ | -۳.۳ |
| منطقه یورو | ۲.۷ | ۰.۵ | -۳.۹ |

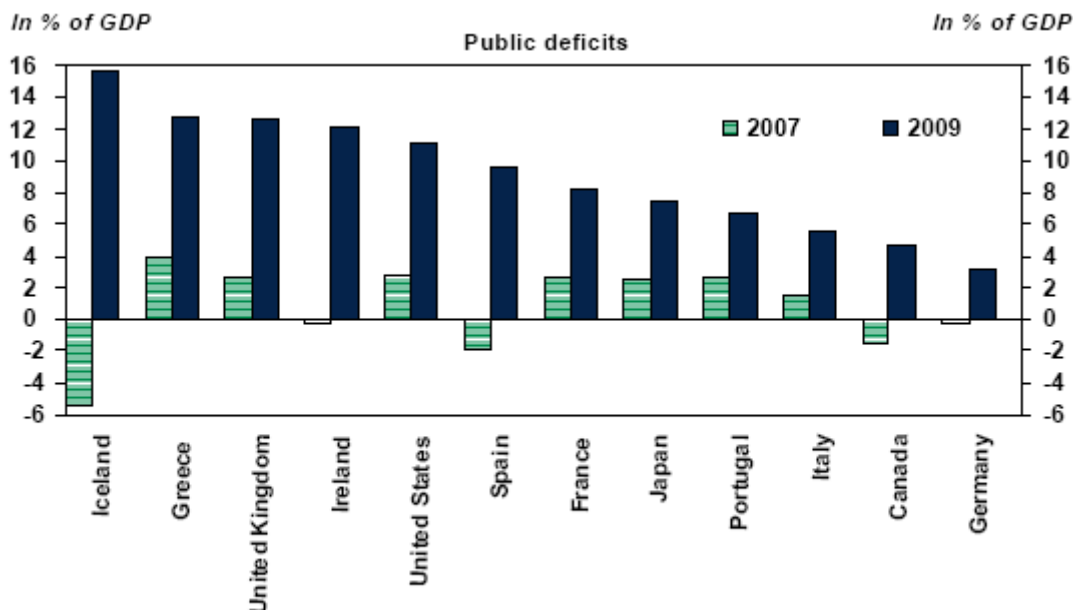
World Bank, World Economic Prospects 2010

نرخ بیکاری (%)

| کشور | ۲۰۰۷ | ۲۰۰۸ | ۲۰۰۹ | ژانویه ۲۰۱۰ |
|---------------|------|------|------|-------------|
| کشورهای OECD | ۵.۸ | ۶.۱ | ۸.۳ | ۸.۷ |
| اتحادیه اروپا | ۷.۱ | ۷ | ۸.۹ | ۹.۵ |
| منطقه یورو | ۷.۵ | ۷.۶ | ۹.۴ | ۹.۹ |

OECD, OECD Harmonised Unemployment Rates News Release: January 2010

به موازات این مشکلات، تقلا برای حمایت از نظام مالی و غلبه بر رکود جهانی، منجر به گسترش شدید کسری بودجه دولت ها در سرتاسر جهان شد (این موضوع به صورت مقایسه کسری* چند کشور طی دو سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۹ در نمودار زیر نشان داده شده است). سازمان همکاری و توسعه اقتصادی تخمین می زند که مجموع بدهی های ۳۰ کشور عضو سازمان، از ۱.۳ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۷ به ۸.۲٪ در سال ۲۰۰۹ رسید (یعنی بیش از ۶ برابر افزایش یافت) و در این بین، بدهی ناخالص آن ها از ۷۳ درصد تولید ناخالص داخلی، به ۹۰٪ افزایش یافت. این افزایش در بدهی ها به خصوص در ایالات متحده، انگلستان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی (به ویژه ایسلند) بسیار تند بود. چنین وخامتی در اوضاع مالی عمومی، بدون شک اثرات مهمی به دنبال خود خواهد داشت.



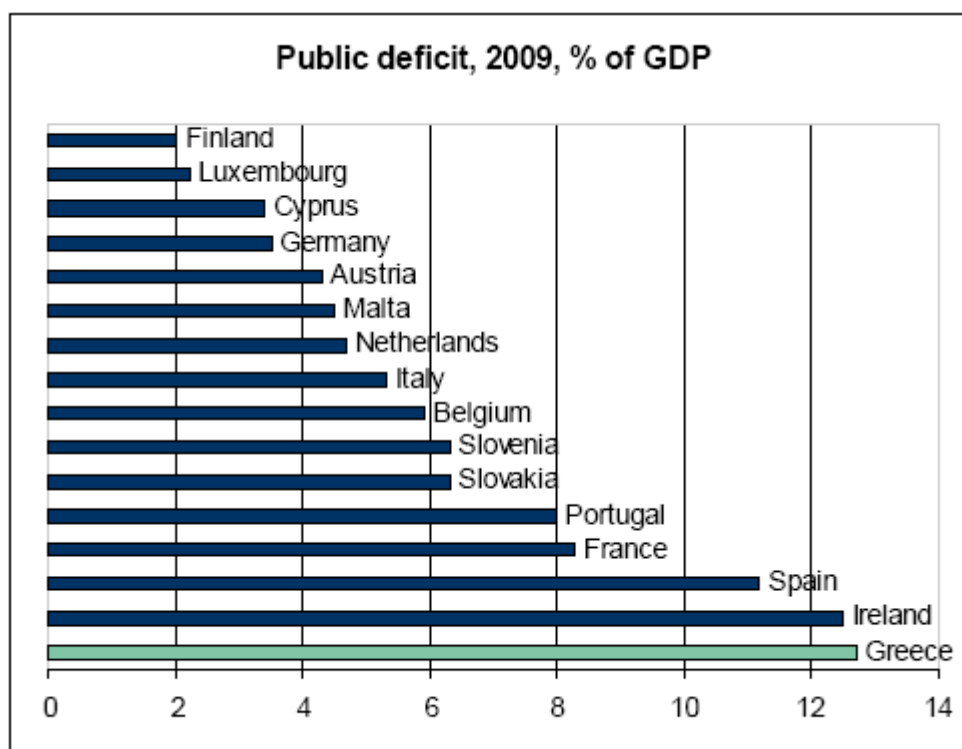
Sources: Organisation for Economic Co-operation and Development and Desjardins, Economic Studies

یونان**، به عنوان اقتصادی کوچک که اصولاً نقش مهمی در بازارهای مالی بین المللی ایفا نمی کند، از اثرات بحران جهانی بی بهره نمانده است. نرخ بیکاری جوانان (یعنی افراد رده سنی ۱۵ تا ۲۴ سال) از ۲۰.۶٪ در سال ۲۰۰۸، به ۲۵.۳٪ در سپتامبر ۲۰۰۹ رسید و این احتمال وجود دارد که تا پایان سال جاری (۲۰۱۰) به ۲۸٪ برسد. ضمناً رشد اقتصادی یونان از ۳٪ در سال ۲۰۰۸ به منفی ۰.۷ درصد در ۲۰۰۹ سقوط کرد، و تخمین زده می شود که در سال ۲۰۱۰ به منفی ۰.۵ درصد برسد. شاخص هزینه واحد کار (متوسط هزینه کار به هر واحد از تولید که به صورت نسبت هزینه های کل کار به تولید واقعی محاسبه می شود و به عنوان یکی از معیارهای رقابت پذیری به شمار می رود) برای کل اقتصاد، طی سال ۲۰۰۶-۲۰۰۸ رو به افزایش بود و احتمالاً در سال ۲۰۱۰ هم به افزایش خود ادامه خواهد داد. اما این ها تمام داستان نیست؛ مسأله کسری و بدهی های دولت، حالتی نگران کننده و بحرانی به خود گرفته است. حتی پیش از آن که یونان به منطقه یورو بپیوندد، نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی کشور بیش از ۱۰۰٪ بود. میزان بدهی دولت از ۱۰۲.۶ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۸، به ۱۱۴.۹ درصد رسید. در این بین، کسری تراز مالی عمومی دولت، طی سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹، از ۷.۷ به ۱۲.۷ درصد تولید ناخالص داخلی رسید. به علاوه، در دو سال گذشته، حساب جاری در تراز پرداخت ها هم منفی بوده است. کسری در حساب جاری، یونان را به شدت آسیب پذیر کرده است، چرا که این کشور برای تأمین مالی کسری بخش عمومی، ناگزیر به سرمایه خارجی تکیه کرده است.

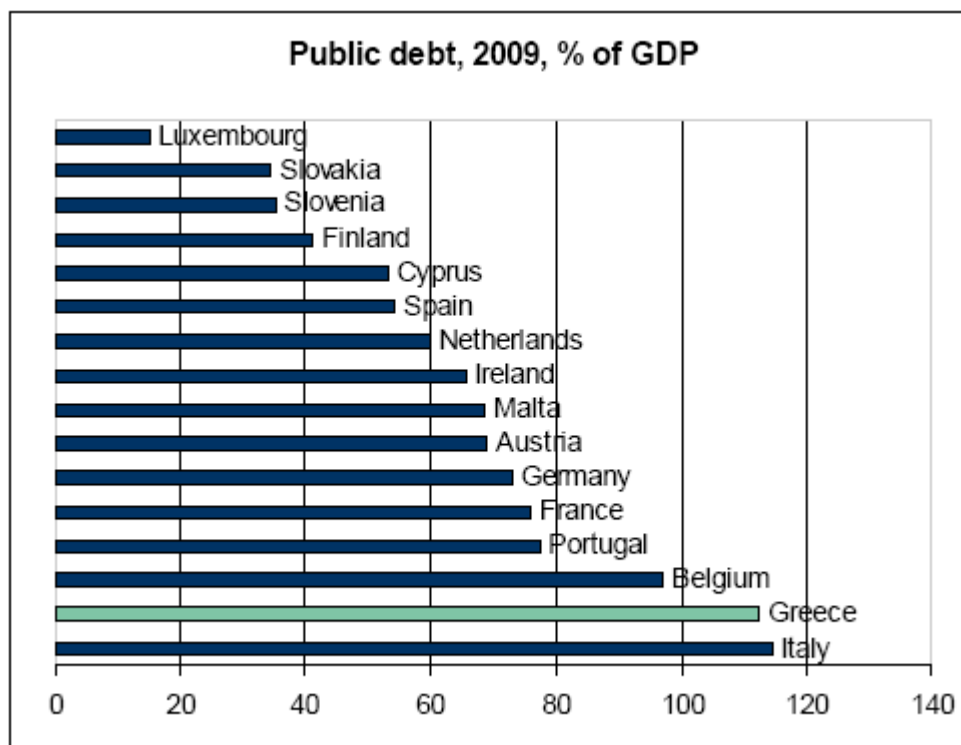
از نظر تاریخی، غالباً به دنبال بحران های بانکی، افزایش قابل ملاحظه ای در بدهی های عمومی (به خاطر هزینه های کمک های دولتی-Bail Out- و به خصوص کاهش درآمدهای مالیاتی در نتیجه رکود) به وجود می آید. این موضوع در مورد یونان هم صدق می کند. همان طور که کارمن راین هارت و کن راگوف، دو متخصص در این زمینه، اخیراً در فایننشال تایمز نوشتند: "مگر آن که این بار متفاوت باشد- که تا به الآن این طور نبوده است- بحران مالی دیروز، شاید بتواند به راحتی به بحران بدهی دولت در فردا تبدیل شود."

از آن جا که یونان به احتمال زیاد قادر به مدیریت پرداخت بدهی خود نخواهد بود، روز به روز نگرانی ها بیش تر می شود. کار به جایی کشیده است که حتی برخی تحلیلگران به یونان پیشنهاد کنار گذاشتن ارز یورو را می دهند.***

کسری دولت در سال ۲۰۰۹ به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی

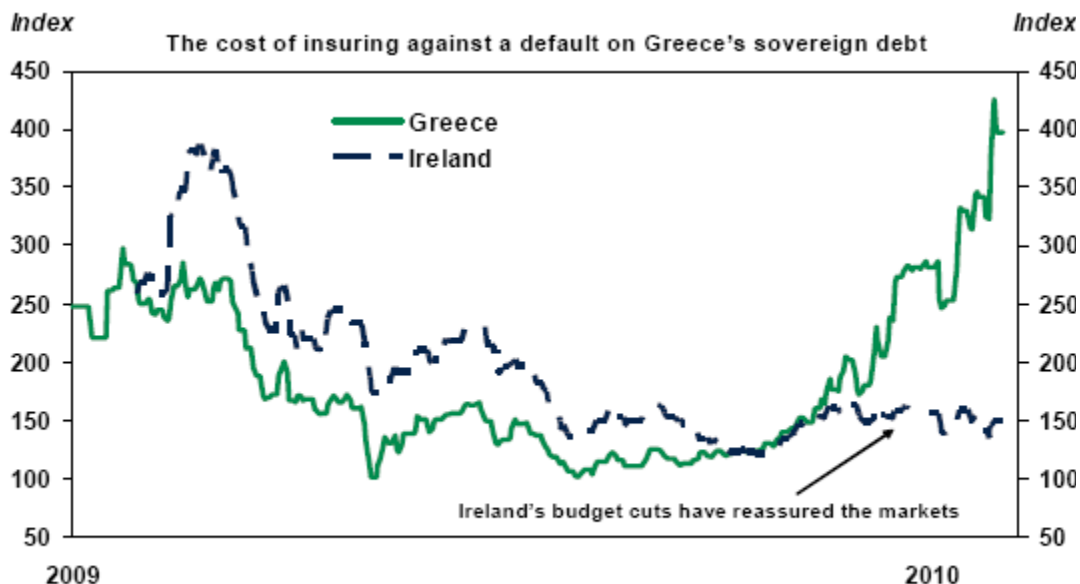


بدهی دولت در سال ۲۰۰۹، به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی



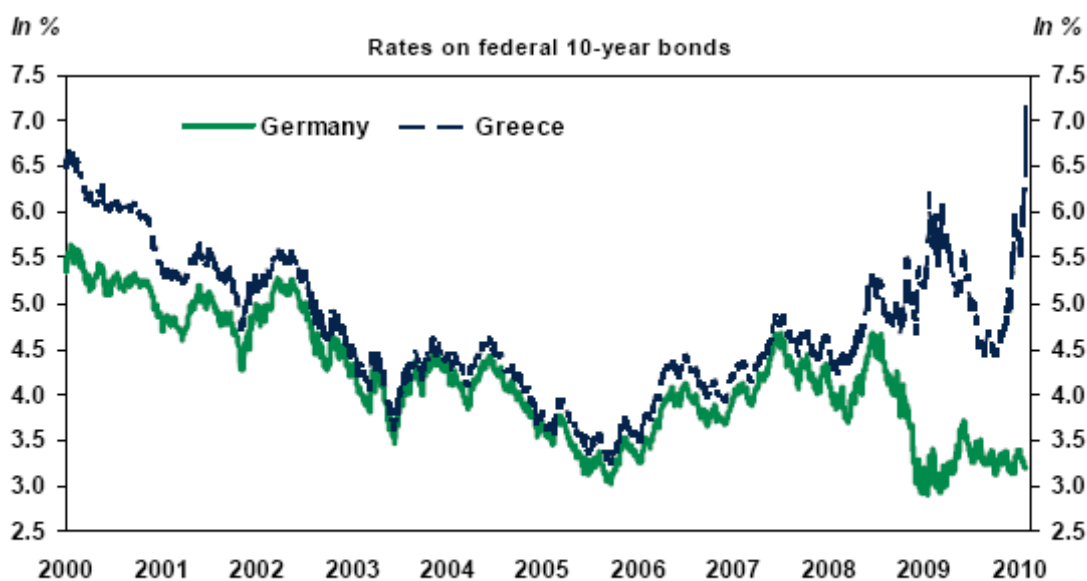
تفاوت بین نرخ اوراق قرضه یونان و آلمان، و هزینه ضمانت در مقابل نکول در پرداخت بدهی های یونان، به شدت بالا رفته است. ضمناً دولت آلمان اعلام کرده است که یونان باید بر روی اوراق قرضه ۱۰ ساله خود، نرخ بهره ای بین ۶ تا ۶.۵ درصد پرداخت کند.

هزینه ضمانت در مقابل نکول در پرداخت بدهی های دولتی یونان



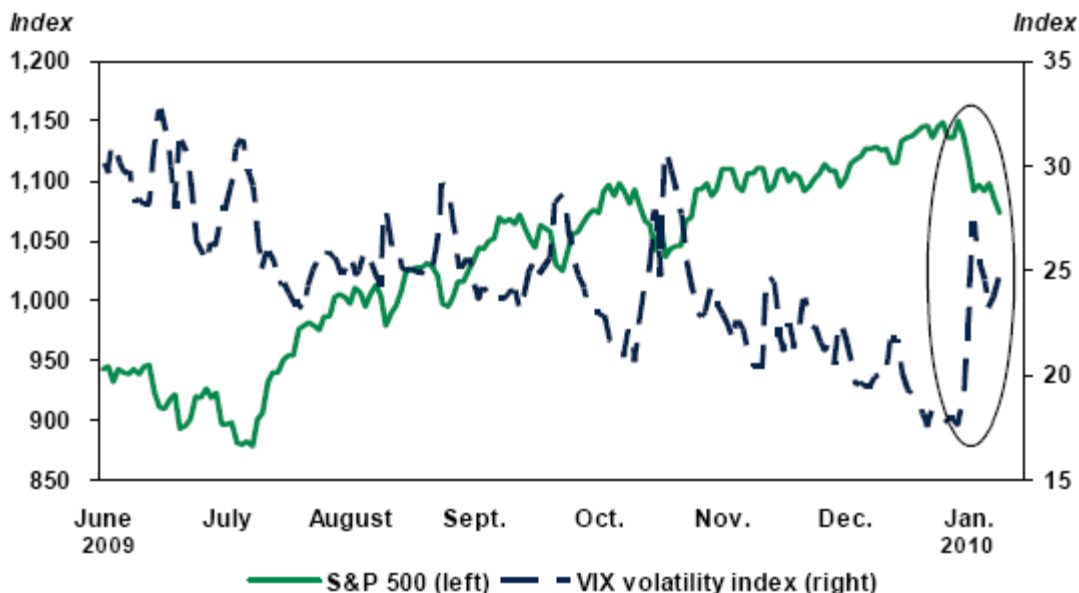
Sources: Bloomberg and Desjardins, Economic Studies

نرخ بهره اوراق قرضه ده ساله فدرال (آلمان و یونان)



Sources: Bloomberg and Desjardins, Economic Studies

سایر کشورهای منطقه یورو نیز که با مشکلات مشابهی دست به گریبان هستند، مانند اسپانیا و پرتغال، تحت تأثیر قرار گرفته اند؛ ارز کشورهای عضو اتحادیه اروپا (سازمانی متشکل از ۲۷ کشور، که منطقه یورو تنها قسمتی از آن می باشد) از اواسط ماه ژانویه به این سو، در مقابل دلار بیش از ۴ درصد کاهش یافت. این موضوع هم چنین ارزش شاخص های سهام را به شدت پایین آورد.



Sources: Dalastream and Desiardins. Economic Studies

مشکلات داخلی اقتصاد یونان، به عنوان یکی از ۱۶ عضو منطقه یورو، بر روی ثبات ارز مشترک تأثیر گذاشته و به همین جهت، یونان به شدت از سوی اتحادیه اروپا تحت فشار قرار گرفته است. ضمناً، از آن جا که بدهی این کشور با واحد یورو تعیین می شود، یونان قادر نیست تا با چاپ پول، بدهی خود را به اعتباردهندگان بازگرداند، بنابراین احتمال عدم توانایی در بازپرداخت دیون یونان افزایش می یابد. حجم بدهی یونان- که در حدود ۲۵۰ میلیارد یورو یا ۳۵۰ میلیارد دلار تخمین زده می شود- در حال حاضر به خطر بزرگی برای نظام بانکی اروپا، که خود در نتیجه بحران مالی به شدت تضعیف شده، تبدیل شده است.

تعداد دیگری از کشورهای منطقه یورو، من جمله ایرلند، اسپانیا و پرتغال، در حال مواجهه با حالتی هستند که اصطلاحاً "مسدود یا قفل شدن بودجه" نامیده می شود. با این حال، اوضاع یونان با مشکل مزمن اعتبارات و بدهی ای که به تقریباً ۱۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده، هم چنان رو به وخامت است. آمارهای چند سال گذشته دولت یونان در مورد بودجه، نادرست بوده است و نتیجتاً، پس از آن که یونان از تلاش های خود برای پایین آوردن کسری به زیر ۳ درصد تولید ناخالص داخلی صحبت کرد (طبق معاهده ثبات و رشد) برخورد اتحادیه اروپا با شک و تردید همراه بود.

بدین ترتیب، یونان به واسطه شرایط حاد اقتصاد داخلی، هم از سوی اتحادیه اروپا تحت فشار قرار گرفته است و هم از سوی موج روزافزون نارضایتی های عمومی (به عنوان مثال اعتصاب عمومی ۲۴ فوریه یونان با حضور ۲ میلیون نفر از کارگران). با این حال دولت سرمایه داری یونان توانست تا با تصویب یک بسته اقتصادی در تاریخ ۵ مارس، بخش عمده "فشار از بالا" را به طبقه کارگر یونان تحمیل کند. بر مبنای این بسته، دولت دستمزدهای بخش عمومی را به میزان ۱۰ درصد کاهش داد، حقوق مستمری را متوقف نمود و نرخ مالیات کاهنده بر سوخت، الکل و سیگار را افزایش داد تا از این طریق بتواند حجم کسری خود را به



میزان ۴.۸ میلیارد یورو (تقریباً معادل ۶.۶ میلیارد دلار) پایین بیاورد. هرچند گمان می رود که هیچ یک این تمهیدات مؤثر واقع نشود؛ همان طور که فایننشال تایمز نوشت "در غیاب یک بهبود معجزه آسا در تجارت خارجی، حذف سریع چنین حدی از تقاضای عمومی، از طریق ضربه به پایه مالیاتی مسلماً به انقباض اقتصاد یونان منجر می شود".

وضعیت بحرانی اقتصاد و حمله به طبقه کارگر، البته خاص دولت دست راستی پاسوک**** (که در مطبوعات بورژوازی، عامدانه و به کرات "سوسیالیست" نامیده می شود) نبود:

در حال حاضر، برنامه "ریاضت کشی" ایرلند، به الگویی برای سایر کشورها تبدیل شده است. مهم ترین اجزای این طرح شامل کاهش ۱۲ درصدی دستمزدهای بخش عمومی، کاهش ۴ درصدی کمک های تأمین اجتماعی، و افزایش مالیات بر سوخت و هزینه های سرسام آور پزشکی می شود.

پرتغال قصد دارد تا سال ۲۰۱۳، کسری کشور را به وسیله کاهش شدید دستمزدها، کاهش حقوق مستمری و خصوصی سازی بنگاه های دولتی از ۹.۳ درصد تولید ناخالص داخلی به ۳ درصد برساند.

اسپانیا تصمیم دارد تا به میزان ۵۰ میلیارد یورو از هزینه های خود کم کند، از استخدام در بخش عمومی جلوگیری نماید، سن بازنشستگی را به میزان دو سال افزایش دهد و ضمناً مالیات بر ارزش افزوده را افزایش دهد.

فرانسه در ماه فوریه طرحی سه ساله را به منظور کاهش هزینه های خود به میزان ۱۰۰ میلیارد یورو ارائه کرد. دولت فرانسه قصد دارد تا کسری بودجه را از ۸.۲ درصد تولید ناخالص داخلی به ۳ درصد برساند و در عین حال، مشغول تدارک برای کاهش جدید در حقوق مستمری می باشد.

سایر کشورهای اتحادیه اروپا با مشکلاتی نظیر یونان رو به رو هستند؛ به عنوان نمونه، ایتالیا، با اقتصادی هفت برابر بزرگ تر از یونان، بالاترین سطح بدهی در میان کشورهای اتحادیه اروپا را دارد (۱۱۶ درصد تولید ناخالص داخلی).

کسری بودجه ۲۰۰۹ بریتانیا، احتمالاً به حدود ۱۷۸ میلیارد پوند یا ۱۲ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید.

آلمان- با صادراتی که ۴۷ درصد از GDP کشور را تشکیل می دهد- توانست تا به طور موقت از طریق ایجاد مشاغل کوتاه مدت و برخوردار از سوبسیدهای دولتی، اثرات بحران را تخفیف دهد. با این حال بانک Bundesbank در گزارش "چشم انداز اقتصادی آلمان" (دسامبر ۲۰۰۹) تخمین زده است که کسری بودجه به ۵ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۰ خواهد رسید. برلین قصد دارد تا هزینه های سالانه را به میزان ۱۰ میلیارد یورو کاهش دهد. در شرایطی که هزینه های نظامی و پرداخت بهره بابت بدهی ها هم چنان رو به صعود است، پس انداز و صرفه جویی دولت تنها از طریق کاهش هزینه های اجتماعی ممکن است!

در واقع سرمایه مالی و سوسیال دموکراسی، نه به خاطر قدرت خود، که دقیقاً به خاطر عدم وجود احزاب طبقه کارگر، توانست تا به کاهش در هزینه های عمومی دست زند. اپوزیسیون مردمی یونان با دروغ های اتحادیه های کارگری و سازمان های سابقاً چپ، بهت زده و فلج شده است. مبارزه علیه برنامه های بورژوازی برای تضعیف اروپا، مستلزم مرزبندی با اشکال مختلف استالینیسم و اپورتوننیسم است.



سازمان ها و تشکلات سابقاً چپ، در تلاش برای جدا کردن کارگران از میراث سیاسی شان، با دروغ پردازی های خود موجی از ابهام را در مورد سوسیالیسم به وجود آورده اند. برای تشکیل جبهه ای سوسیالیستی در مقابل حملات روزافزون به طبقه کارگر، مطرح نمودن یک سری از مطالبات ضرورتی اجتناب ناپذیر دارد:

۱- مبارزه علیه حملات دولت نظیر اخراج ها و کاهش قدرت خرید مردم:

ادعاهای بی شمار صاحبان سرمایه مالی و گماشتگان آن ها در جبهه سوسیال دموکراسی و سازمان های سابقاً چپ مبنی بر نبود پول کافی، دروغ محض است. در طی چند دهه فشارهای اقتصادی و پایین آمدن ظرفیت صنایع، مبالغ هنگفتی از طبقه کارگر چپاول شده است. منابع مالی می باید در جهت نیازهای اجتماعی و نه منافع سرمایه، صرف شود.

۲- ملی سازی بانک ها و صنایع سنگین:

یکی از مهم ترین و اساسی ترین ابزارهای دفاع از منافع طبقه کارگر در شرایط فعلی، کنترل عمومی بر روی بانک هاست. مادامی که بانک ها در دست بخش خصوصی قرار دارد، صاحبان بانک بسته به نیازهای سیاسی خود و برای کسب نرخ بهره بالا، به وام دادن ادامه می دهند. در واقع موتور محرک تمامی این بانک ها، کسب بالاترین سود ممکن می باشد، ولو از طریق ابزارهایی که بیش ترین فشار و هزینه را متوجه طبقه کارگر نماید. به عنوان مثال، بانک آلفا را که با ۴۵۰ شعبه در سرتاسر یونان دومین بانک بزرگ این کشور محسوب می شود، در نظر بگیرید. میزان سود بانک آلفا (پس از کسر مالیات بر درآمد و مالیات فوق العاده طبق قانون) از حدود ۳۳۴.۲ میلیون یورو در سال ۲۰۰۸ به ۴۲۸.۷ میلیون یورو در سال ۲۰۰۸ افزایش یافت (تقریباً ۲۸ درصد افزایش). سود بانک کشاورزی یونان (ATEbank) تنها در سال گذشته بیش از ۱۴ برابر افزایش یافت و از ۲۷.۹ میلیون یورو در سال ۲۰۰۸ به ۴۰۱.۵ میلیون یورو در سال ۲۰۰۹ رسید. به همین دلیل ضروریست تا ملی سازی و کنترل عمومی و دموکراتیک بر بانک ها صورت گیرد.

۳- از دست دادن هرگونه توهم نسبت به سازمان ها و اتحادیه های سابقاً چپ:

بدون مرزبندی قاطعانه با جریانات سوسیال دموکراتیک و به اصطلاح چپ، و محدود کردن خواسته ها به چارچوب برنامه های جریانات مزبور، طبقه کارگر یونان کوچک ترین توفیقی در مبارزه خود پیدا نخواهد کرد.

۴- امتناع از پرداخت هزینه های نجومی جنگ:

جنگ های امپریالیستی، مانند جنگ ناتو در افغانستان، فضای سیاسی مسمومی ایجاد کرده است که طی آن کارگران به ناسیونالیسم اولتر-راست و نفرت علیه مهاجرین آلوده می شوند. مقابله با سیاست های دولت در این زمینه، برای وحدت طبقه کارگر اروپا و همبستگی سیاسی با کارگران آمریکا و کشورهای اسلامی (نظیر ایران) لازم است.



توضیحات:

* کسری مقدّاتی در یک زمان مشخص مانند t ، ما به تفاوت هزینه های دولت (G_t) و درآمدهای مالیاتی (T_t) است؛ چنان چه بهره ای را که دولت موظف است در سال جاری بر روی بدهی سال گذشته خود (D_{t-1}) پرداخت نماید (مثلاً r) در ارقام هزینه های دولت به حساب آوریم، در آن صورت کسری کل (به اختصار کسری) به صورت زیر محاسبه می شود:

$$\text{کسری کل} = G_t + rD_{t-1} - T_t$$

بدهی سال جاری برابر خواهد با مجموع بدهی سال گذشته و کسری کل سال جاری؛ یعنی:

$$D_t = D_{t-1} + [G_t + rD_{t-1} - T_t]$$

یا به عبارتی:

$$D_t = (1 + r)D_{t-1} + G_t - T_t$$

** در منطقه یورو، کشور یونان به طور تحقیر آمیزی به عنوان یکی از کشورهای PIIGS (پرتغال، ایتالیا، ایرلند، یونان و اسپانیا) - به مثابه ضعیف ترین اقتصادهای اتحادیه اروپا - شناخته می شود. کشورهای به اصطلاح PIIGS روی هم رفته دو تریلیون یورو به صورت اوراق قرضه دولتی در اختیار دارند که این امر به عنوان عاملی بی ثبات کننده در بازارهای مالی به شمار می رود. چنان چه این دارایی های کاغذی وارد معاملات اسپیکولاتیو گردد، به راحتی می تواند بانک هایی را که این اوراق بهادار را نگهداری می کنند، در سرتاسر اروپا به ورطه سقوط بکشاند.

*** برخی اقتصاددانان به یونان پیشنهاد داده اند که ارز یورو را کنار بگذارد تا بتواند از طریق کاهش ارزش پول ملی، قدرت "رقابت پذیری" بین المللی خود را حفظ کند. چنین کاری در واقع به معنای مجازات کارگران از طریق افزایش نرخ تورم خواهد بود. برخی دیگر پیشنهاد کرده اند که یونان استفاده از یورو را به منظور قطع ارتباط خود با کشورهای بدهکار، متوقف سازد.

**** ماه ژوئن ۲۰۰۹، پاسوک (ΠΑΣΟΚ) در انتخابات پارلمان اروپا در یونان پیروز شد؛ چهار ماه بعد، حزب با ۴۳.۹۲٪ آرا و ۱۶۰ کرسی از ۳۰۰ کرسی پارلمان، در انتخابات عمومی اکتبر ۲۰۰۹ به پیروزی دست یافت. در حال حاضر، پاپاندرو - رئیس حزب پاسوک - در سمت نخست وزیر دولت مشغول به کار است.



منابع:

- [1] World Bank, "[World Economic Prospects: Crisis, Finance, and Growth 2010](#)" (PDF) Jan 8, 2010.
- [2] OECD, "[OECD Harmonised Unemployment Rates News Release: January 2010](#)" (PDF) Mar 8, 2010.
- [3] Desjardins, Economic Studies, "[Will Greece's difficulties trigger another financial crisis?](#)" (PDF) Feb 2, 2010.
- [4] Brooks, Mick. "[The Greek crisis and the threat to the Euro](#)", Feb 16, 2010.
- [5] OECD, "Greece: [Quick action needed to tackle rising youth unemployment](#)", March 24, 2010.
- [6] Deutsche Bundesbank, "[Outlook for the German economy-macroeconomic projections for 2010 and 2011](#)" (PDF), Monthly Report, Dec 2009.
- [7] CPB Netherlands Bureau for Economic Policy Analysis, "[World trade monitor: January 2010](#)" (PDF) Mar 25, 2010.
- [8] OECD, Unit Labour Costs- Quarterly Indicators:
<http://stats.oecd.org/Index.aspx?QueryName=427&QueryType=View&Lang=en>
- [9] Financial Times, "[German Stand on loan rates to Greece](#)" Apr 5, 2010.
- [10] ATEbank, "[Annual Financial Report 2009](#)" (PDF).
- [11] http://epp.eurostat.ec.europa.eu/cache/ITY_PUBLIC/6-18032010-AP/EN/6-18032010-AP-EN.PDF
- [12] <https://community.oecd.org/community/factblog/blog/2010/03/23/deepening-debt>
- [13] http://europa.eu/scadplus/glossary/convergence_criteria_en.htm
- [14] <http://www.wsws.org/articles/2010/mar2010/euro-m17.shtml>
- [15] <http://en.rian.ru/world/20100305/158108427.html>
- [16] <http://www.bloomberg.com/apps/news?pid=20601068&sid=a4ivuQvpxo9E>
- [17] http://www.nordea.no/sitemod/upload/Root/www_nordea_no/markets/rapporter/piigs_fi.pdf
- [18] <http://www.alpha.gr/page/default.asp?la=2&id=78&pl=291&pk=1058&ap=250>
- [19] http://en.wikipedia.org/wiki/Panhellenic_Socialist_Movement

میلیتانت (گرایش مارکسیست های انقلابی ایران)

<http://militaant.blogfa.com/>



کاهش اعتصابات "عمده" کارگری در آمریکا: بهبود سرمایه داری؟

آرمان پویان

چندی پیش، در تاریخ ۱۰ فوریه ۲۰۱۰، اداره آمار کار ایالات متحده گزارش خود را با عنوان "موارد عمده توقف کار در سال ۲۰۰۹" منتشر ساخت.

بنا به تعریف ارائه شده، موارد عمده توقف کار، شامل آن دسته از "اعتصابات کارگری و تعطیلی کارخانه از سوی کارفرما" می شود که دست کم ۱۰۰۰ کارگر را دربر بگیرد. بدین ترتیب، اداره آمار کار، "در آمارهای خود، تفاوتی میان تعطیلی کارخانه [از سوی کارفرما] و اعتصاب [کارگری] قائل نیست!"

به هر حال با توجه با تعریف فوق، در سال ۲۰۰۹ مجموعاً پنج مورد عمده اعتصاب و تعطیلی کارخانه رخ داده است که این رقم، از سال ۱۹۴۷ به این سو، کم ترین میزان بوده است. (گفتن این موضوع نیز جالبست که دولت آمریکا در سال ۱۹۴۷، به دنبال موج عظیمی از اعتصابات که سال ۱۹۴۶ و پس از پایان جنگ جهانی دوم کشور را درنور دیده بود، جمع آوری داده های مرتبط با توقف کار را آغاز نمود.) ضمناً از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹، یعنی دوره آغاز بحران اقتصادی و تشدید آن، هم تعداد موارد عمده توقف کار و هم تعداد کارگران درگیر در آن، به شدت سقوط داشته است.

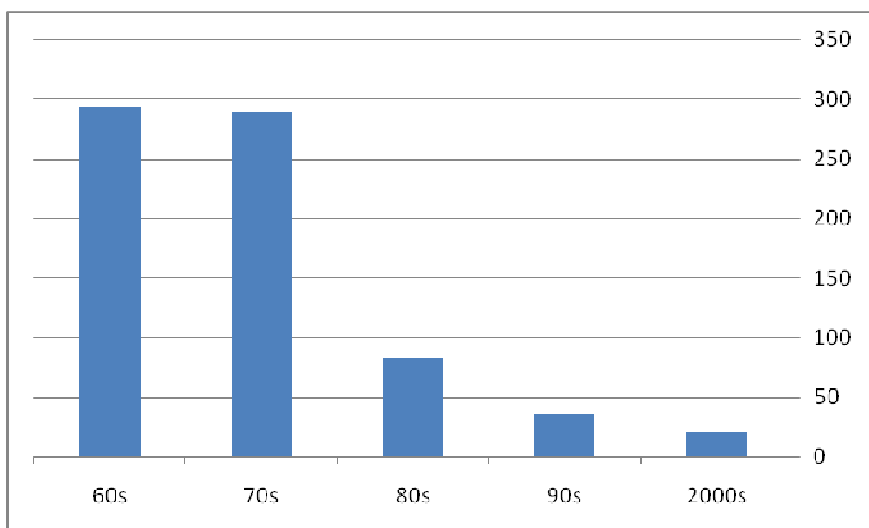
| تعداد کارگران درگیر در توقف کار* | تعداد موارد عمده توقف کار | دوره |
|--|------------------------------|------|
| ۱۸۹۰۰۰ | ۲۱ | ۲۰۰۷ |
| ۷۲۰۰۰ | ۱۵ | ۲۰۰۸ |
| ۱۳۰۰۰ | ۵ | ۲۰۰۹ |

این در حالیست که طی سال های دهه ۷۰ و دهه ۸۰، کم ترین میزان توقف کار، به ترتیب ۲۱۹ و ۴۰ مورد (در ۱۹۷۸ و ۱۹۹۱) بوده است.

به علاوه، داده ها نشان می دهد که فی المثل در دهه ۶۰ و ۷۰، به طور متوسط حدود ۲۹۳ و ۲۸۹ مورد عمده توقف کار (و در نتیجه تعداد زیادی اعتصاب کارگری) وجود داشته است. در حالی که در دهه ۸۰، این رقم به ۸۳ مورد رسیده است. در طی یک دهه گذشته نیز تعداد موارد عمده توقف کار، به تنها ۲۰ مورد رسیده است (و بنابراین می توان نتیجه گرفت که شمار اعتصابات کارگری عمده هم نسبت به چند دهه گذشته به شدت کاهش داشته است). در نمودار زیر، موارد عمده توقف کار (به طور متوسط) از دهه ۶۰ تاکنون نشان داده شده است:

* تنها شامل آن دسته از کارگرانی می شود که در توقف کاری که در طول یک سال (۱ ژانویه تا ۳۱ دسامبر آن سال) آغاز شده است، شرکت داشته اند. چنان چه کارگرانی در طول دوره مرجع در بیش از یک توقف کار درگیر شده باشند، بیش از یک بار مورد شمارش قرار می گیرند.

نمودار ۱- متوسط تعداد موارد عمده توقف کار از دهه ۶۰ میلادی تاکنون



تا به این جا، احتمالاً نتولیرال های گرامی و سایر تئورسین های سرمایه داری سر ذوق می آیند و در باب "آشتی کار و سرمایه" سخنرانی ها می فرمایند، و آن دسته از به اصطلاح رهبران کارگری "سرخورده" هم، ناگزیر به این نتیجه می رسند که "اعتصاب کارگری"، دست کم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، دیگر موضوعیت خود را از دست داده و عملاً نوعی توازن بین طبقه کارگر و دولت سرمایه داری به وجود آمده است.

در این جا باز باید یادآوری کنم که اولاً اداره آمار کار، اعتصابات کارگری و تعطیلی کارخانه به وسیله کارفرمایان را از یک دیگری تفکیک نکرده و یک جا تحت عنوان "موارد عمده توقف کار" مطرح کرده است و ثانیاً، این موارد "عمده"، تنها مواردی را شامل می شود که ۱۰۰۰ کارگر یا بیش تر در آن ها درگیر بوده اند. بدین ترتیب اعتصابات که تعداد کم تری از کارگران را دربر می گرفته است (زیر هزار نفر)، به حساب نیامده و نتیجتاً این آمارها نمی تواند معیار چندان دقیقی باشد. به هر حال، ما در این جا به صورت حدودی از آن ها استفاده می کنیم.

در این جا باید بحث خود را بر مبنای این واقعیت آغاز کنیم که به هر حال "شمار اعتصابات کارگری مهم آمریکا (بر مبنای همان تعریف اداره آمار کار)، حتی در دوره بدترین بحران اقتصادی کنونی سرمایه داری، کاهش پیدا کرده است" و سپس به دنبال تحلیل چنین پدیده ای باشیم.

شکی نیست که کاهش عظیم اعتصابات کارگری نسبت به چند دهه گذشته، بازتاب نوعی تغییر در سرمایه داری ایالات متحده و مبارزه طبقاتی در دوران پس از جنگ جهانی است. با جنگ امپریالیستی دوم جهانی (۱۹۳۹-۱۹۴۵)، طرح مارشال (یا برنامه بهبود اروپا در طی سال های ۱۹۴۸-۵۱)، توسعه تجارت جهانی و بسیاری از فاکتورهای دیگر، دوره رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ به اتمام رسید و یک دوره رونق سی ساله در کشورهای قدرتمند امپریالیستی آغاز شد. درست از آن جایی که سرمایه داری آمریکا در حال توسعه و البته رقابت با شوروی بود، امکان بهبود شرایط کارگران و افزایش دستمزدها و مزایا برای بخش عمده ای از جنبش کارگری میسر بود. هر چند باید تأکید کرد که افزایش در دستمزدها، بدون مبارزه خود طبقه کارگر، در قالب تشکلات کارگری و سوسیالیستی و در واقع اعمال فشار به سرمایه داری برای اعطای امتیاز، غیرممکن بود. با این حال، تئورسین های سرمایه داری این موضوع را "چانه زنی دسته جمعی" تعبیر می کنند. در دوران پس از جنگ جهانی، بسیاری از صاحبان کارخانه تلاش نمی کردند تا در صورت وقوع اعتصاب کارگران، تولید را ادامه دهند. از آن جایی که سرمایه داران تلاش نمی کردند تا با استفاده از "اعتصاب

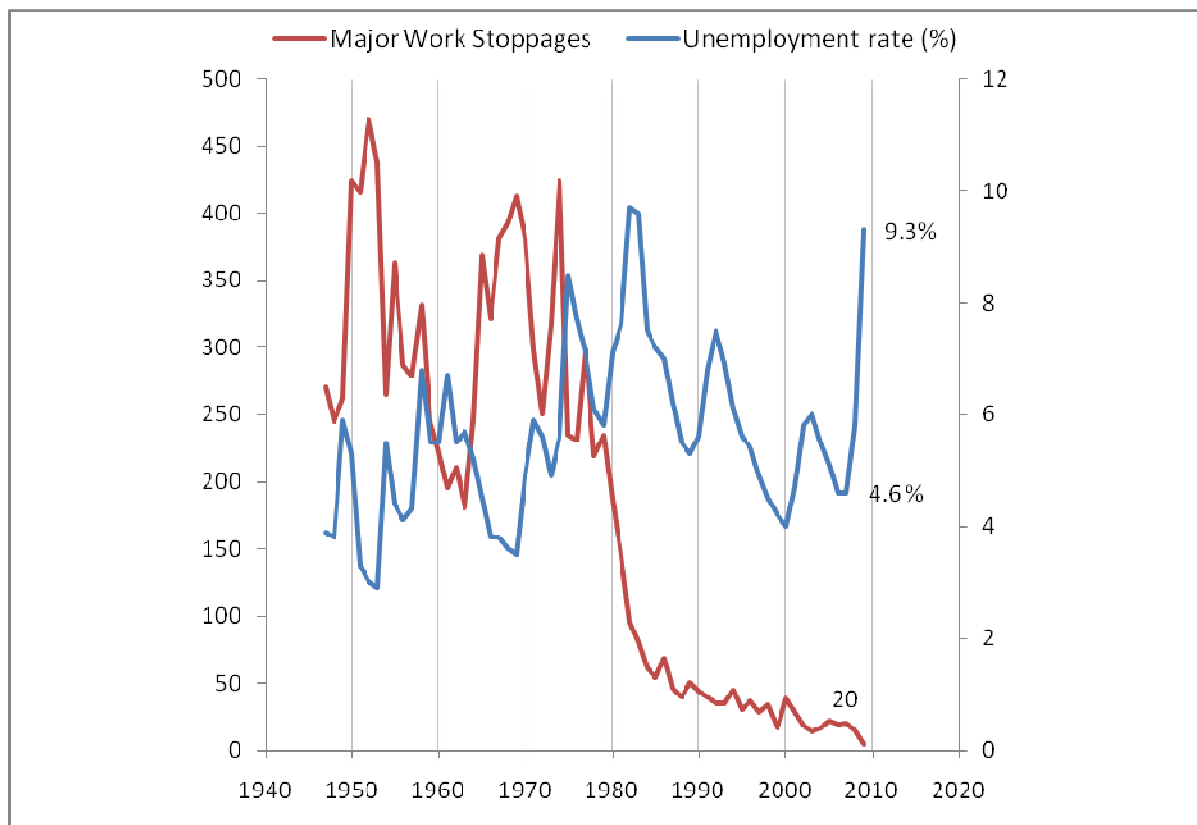


شکنان"، کارخانه یا کارگاه تولیدی را "سرپا" نگاه دارند، مسأله پیکت های جمعی یا اشغال کارخانه (تحصن کارگران) دیگر ضروری به نظر نمی رسد. به علاوه در دوره پس از جنگ، از یک سو برخی از رهبران کارگری سابقاً رادیکال، خود را با رونق پس از جنگ وفق دادند و از سوی دیگر، بسیاری از نیروهای چپ در دوره مک کارتیسم تصفیه شدند. نهایتاً رونق پس از جنگ هم با رکود ۱۹۷۴ به پایان رسید. در این جا بود که "امتیازات" سابق سرمایه داری به طبقه کارگر، گران به نظر می رسید. بنابراین، آن "آتش بست" موقت، حداقل به طور یک جانبه، از سوی کارفرمایان لغو شد. در چنین شرایطی، و بر خلاف گذشته، تلاش سرمایه داران برای در هم شکستن اعتصاب و ادامه تولید با استفاده از کارگران موقت و دستگاه های خودکار، دوچندان شد.

با وجود تغییر در وضعیت اقتصادی و تغییر تاکتیک های کارفرمایان به دنبال آن، بسیاری از رهبران کارگری هم چنان با چنگ زدن به همان روش های دوره "رونق اقتصادی"، مبارزه با کارفرمایان را ادامه دادند: برگزاری پیکت های کوچک، طرح شکایت از کارفرما از طریق "هیئت ملی روابط کار" (NLRB) و غیره. ظاهراً هنوز هم بسیاری از رهبران کارگری در وفاداری به قوانین کار - یعنی همان قوانینی که اصولاً به منظور دفاع از کارفرما تهیه شده است، و نه کارگران - مصرند.^۲

از آن جایی که دیگر اعتصابات موجب توقف تولید نمی شود و ضمناً به خاطر وجود کارگرانی که به دنبال مشاغل دیگری هستند، به دراز می کشد، عموماً دو حالت رخ می دهد: یا کارفرمایان اعتصاب شکنی می کنند و یا کارمندان و کارگران به کاهش در دستمزدها، مزایا و شرایط کاری تن درمی دهند. به همین خاطر عجیب نیست که تعداد موارد عمده توقف کار و در نتیجه اعتصابات از تقریباً نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ به این سو، به شدت کاهش یافته است. در چنین شرایطی، می بینیم که با وجود افزایش سریع نرخ بیکاری طی سه سال گذشته (۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹)، موارد عمده توقف کار (و در نتیجه، اعتصاب کارگری) کاهش یافته است.

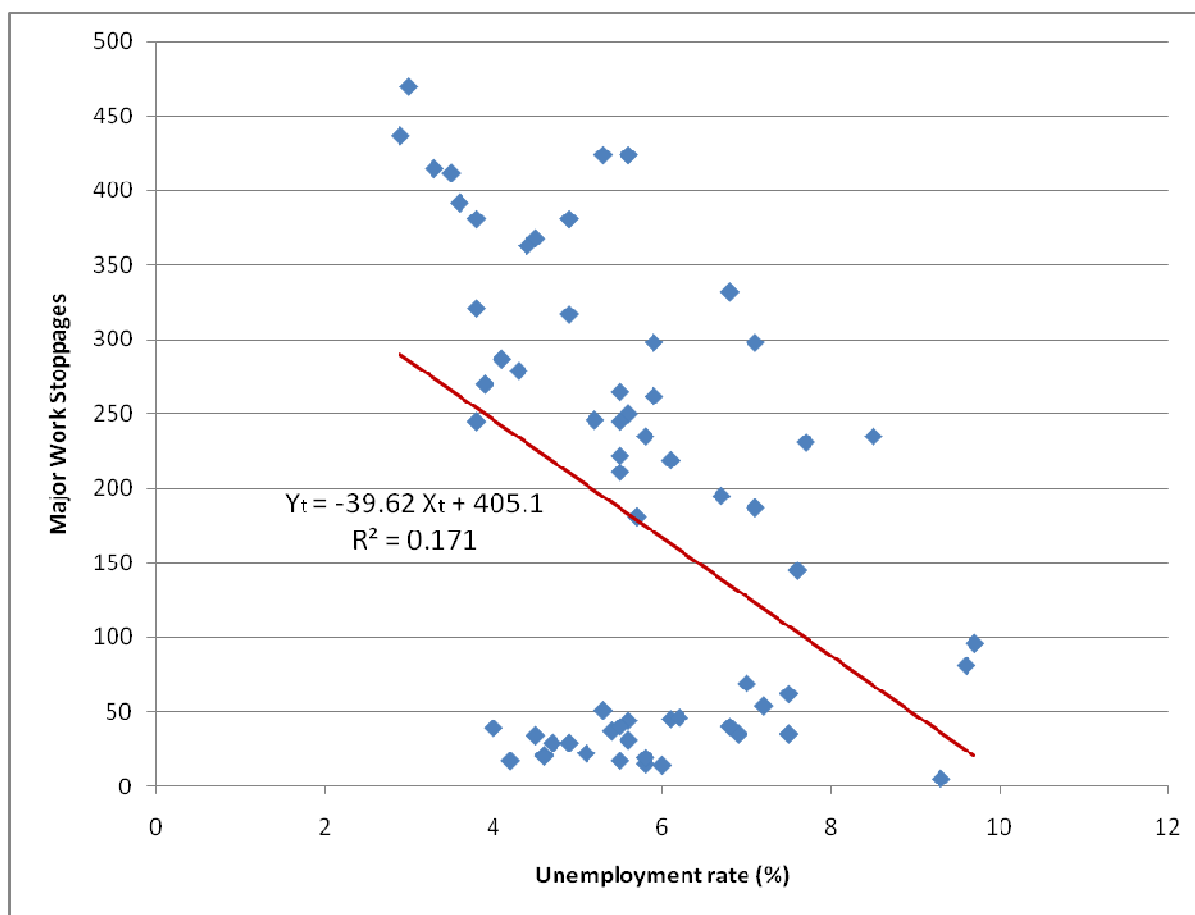
نمودار ۲- نرخ بیکاری و موارد عمده توقف کار (۱۹۴۷-۲۰۱۰)^۳



در این جا باید این را هم اضافه کنم که اصولاً رابطه به خصوصی، که بتوان به زبان ریاضی بیان کرد، بین نرخ بیکاری و اعتصاب وجود ندارد. (نمودار ۳) یعنی بر خلاف تصور رایج، این گونه نیست که با افزایش نرخ بیکاری، "الزاماً" شمار اعتصابات کارگری افزایش یا کاهش یابد. به عنوان نمونه، همان طور که در نمودار بالا دیده می شود، در طی سال های دهه ۶۰، با کاهش نرخ بیکاری، موارد عمده توقف کار (و البته اعتصابات) افزایش داشته است، ولی در نیمه اول دهه ۷۰، هم زمان با افزایش نرخ بیکاری، موارد عمده توقف کار نیز افزایش یافته است.

این موضوع را در نمودار زیر می توان دید؛ همان طور که ملاحظه می کنید بین نرخ بیکاری و موارد عمده توقف کار (از سال ۱۹۴۷ تا ۲۰۰۹)، رابطه مشخص و معناداری وجود ندارد. ضریب تعیین مدل ۰.۱۷ است، یعنی تغییرات متغیر برون زا (نرخ بیکاری)، تنها ۱۷ درصد از تغییرات متغیر درون زا (موارد عمده توقف کار) را نشان می دهد و بنابراین، مدل رگرسیون قدرت توضیحی چندانی ندارد.

نمودار ۳



علت آن هم مشخصاً اینست که، با توجه به بحث فوق، در کنار نرخ بیکاری، فاکتورهای عینی و ذهنی دیگری، من جمله وجود یا عدم وجود "اتحادیه ها و تشکلات کارگری"، روی اعتصاب تأثیر دارند.

شاید در این مورد، شرکت معتبر نان و شیرینی استلا دورو (Stella D'oro) مثال جالبی باشد. این شرکت، سال ۱۹۳۲ در برانکس (ایالت نیویورک) تأسیس شد، در سال ۱۹۹۲ به Nabisco (که بعدها در سال ۲۰۰۰، خود از سوی Kraft خریداری گردید)، فروخته شد. در سال ۲۰۰۶ نیز، یک شرکت سرمایه گذاری خصوصی با نام براین وودز پارتنر (Brynwoods Partners) آن را خریداری نمود. مدتی قبل نیز، در تاریخ



۸ سپتامبر ۲۰۰۹، کمپانی Lance اعلام نمود که با استلا دورو برای خرید نام تجاری و به علاوه تجهیزات تولیدی و دارایی های این شرکت با استلا دورو به توافق رسیده است و قصد دارد تا با نام تجاری (برند) استلا دورو، در ناوایی بدون اتحادیه ای واقع در آشلند، اوهایو، به تولید ادامه دهد.

تا پیش از سال ۲۰۰۷، هر زمانی که کارگران وارد اعتصاب می شدند، مدیریت تلاشی برای ادامه تولید نمی کرد. به عبارت دیگر با هر اعتصاب، تولید مطلقاً متوقف می شد. اما زمانی که این شرکت، به Brynwoods Partners فروخته شد، موضوع تا حدود زیادی تغییر کرد. نخست در سال ۲۰۰۷، شرکت تیمسترز (Teamsters) - مسئول تحویل کیک و شیرینی به فروشگاه ها- دست به اعتصاب زد. شرکت، از طریق رانندگان اعتصاب شکن، اعتصاب را شکست و سپس یک شرکت خدمات حمل و نقل بدون اتحادیه را اجاره کرد. با وجود آن که اعتصاب هم چنان برقرار بود، اما تولید و فروش ادامه می یافت.

در تاریخ اوت ۲۰۰۸ نیز، به دنبال تصمیم شرکت به منظور کاهش سالانه ۱ دلار به ازای هر ساعت دستمزد در طول یک قرارداد پنج ساله، و هم چنین کاهش زمان تعطیلات، مرخصی کاری یا مرخصی به علت بیماری و غیره، اعتصاب دیگری آغاز شد.

اعتصاب کارگران، که همگی اعضای اتحادیه BCTGM Local 50 بوده اند، ۱۱ ماه در قالب پیکت به طول انجامید؛ حتی یک کارگر هم، با وجود استخدام افراد اعتصاب شکن از سوی مدیریت و ادامه روند تولید، صفوف پیکت را ترک نکرد.

با این حال، اتحادیه مذکور همان سناریویی را دنبال کرد که در طول ۲۵ سال گذشته، به ناپودی سیستماتیک مشاغل کارگران منجر شده است: با چند تظاهرات گاه و بیگاه، فراخوان به سیاست مداران حزب دموکرات و استفاده از ابزار قانونی دولتی در قالب "هیئت ملی روابط کار" (NLRB)، اعتصاب کنندگان تنها گذاشته شدند.^۴

با تصمیم قاضی مجری حکم هیئت ملی روابط کار^۵ علیه Brynwoods Partners، بیش از ۱۳۰ کارگر- پس از ۱۱ ماه اعتراض مداوم- به سر کارهای خود بازگشتند. اتحادیه و حامیان به اصطلاح "چپ" آن به گونه ای برخورد کردند که گویا تصمیم قاضی، یک "پیروزی بزرگ" بوده است، و عملاً تصمیم مدیریت به تعطیلی کارخانه را کمرنگ تر جلوه دادند.

نهایتاً شرکت Lance، در تاریخ ۸ سپتامبر ۲۰۰۹، اعلام کرد که با استلا دورو برای خرید نام تجاری این شرکت و هم چنین تجهیزات تولیدی و دارایی های آن به توافق رسیده است^۶ و قصد دارد تا کالاهای استلا دورو را در آشلند، ایالت اوهایو، تولید کند. چنین رویدادی، به معنای ناپودی "همیشگی" مشاغل کارگران استلا دورو بود.

بنابراین، به عنوان یک جمع بندی باید بگویم که اصولاً کاهش موارد عمده اعتصابات کارگری (بنابر همان تعریف ارائه شده از سوی اداره آمار کار)، بر خلاف هوچی گری های خاص مطبوعات بورژوازی و سطحی نگری برخی از رهبران کارگری آلوده به رفرمیسم، به هیچ رو به معنای تخفیف اثرات بحران سرمایه داری و وجود اعتراضات "مسالمت آمیز" و "مدنی" کارگران به سیستم نیست؛ بلکه با توجه به شرایط حاد اقتصادی و فشار روز افزون بر طبقه آمریکا، بیش از هر چیز نشانگر نبود تشکلات کارگری واقعی و وجود اتحادیه های زرد و رفرمیستی است.



منابع و توضیحات:

¹ <http://www.bls.gov/news.release/pdf/wkstp.pdf>

² <http://www.socialistappeal.org/content/view/731/71/>

^۳ نمودار شماره ۲ و ۳ بر مبنای داده های "گزارش موارد عمده توقف کار" و منبع زیر رسم شده است:

<http://www.bls.gov/cps/cpsaat1.pdf>

نمودار ۲:

<http://www.militaant.com/files/US-regression-model1.xls>

نمودار ۳:

[http://www.militاant.com/files/US-regression-model2.xls](http://www.militaant.com/files/US-regression-model2.xls)

⁴ <http://www.wsws.org/articles/2009/jul2009/doro-j14.shtml>

⁵ http://www.nlr.gov/shared_files/ALJ%20Decisions/2009/JD-NY-26-09.pdf

⁶ <http://www.lanceinc.com/pdf/LanceInctoPurchaseStellaDoroBrand.pdf>



سرمدبیر:

آرمان یویان

همکاران این شماره:

مازیار رازی، آرمان یویان، مسعود فائق،

بهروز شایسته، شادی محصومی

آدرس وبلاگ جدید:

<http://militaant.blogfa.com/>

رفقا! در انتشار نشریه با ما همکاری کنید!